

# رسالة مجدیه

تألیف

مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملک

با مقدمه و مقابله و تصحیح

سعید نفیسی

طهران

شهریور ماه ۱۳۳۱

چاپخانه بانک ملی ایران

نام رساله جدید قتل « کشف الغائب فی الامور العریب » لیس است ؟



توصیف / شرح

۸۱۹۸

۱۰۴۶۸

۳۳۱۶

در سال ۱۲۱۷ هجری قمری نوشته شده است

# رساله مجدیه

تألیف

مجموعه کتابخانه هیروی  
شماره ۱۲۲  
رضاء تقی - ی  
متوفی در یازدهم ذیحجه سال ۱۲۹۱ هجری قمری  
محمد اللطیف به کتابخانه ملی  
دولت ایران

مرحوم حاج میرزا محمد خان



بامقدمه و مقابله و تصحیح

تصحیح نفیسی

تهران

شهریور ماه ۱۳۲۱

چاپخانه بانک ملی ایران

شهرت این رساله بیشتر مربوط به زمان و  
امکان تألیف و نیز فتنات شغلی  
نویسنده آن است ولی خود نویسنده  
از جهت مطالب دلیلی و علمی  
است. البته مراد از این روزنه  
آنست که نویسنده با بسج و توضیح غزل  
چهار بند در این اثر  
اشک و اندوه قدرت مملکت  
شده نوشته و در سرودهای  
نویسنده وجود آورده و در  
را بازرگانی از این طایفه است  
قلم و سبک  
توسط  
و در این  
از این نوع  
نویسنده با جان خودش بازرگانی کرده و  
و توانسته از این راه اطمینان پیدا کرده و  
تا این وقت...





مرحوم مجد الملک

از روی آب و رنگ کار مرحوم میرزا عبدالمطلب نقاش باشی اصفهانی مستشار  
وزارت پست که در ۱۳۰۴ قمری ساخته است



## مقدمه

تا چند سال پیش تاریخ را جزین نمی دانستند که نویسنده ساده دل زود باور نیک بینی از راه دور بر ظاهر وقایع و حوادث جهان بشکورد و آنچه را که در دیده وی می نشیند ناسنجیده و ناپرسیده با شتابی که لازمه این گونه کارهای سطحی و خامست در صحیفه ای چند بجای گذارد. اگر هنوز هم تاریخ را چنین معجون ناپخته قوام نا آمده ای بینداریم کار بسیار آسانست. هر نوشته ای را که بدست می آید باید پذیرفت و هر گز در صدد تطبیق گفتارهای متضاد برنیامد. اگر دو تن در یک زمان در باره یک واقعه دو روایت مخالف نوشته باشند مانند برخی از پیشینیان سست انگار آسان جوی راحت طلب باید یکی را نادیده و ناشنیده گرفت یا اگر اندکی در احتیاط کاری دست و پائی بزنیم باید هر دو را بی آنکه برد این یک و قبول آن دیگر ذهن زود رنج و خاطر تن آسای را بدشواری خوی دهیم عرضه داریم و هر چه زودتر گریبان و جدان را از چنگ این ضد گویان رهائی دهیم. اما در جهان امروز تاریخ نویسانی که بوظیفه دشوار خویش پی برده و باسانی دل مشکل پسند و خاطر دیر باور خود را قانع نمی کنند می کوشند که نخست وجدان خویش و سپس وجدان خواننده خویشان را ازین گیر و دار آسوده کنند و حق و حقیقت را هر چند هم گران و ناهموار و تلخ و نا گوار باشد از پس هر پرده ای که هست و از زیر هر گرد و خاشاک و زباله ای که روی آنرا فرا گرفته باشد بیرون کشند و درین راه از دشنام و طعن و سرزنش خواننده بی انصاف گزاف پسند دروغ پرداز نهراسند. از صد تن خوانندگان کتابهای تاریخ بیشتر می شود که نود و هشت تن کسانی هستند که پیش از وقت در قصه و افسانه ای یا در کتاب بی مغزی که پیش از آن خواننده یا در گفته ای که از نو آموز تازه کاری در دبستان و دبیرستان شنیده اند شبحی خیال انگیز و ظاهری زر اندود و رنگ زده و روغن مالیده و گاهی غازه کشیده و سرخاب و سفیداب کرده از آن واقعه یا آن کس در ذهن لجوج خود سر سنگین دل خود آماده دارند و اگر تاریخ نویس بیچاره را با خود همداستان وهم رأی نبینند رگ گردن از خون انباشته می کنند و چشم از حدقه بیرون می برند و مشت دشنام و بدگویی برسر او می کوبند. بهمین جهتست که تاریخ خواندن بصداق و مسامحتی که امروز در

## ب

جهان کنونی پیدا کرده است شاید بیش از هر کار دیگر سعه صدر و وسعت مشرب و انصاف و برد باری اخلاقی بخواهد. باید آماده بود که هر ساعت و هر دقیقه در فکر و اندیشه و تصورات و معلومات خود استیفاف داد یعنی بوجدان خویش و بفهم و انصاف خود رجوع کرد یا باصطلاح عوام کلاه خود را قاضی کرد و از تغییر عقیده و پی برکن باشتباهات چندین ساله و حتی عقایدی که بحکم وراثت و آموزش و پرورش و سیاست و مسلك و دین و آئین و مانند آن مطرد شده است نیندیشید. تاریخ آن محاکمه ایست که بهر سندی بدینست و زیر هر امضائی می زند. تاریخ آن آزمایشگاه ایست که پوست هر چیزی را می زداید و هر زرو زیوری را دور می کند و پس از آنکه جامها را کند و پیرایها را سترد و پوستها و لفافها را يك يك بدور انداخت با ذره بین یا ریز بینی که بهیچ کس هم رحم نمی کند رنگها را می شوید و تارو بودها را از هم جدا می کند و می کوشد که دردل ذره ها بنگرد تا از آنجا بجهانی پی ببرد. اینست که در جهان امروز تاریخ نویس بیدادگر بی رحم دیر باور بد خواهیست که چون قاضی سنگین دلی گوش می بندد تاناله نشنود و چشم برهم می نهد تادل خویش بدرد نیاورد. از فضیحت و رسوائی باك ندارد زیرا تا حق و حقیقت ازین کشتارها نکنند و پای بر زبر این گونه آزردهاگان و ستمدیدگان نگذارند بر کرسی نتوانند نشست.

اکنون که پی بدین وظیفه بیدادگران تاریخ بردید می توانید در محکمه حقیقت گاه گاهی بنشینید و باین دادرسها گوش فرادهید. درین داد رسها متوجه می شوید که اگر حقیقت جوی حقیقت پرستی بخواهد دست باسناد بزند و پرتوی بر تاریخ بیفکند ناچارست نخست باین اندیشه افتد که تاریخ سرگذشت دوره ای و زمانست از زندگی گروهی از مردمی که در کشوری زیسته اند. ناچار مردمی که درین زمان و در آن کشور می زیسته اند گروهی بوده اند که از يك تن و نو تن و صد تن و بلکه هزار تن بیشتر بوده اند. اگر مقصود از تاریخ این باشد که تنها سرگذشت يك تن از آن هزاران مردم را برای شما بگوید کور کورانه مثلا فلان شاه یا فلان وزیر یا فلان سخنگوی و دانشمند را بر می گزیند و بس. اما این تاریخ نیست بلکه سرگذشت يك تن از مردمان تاریخیست و چنانکه اگر در شهری کوری دیدید نمی توانید گفت همه مردم آن شهر کورند هم چنان از دانستن سرگذشت يك تن نمی توان گفت که تاریخ آن زمان و آن مردم و

## ج

آن کشور را دانسته اید . ناچار باید کنجکاو و پی جوئی کرد که همه مردم آن زمان و آن کشور یا لا اقل اکثریت مردم آن دیار چگونه زیسته اند . برای این کار دیگر کتابی یا رساله ای که کسی در سرگذشت پادشاهی یا درباری نوشته است کافی نیست . چنانکه همواره پیش می آید اگر **کتابخانه** **مجموعه** **مردم** **پیش** **با** **افتاده** رایج بسنده کنید یا سندیت که مزاج گوی **مردم** **پیش** **با** **افتاده** مرد و پادشاه گرفتن ازو در میان نهاده یابد خواه غرض آموختن برای پیش بردن و جاودان کردن کینه خویش بیادگار گذاشته است **اهدائی** **به** **کتابخانه** **مجموعه** **مردم** **پیش** **با** **افتاده**

پس تاریخ حقیقی هر دباری تاریخ زندگی واقعی همه مردم آن دیار در آن زمانه است یا بمباره روشن تر سرگذشت آن جماعتیست که گروه مردم یا باصطلاح نا درستی که این روزها پیش از پیش انتشار می یابد توده ملت را تشکیل دهد . اگر درین میان سرگذشت همه مردم زمانه بدست نیاید ناچار باید بسرگذشت اکثریت مردم آن روزگار بسنده کرد و گر نه از زندگی يك تن از مردم آن روزگار هر چند هم که آن يك تن پادشاه یا امیر یا وزیر و یا فرمانروا و حتی دانشمند و گوینده و نویسنده بوده باشد بزنگی همه مردم آن روزگار پی بردن و ازجزه حکم بکل کردن مانند آنست که کسی از ناخن دست یا پائی بخواهد پی بمهیت اندام کسی ببرد .

پس بی جهت نیست که محققان کنونی برای روشن کردن تاریخ در پی اسنادی می گردند که کسی در همان زمان صمیمانه برای نشان دادن حقیقت زندگی آن زمان و نه برای باقی گذاشتن سود و زیان و غرض و نفع خویش نوشته باشد تا نبوت خود مورخ را دنبال اغراض و مطامع خویش نکشاند و اذهان ساده خوانندگان را بدان آلوده نکند . دریغ که این گونه اسناد راستگوی بی غرض برای پی بردن بتاریخ بسیاری از کشورها و مخصوصاً ایران در حکم کیمیاواکسیرست ؛ زیرا که بسیار کم می شود نویسنده ای گرفتار خواهش های طبع و مقتضیات مادی زندگی نبوده باشد و در زمان خویش یا زبان بستایش از نعمت بخشندگان و یا زبان بنکوهش از دریغ کنندگان نگشاید . بیچاره آدمیست و این حوائج مادی و مرد بزرگ می خواهد که در بی آن نرود و یا اگر می رود کاغذ و قلم را بدان نیالاید .

از جمله اسنادی که برای شناساندن اوضاع ایران در دوره ناصرالدین شاه و هفتاد هشتاد سال پیش برای مامانده کتاب بسیار جالب توجهیست که از شاهکارهای



پایان قرن گذشته ایرانست . این کتاب چنانکه مؤلف بزرگوار خود در صحیفه ۶۶ از متن حاضر تصریح کرده در سال ۱۲۸۷ قمری یعنی در هفتاد و پنج سال پیش ازین نوشته شده . اهمیت آن از لحاظ ادبی باندازه ایست که با کمال جرأت می توان آنرا بزرگترین شاهکار نثر فارسی در قرن سیزدهم هجری دانست و خواننده ای که بدین گونه تحقیق آشنا باشد در هر سطر از آن کنایه شیرین و اشاره بسیار ماهرانه ادیبانه ای می بیند که حاجت برانمائی نیست .

اهمیت دیگر آن از لحاظ تاریخی باندازه ایست که ازین روشن تر آئینه ای برای نشان دادن عصر و زمانه ای که این کتاب معرف آنست نمی توان یافت و از هر حیث باید آنرا معتبر ترین سند و راستگو ترین گواهی و وقایع و اوضاع آن روزگار دانست .

از نخستین روزی که این کتاب از زیر قلم نویسنده بزرگوار آن بیرون آمده است بنام « رساله مجدیہ » منتهای رواج و شهرت را یافته و در همان زمانها مردمی که ذوقی و انصافی و دانشی داشته اند در پی نسخه های آن می گشته اند چنانکه نسخه های خطی بسیاری از آن که مردم آن روزگار و حتی معاصران ما برای خود و یا دیگران نوشته اند در کتابخانها و در خانهای مردم ایران فراوانست و کمتر کسیست از پیران روزگار ماکه آنرا نخوانده و یا ننوشته باشد .

نویسنده این کتاب یکی از رجال و وزیران نامی دربار ناصرالدین شاه مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملک سینکی پدر مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجد الملک و نیای خاندان امینی مجدی و سینکی بوده است .

مرحوم مجد الملک خواهرزاده مرحوم میرزا آقا خان اعتماد الدوله صدراعظم ایران بود و نخست به حاج میرزا محمد خان سینکی معروف بود . در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه پیشکاری مادر محمد شاه را داشت و با او به حج رفت و پس از آن در خدمات دولتی مراحل مختلف را پیمود تا اینکه بمقام وزارت رسید . خلاصه ای از مراحل خدمت وی چنانکه مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) در مجلدات دوم و سوم مرآت البلدان ناصری ضبط کرده بدین گونه است :

در ۱۲۶۸ کار پرداز ( کنسول ) حاج ترخان بوده و در پاداش خدمات جبّه ترمه باو داده اند ( ج ۲ ص ۱۱۷ ) . در ۱۲۶۹ نایب اول وزارت دول

خارجه ( امور خارجه ) بوده و لقب « دبیر مهمام خارجه » و خلعت باو داده اند ( ج ۲ س ۱۳۴ ) . در ۱۲۷۲ نشان شیرو خورشید از مرتبه اول سرتیپی و حمایل سرخ باو داده اند ( ج ۲ ص ۱۸۳ ) . در ۱۲۷۳ بار دیگر خلعت باو داده اند ( ج ۲ ص ۲۰۴ ) . در ۱۲۷۵ برای تسویه قرار داد هائی که در میان دولت ایران و دولت عثمانی بوده است بمأموریت مخصوص بخاک عثمانی فرستاده شده و در ضمن مأمور بوده است که در راه در بغداد کارهای اتباع ایران را که در عراق بوده اند نظم دهد و پیش از عزیمت باین مأموریت باو خلعت داده اند و در ضمن پسر مهترش مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله را که در آن زمان « میرزا علی خان منشی وزارت امور خارجه » بوده است با او همراه کرده اند ( ج ۲ ص ۲۳۹ ) . در ۱۲۷۹ وزیر و وظائف و اوقاف شده است ( ج ۳ ص ۳ ) . در ۱۲۸۲ ویرا از آن سمت عزیر کرده و حاج عالی خان اعتماد السلطنه بدر محمد حسن خان اعتماد السلطنه را که پیش از آن نخست حاجب الدوله و سپس ضیاء الملک لقب داشته است بجای او گماشته اند ( ج ۳ ص ۴۵ ) . در ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه بسفر خراسان رفته وی جزو همراهان او بوده است ( ج ۳ ص ۶۸ ) . در ۱۲۸۶ لقب مجد الملک باو داده و وی را بسمت متولی باشی آستان رضوی بمشهد فرستاده اند ( ج ۳ ص ۸۹ ) . در ۱۲۸۵ وی را از آن سمت عزل کرده و میرزا محمد حسین دبیر الملک را بجای او گماشته اند ( ج ۳ ص ۱۰۴ ) . در ۱۲۸۸ « عمل جنس ممالک محروسه را بکفالت » او واگذار کرده اند ( ج ۳ ص ۱۳۹ ) . در همان سال جزو وزرای دارالشوری انتخاب شده است ( ج ۳ ص ۱۴۰ ) . در ۱۲۹۰ بار دیگر بوزارت و ظایف بر قرار شده و تا دم مرگ در آن مقام بوده است . تاریخ رحلت وی را حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک در کتاب منتخب التواریخ مظفری ( چاپ تهران ۱۳۲۳-۱۳۲۶ ص ۴۰۸ ) جزو وقایع سال ۱۲۹۷ ضبط کرده ولی این خطای فاحش است و تردیدی نیست که در طهران در ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ در ۷۴ سالگی در گذشته است چنانکه بر سر تربت وی که در صحن شرقی بقعه شاه زاده عبدالعظیم مدفونست بر سنگی چنین نوشته شده است :

« هو الحی الذی لایموت »

وفدت علی الکریم بغیر زاد      من الحسنات و القلب السلیم  
و حمل الزاد افتح کل شیء      اذا کان الوفود علی الکریم

آقای حاج میرزا محمد خان لواسانی ملقب بمجد الملک مجسمه زهد و تقوی

علی در این دو رقم  
قطعه درست نیست  
اگر در دو رقم  
نباشد!

و دیانت ادیب فاضل یکی از مشهورترین خطاط و نویسندگان ایران که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم کارگزار بغداد و بعد دبیر مهم خارجه آذربایجان و سپس وزیر و ضایف و اوقاف شد و در ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ هجری در تهران در سن ۷۴ سالگی برحمت ایزدی بیوست .

ازین قرار وی در ۱۲۲۴ قمری ولادت یافته است . هم چنانکه بر سر خاکش نوشته اند این مرد بزرگ از خوشنویسان و نویسندگان بسیار نامی و زبردست زمان خود و از ادیبان مسلم دوران خویش بوده ، شیوه خاصی از شکسته نستعلیق که دو پسر نامدارش مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و میرزا تقی خان مجدالملک نیز بدان معروف بوده اند و در میان شیوه های قرن گذشته و اوایل این قرن امتیاز خاص دارد و پسندیده بسیاری از ارباب قلم بوده است و هنوز هم خوش نویسان از آن پیروی می کنند شیوه ایست که از پدر آموخته اند و مخصوص بدو بود است و نیز احاطه ای که این دو پسر ناماور در نظم و نثر و ادبیات زبان پارسی داشته اند از پرورش این پدر هنرور دانشمند فراهم شده و پس از آن این سنت شریف در خاندانشان باقی مانده است . از مرحوم مجدالملک دو پسر ماند : مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجدالملک و پنج دختر که یکی از آنها در خانه مرحوم شجاع السلطنه امیر نظام بود و پس از مرگ او دختر دیگری باو دادند و یکی در خانه مرحوم میرزا ابراهیم خان معتمد - السلطنه و یکی در خانه مرحوم میرزا محمد علی خان علاء السلطنه و یکی در خانه مرحوم میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک بود .

این کتاب چنانکه پیش ازین اشاره رفت بمناسبت لقب مؤلف همواره در میان آشنایان باین فن بنام « رساله مجدیه » معروف بوده است . جناب آقای حسین سمیعی ( ادیب السلطنه ) در کتاب آئین نگارش ( چاپ تهران ۱۳۱۹ ش - ص ۲۰۴ ) که این کتاب را بسیار ستوده و نمونه ای از آنرا نقل کرده اند نام آنرا « کشف الغرایب » نوشته اند اما چون بنام رساله مجدیه همواره معروف بوده است درین چاپ نیز پیروی از همان شهرت دیرین کردم . درین کتاب اشارات بسیری بوزیران و رجال درباری آن زمان رفته که اگر کسی پی نبرد بسیاری از شیرینی های آن در ذوق نمی نشیند بهمین جهت آنها را در پای صحایف از روی دو نسخه خطی که اساس چاپ این کتاب بوده است بهمان عبارات اصلی معرفی کرده ام .

چنانکه در پایان صحیفه ۷۶ قید کرده ام چاپ این کتاب متکیست بر دو نسخه خطی: نخست نسخه ای که در ۱۵ مجرم ۱۳۲۰ در لشته نشای گیلان درویش یوسف بفرمان مرحوم امین الدوله از روی نسخه اصل نوشته و چون معتبر تر و درست ترست آنرا اساس قرار دادم و در نسخه بدلها آنرا بعلامت «ب» نموده ام. دوم نسخه ای که در شب شنبه ۲۷ رجب ۱۳۱۷ علی بن عبدالرسول یعنی آقای علی عبدالرسولی از استادان کتونی دانشگاه پایان رسانده و متعلق بکتابخانه مرحوم میرزا محمد علی خان قوام الدوله وزیر امور خارجه سابق ایران بوده و سالهاست تعلق بمن دارد. این نسخه غلطهای املائی و کتابتی بسیار دارد و باعتبار نسخه اول نیست و در نسخه بدلها آنرا بعلامت «ج» نموده ام. در چاپ این کتاب هر جا که نسخه «ب» بر نسخه دیگر افزونی داشته است در هلالین ( ) و هر جا که نسخه «ج» بر نسخه دیگر افزونی داشته است در قلاب [ ] جا داده ام. هنگامی که چاپ متن کتاب رو پایان بود دوست دانشمند من آقای دکتر قاسم غنی که از ناموران جهان دانش ماست و کرم را با فضایل دیگر گرد آورده است نسخه دیگری بامانت بمن سپرد که متعلق بجناب آقای علی اصغر حکمت از وزیران دانشمند این زمان بوده و باقی دکتر غنی داده اند و آن نسخه را آقای مسعود مجدی نویسنده کتاب و پسر مرحوم میرزا تقی خان مجدالملک با خط شیرین و زیبای خویش در آبانماه ۱۳۱۸ هنگامی که آقای حکمت وزیر کشور بوده است نوشته و بوی هدیه داده است و آن نیز معتبرست منتهی چون در آغاز کار بدست نبود نتوانستم در همه مراحل اختلاف آنرا متذکر شوم. در کتابخانه مجلس شورای ملی تا جایی که من آگاهی دارم سه نسخه دیگر ازین کتاب هست.

× زمانه؟

شنیده ام که این کتاب وقتی در روزنامه حبل المتین که مرحوم مؤید الاسلام در کلکته چاپ می کرده است انتشار یافته ولی چون دسترس بدوره های کامل این روزنامه نبود و نتوانستم این نکته را تحقیق کنم بقید تردید می نویسم. اما در سال هشتم مجله ارمغان از شماره ۲-۳ (ص ۸۲) تا شماره ۹-۱۰ (ص ۵۴۵) این کتاب با افتادگیها و تحریفاتی که بقید کردن نمی ارزید چاپ شده و در آن مجله بخطا آنرا بمرحوم امین الدوله نسبت داده اند.

در هر صورت بجهاتی که پیش ازین آوردم این کتاب از هر حیث در خور آن بود که جداگانه در مجلدی منقح و با دقت و مقابله ای که لازمه فن

## ح

وتخصص درین کارست انتشار یابد تا سندی برای شناسائی دوره‌ای که بما نزدیک‌تر از دوره‌های تاریخی دیگرست و پدران ما در آن زیسته اند بدست باشد و بهمین اندیشه در روزگاری که دل‌های دیگران بهواجسی که با این گونه کارها فرسنگها فاصله دارد خوش بود سرگرم بودن باین کار و ادای این خدمت را باطل‌السحر آن دل زدگیها و دل زدائی‌ها کردم و چند روزی از گذشت روزگار را بدین کار بسر بردم باشد که درپیشگاه حقیقت جویان و حق پرستان خدمتی ناچیزشمرده شود و اگر لغزشی و فروگذاشتی درین خدمت دیدند چشم برخطا و ناتوانی بیوشند.

طهران شهریور ماه ۱۳۲۱

سید تقی‌سی

## بسم الله الرحمن الرحيم

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تنزلات محسوسه و امراض مزمنه که ازین ریاست بی حرکت <sup>۱</sup> آناً فاناً  
عارض دولت ایران میشود بقاطبه اهالی ممالک محروسه وعده میدهد وقوع  
يك امر عظیمی را که احدی از آحاد خلق را نتوانند از آرایش آن مستثنی<sup>۱</sup>  
نمایند. رسم عدل و انصاف همه جا مستحسن و فواید آن، که آسایش خلق  
خدا و آبادی مملکت و نیک نامی دولتست، ظاهر و هویداست. در ایران  
این رسم متروک شده و بجای آن آتشی از ظلم و بدعت روشنست و شراره‌های  
این آتش بمرتبه ای بالا گرفته که در همه جا پیدا و نزدیکست هنگامه بزرگی  
گرم شود؛ یعنی در طبیعت محروری مزاجان ایرانی مرضی تولید کند که  
علاج آن از قوه طبیبهای ایرانی خارج باشد. آثار مرض از همین تشریح  
جزئی که در اعضای رئیسه دولت پیدا شده است استنباط خواهد شد.  
خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه آن امید را از مردم سلب کرد<sup>۲</sup> چه  
هر وقت که شبهه ای رو میداد یا شدتی در بعضی اعمال بهم میرسید<sup>۳</sup> سرعت  
منتقله و قوه منتقمه و حسن رأی پادشاه پناه میبردند. خشکی قنات او،  
که بتازگی واقع شده آبرو درد هنها خشکانیده، در صورتیکه سلوک ظلم  
کنندگان<sup>۴</sup> با پادشاه این باشد با سایر مردم چه خواهد بود؟

(۱) ج : مستثنی . (۲) ج : کرده . (۳) ب بهمیرسید ، ج : بهم میرسد .

(۴) ب : کننده کان .

چند نفر صیاد و حشی خصال شاه شکار قلب پادشاه را طوری صید اراده و رأی خود گردانیده اند که دقیقه‌ای نمیگذارند از گشتن صحرا و کوه و کشتن حیوانات تسبیحگو فارغ شود. منتظرند شومی این عمل، که قطعاً موجب قطع نسل و کوتاهی عمر و شوریدگی بخت است، اثر خود را خوب ظاهر کند، (شعر):

درخت افکن بود کم زندگانی بدرویشی کشد نخجیربانی  
اگر بالفرض دو خبر درخا کپای مبارک تصادف کند که یکی حاضر  
بودن اسباب شکار جرگه باشد و دیگری حاصل شدن يك امتیاز دولتی عمده،  
باستصواب همین صیادان آن اعتنا که بخبر اولست بدومی نیست.

عیب کارهائی که مغایر مصلحت جهان‌بانیست و مخالف سلیقه جمهور  
پرده پوشی و اغماض این اشخاص از نظر پادشاه برخاسته<sup>۲</sup> و اتفاقات  
بدیهی الضر باشتباه کاری و آسان گوئی در لباسهای مستحسن جلوه میکنند.  
طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت  
بمرتبه‌ای متنفر کرده اند که نهضت موکب همایون در نهایت شوق و چابکیست  
و معاودت با کمال سستی و اکره. گویا این صیادان را با دزدان مالیات  
ایران، که طالب بازار آشفته اند يك عهد و علاقه باطنیست، که هر وقت  
استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند باهو گردانی استادانه  
پادشاه را خواهی نخواهی بدوشان تپه حرکت می دهند، تا امور سلطنت  
و ملک داری خواب خرگوشی نماید که شیرازه آن از هم بگسلد.

چیزی که بنظم قدیم خود باقیست امر علیق و مهمات چند رأس  
دوابست، که پادشاه را باطراف و اکناف مملکت حرکت میدهد (و) اگر

---

(۱) ب در حاشیه: اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایونی ناصر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه است. (۲) ب و ج: برخواسته.

لازمه اسباب حرکت نبود ریاست کلیه بیک لفظ نیمه تمام مهمل ، که از برای تعطیل امور<sup>۱</sup> طلسمی از آن بالاتر نیست ، باین کار هم انگشتی میرساند<sup>۲</sup> که بی نظم کند .

این وادادن پادشاه و سکوت او ، چون از حد جواز گذشته ، مردم را بو حشت انداخته است ، که خدا نکرده وجود مبارك پادشاه مسحور و گرفتار جادو شده ؛ طایفه ای از ارباب حقوق نعمت بقرائت ادعیه باطل السحر مداومت دارند .

از مؤیدات وحشت ایشان یکی اینست که ریاست کلیه خود را بصورت جادویی نشان میدهد ، مثل اینکه علی الغفله با بشره آرد آلود از آسیا بیرون بیاید<sup>۳</sup> . برای خندانند مردم الحق پادشاه صورت سلطنت را بیک صفحه ناصافی تجلی داده ، که عکس پیرای<sup>۴</sup> هیچ صورتی نیست و ابر<sup>۵</sup> جهانبانی بالطافت طبع بشوره بومی<sup>۶</sup> مترشحست که چیزی جز خس و خار<sup>۷</sup> از آن<sup>۸</sup> نمیروید .

X  
«عندنا بیکم برادر این»  
«باین نام پادشاه است»  
نام پادشاه «حسن»  
بهر خندانند پادشاه  
همین است .

جلوس رئیس کل باشب کلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد میزند که : ای مردم ، از من چه میخواهید ؟ هیچ امری از من متمشی نیست ، جز اخذ بی زحمت ، کبر بی معنی ، استغنائی جعلی [و] استغفای دروغی . پولی از مرحوم والدم پیش مردمست ، بعنوان قرض الحسن<sup>۹</sup> ، جمع آوری میکنم و زحمت [را] میبرم و در این اثنا چشم براه و گوش

(۱) ج : امر (۲) ج : میرسانند (۳) ، ج : میاید (۴) ج : عکس برای ، ب :

عکس پیرای (۵) ب : واز (۶) ب : شوره بومی (۷) ب : خوار (۸) ج : ازو

(۹) ج : پیش مردم بعنوان قرض الحسن است ، ب در حاشیه : قرض الحسن :

پدر آقا بنام حسن بوده ، ج در حاشیه : قرض الحسن : پدر آقا را نام حسن بوده



با آواز است<sup>۱</sup>، که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلاعوض است نه بلاوارث، خاطر وحدت طلب خود را آسوده کند و از مواجب و مرسوم آن مرحوم، که ثبات او هنوز معلوم نیست، مبلغی مداخل نماید.

در اطراف صندلی او يك دسته از متعلقین چرب زبان و رندان علم سوز<sup>۲</sup>، که بمصلحت بینی معروفند، از قبیل حاجی سعدالدوله و امثال او قنبرك کرده<sup>۳</sup>، ایستاده اند. فواید فقه طهماسب میرزای مؤیدالدوله<sup>۴</sup> و فتح فرهاد میرزا و فسق فیروز میرزا را، که علمهای کویانی دولتند، بحسن کفایت اکفی الکفات راجع می نمایند. دسته ای هم<sup>۵</sup> از منشیان دست آموز [حواسی] جمع<sup>۶</sup> و قلمی تیز کرده اند، که بدستمز دخرابی آذربایجان و تمامی کردستان و بی نظمی قشون ایران فرامین منصب و علاوه مواجب و اعطای نشان و خلعت بنویسند، رسومی بگیرند و در هر قضیه، خواه نفع دولت، خواه ضرر دولت، ایشان بمداخل خود رسیده باشند. پادشاه با همه صبر و بردباری، متغیر میشود؛ متحیر میماند که اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود تکلیف چیست و بکدام عطیة دولتی باید او را امتیاز داد؟ با این تحیر و تغیر<sup>۷</sup> مجبور میشود بمتابعت [رای] رئیس کل و اتباع او. میل خاطر پادشاه، آنچه شنیده ایم، مصروفست بتربیت مردم و ترک رذائل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت و از آنچه اسباب بطالت و ضایع شدن وقتست و نتیجه عقلی ندارد اعراض دارند. مثل اینکه سلام عام را،

---

(۱) ج : بر آواز است . (۲) ب و ج در حاشیه : اسم حاجی سعدالدوله قنبر علی خان است . (۳) ب و ج در حاشیه : طهماسب میرزا کتابی در فقه نوشته بقره مویدی معروف است . (۴) ب دسته دهم (۵) ب : دست امور جمع (۶) ج : تغیر و تحیر .

که بقول عوام شکوه سلطنت عجمست، بتقلیل قائلند و آن ایستادنهای طولانی را، که مورت بهت و بطالت آشکار بود، موقوف فرمودند<sup>۱</sup>.

این شخص با سابقه در ویشی و خا کساری و قلندری و ترک و تجرید همین<sup>۲</sup> سلام و قیام بی عقود (را) بیگ امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر در حضور خود علی الاستمرار منعقد میخواهد. ظهور این حالات را بهیچ چیز نباید حمل کرد، مگر بمخالفت او با سلیقه و میل پادشاه، چنانکه<sup>۳</sup> در ترک عنوانات نیز ازو همین مخالفت ظهور یافت.

۱. بظنم: بی عقود  
۲. در وقت پادشاهی  
۳. در وقت پادشاهی

در تقدیم او امر ملوکانه، آنچه مانع دخل او نیست، تسلیم صرف و سکوت محضست، ( مصرع ) : چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.

هر چه مانع دخل اوست، اگر همه در سر دیناری باشد، بامتناعات ظاهر و خفی و سکوتی گویاتر از نطق آنقدر ایستادگی<sup>۴</sup> میکنند تا حکم همایون را عاقل و باطل نماید. این نوع سلوک او با مردم، اهل ایران را از آداب قدیمه منصرف کرده، او امر سلطان را افسانه می پندارند<sup>۵</sup>.

۴. ایستادگی  
۵. می پندارند

فقه مؤید الدوله اقتضا میکند گاهی از بدی عاقبت کار ریاست کلیه مردم را بوجود حضرت ولیعهد دلخوشی بدهد و اتصالات ذات الین را با ولیعهد برییمانهای پنهانی محکم کند. این طول امل، که از [صفات و] خصایص مردم کوتاه بین حق ناشناسست<sup>۶</sup>، ریاست کلیه را در وجود مؤید الدوله چنان فانی کرده که اگر آذربایجان پشت و رو شود و آذربایجانی تشکی خودشان را بروس و عثمانی بیدش ازین ظاهر کنند مؤید الدوله را از آذربایجان بر ندارد.

(۱) ج : فرموده اند (۲) ب : بهمین (۳) بوج : چنانچه (۴) ب : ایستاده کی (۵) ب : می پندارند (۶) ج : حق ناسپاس است .

با این نکبت‌ها، که از برکت نیت<sup>۱</sup> این مرد بممالک محروسه رو آورده، خود رائی و نخوت او نمیگذارد روی او بقبله برگردد. قلب آقا هنوز از قبر بابا<sup>۲</sup> بحضرت عبدالعظیم علیه السلام مایل نشده و آن اهتمام<sup>۳</sup> که از میرزا حسن عاقل<sup>۴</sup> رسید درجه<sup>۵</sup> میشود هزار يك آن در حق رؤسای ملت مرعی نیست. دولتهای بزرگ با قوه مالیه و حربیه [ کذائى ] کلیه استظهارشان بملتست، که اگر وقتی درین دو قوه ضعفی پیدا شود بقوه ملتى خصم را جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه ای از دقایق احترام را نسبت بملت نامرعی نمیگذارند. بی احترامی که از ریاست کلیه ایران نسبت بملت (ایران) میشود باید بیک مصلحت مخصوصی حمل کرد. طبقات مردم ایران، درین ایام فترت که از ریاست کلیه بوی فقر و درویشی میآید، در ورطه خیال افتاده، [ هر طبقه ] تابع اعتقادی شده اند. شخص ریاست کلیه، که خود را از اوتاد روی زمین میداند و از ابدال ملك یقین می پندارد و بريك جا مقیم و میخ دوز شده، استکبار و نخوت را بجائی رسانیده اند<sup>۵</sup> که اگر پادشاه او را برای امری<sup>۶</sup> فوتی احضار کند آشکارا جواب میگوید و بهیچ وجه اعتنا ندارد و این شاهکاریست که از استغنائی جعلی او تولید شده.

اقطاب و اوتاد، از شاگرد و استاد، در اوایل حال که جناب آقا جلوه لابشرط داشت از خلوات مجلس ایشان پانکشیدند و حرفی از تزکیه

---

(۱) ج : ملت (۲) ب و ج در حاشیه : با با مرشد طریقت جناب آقا است و قبرش در ونك<sup>۷</sup> و اکنون مقبره جناب آقا مجاور قبر بابا است (۳) ج : احترام (۴) ب و ج در حاشیه : میرزا حسن عاقل کنایه از میرزا حسن دیوانه است که درسلك عرفا و طرف اعتقاد آقا بوده همچین سید درجه هندی نیز همین سمت را داشت . (۵) ج : رسانیده . (۶) ج : امر .

خبر چه؟

نفس و تصفیة قلب و تهذیب خلق بمیان بود. همین که شأن آقا بالا گرفت  
و هستی بشرط لا شد و تجلیات اربعه آثاری، افعالی، صفاتی [و] ذاتی آقا  
ظهور کامل هم رسانید، همراهان از همراهی باز ماندند [و] «لَوْ دَنَوْتَ  
اَنَّمَلَةً لَّاحْتَرَقْتُ» خواندند]، که معراج آقا مقدمه استدراج ایشان  
بود؛ جز سید درجه، که خلعت کرامت پوشیده و بموهبت قرب دائمی  
و اصل و متواصل [است] باقی با اصرار آتش خاموشی<sup>۱</sup> و ظهورات  
عوالم هفتگانه هم چنان آهن طبیعتشان<sup>۲</sup> سردست که سیرشان<sup>۳</sup> از صدره  
سدره بیدستر نیست، زهره ندارند يك قدم بیشتر بروند؛ شعاع مهر تابان  
سرتاسر جهان [را] فرو گرفت، کرم شب تاب تاب شهود نیاورد، (مصرع):  
«گر او هست گویا<sup>۴</sup> که من نیستم». کفایت دین و هدایت حق [و] یقین،  
نایبان امام و علمای اعلام، که قیام آنها بر طریق انبیاست و قوام ایشان  
بیاس داری ملت غراء، از ادای تکلیف و اضائه سراج و ارائه منہاج  
قاصرند و باقتضای مصلحت وقت برای امروز<sup>۵</sup> خود تکلیفی تازه ایجاد  
کرده اند؛ همچو میدانند (که) اگر در رفع<sup>۶</sup> ظلم و بدعت جدید، که  
ضرر آن بملت و دولت ایران میرسد و خلق را ناچار میکنند که برای اموال  
و اولاد خود سفارتهارا بوصایت اختیار کنند، حرف خیری بگویند، قادر  
ذوالجلال ازاعانت ایشان عاجزست. معاذیری که در صور علمیه ایشان  
بنظر میآید هیچ يك در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست، مگر بگوئیم هنوز  
موجبات رغم و حسد و آتش [سوزنده] این دو خصلت در میان این (دو)  
طایفه مشتعل [و فروزنده است] و در معنی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ<sup>۷</sup>»

(۱) ب باسرار از آتشی خواموش، ج: با اسرار آتشی و خاموشی.

(۲) ج: طبعشان (۳) ج: و سیرشان (۴) ج: حقا. (۵) ج: امر. (۶) ج:

دفع. (۷) ب: اخوه.

رخوتی هم رسیده که برادران دینی تا این درجه بایکدیگر در مقام نفاق و نخوتند .

اگر يك شريعت دوست ملت پرست در اطفاء نایره نفاق و تمهید موجبات وفاق دامنی بکمر زند و اسباب اصلاح ذات البین شود، مریدانرا حفظ نظام معیشت و مصلحت شخصی و دواعی<sup>۱</sup> عصیت و نفسانیت و امیدارد حکم تکفیر این يك نفر مصلح را از هر دو محض صادر میکنند<sup>۲</sup> و آن بیچاره تا قیامت مردود فریقینست . این رنم و حسد بالفعل در طبع رؤسای دولت و ملت<sup>۳</sup> بمرتبیه ای راسخ شده که ضرر آن بهمۀ نفوس و جمیع معاملات میرسد .

احکام ملتی و دولتی از اعتبار افتاده ، يك حکم [ در دست کسی ] نیست که ناسخ آن در دست مدعی نباشد ، ( مصراع ) : این بحث بر ثلاثۀ غسله میرود .

در نسخه جات اطباء نیز ناسخ و منسوخ هم رسیده : اگر طبیبی می بیند<sup>۴</sup> مریضی بمداوای یکی از همکنان او مقرون بصحتست ، باستعمال دواهای ضد نسخه او میکوشد و بهلاکت مریض مایلترست تا بتمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او . با این اتفاق که در رؤسای ملت بهم رسیده و نفسانیت مریدین کی می توان باور کرد که قلب آقا از قبر بابامنصرف شود و بالفرض<sup>۵</sup> شد از کجا این دفعه قبر بی بی را زیارتگاه خود قرار ندهد ؟ همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق علما شده و ایشانرا در سه درجه استقرار داده : رتبۀ اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار ، یا حفظ ضیاع و عقار ، از

(۱) ب ، داعی . (۲) ج : میکند . (۳) ج : ملت و دولت . (۴) ج : بیند .

(۵) ب : بالفرض

باز آنکه...

✕

همه کار باز داشته ؛ زبانشان در کامست و ذوالفقار علی<sup>۱</sup> علیه السلام در نیام، مصراع<sup>۲</sup> : شیر شریعتست و بس حمله نمیکند بکس. اگر عطاوه می بمطاعتیت و مرجعیت ایشان ملتجی<sup>۳</sup> شود، چاره فوری بخواهد، چون ثمرات وجود خود را در غایت خفا [می] بیند، لاجرم متظلم را بظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام تسلیم می دهد. فواید رتبه اولی بالفعل مکایدیست که از آن سید جمارانی<sup>۴</sup> و ملای جهرمی<sup>۵</sup> در معاملات شرعیه مردم بکار می رود (شعر) :

و کم من ید قبلتها عن ضروره و کان منائی<sup>۶</sup> قطعها أو امکن<sup>۷</sup>  
 رتبه ثانیه را دواعی احتیاط چندی مانع بود، از سست کردن عنان عوام و حشت داشتند، که مبدا فتنه ای حادث شود که از رفع آن عاجز باشند، ولی حالا که شاید<sup>۷</sup> ظلم و بدعت اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده از ترغیب عوام مضایقت ندارند.

رتبه ثالثه، که قوس صعود<sup>۸</sup> را بقوت جسمانی طی کرده اند، نه بروحانیت علم (شعر) :

وَ عِنْدَ الشَّيْخِ كُتُبٌ مِنْ آيِهِ مَسْطَرَةٌ وَ لَكِنْ مَا قَرَاهَا  
 هر يك منبر و محرابی تصاحب کرده [اند] و بی اجازه در علم بمرافعه شرعیه اقدام دارند، محرر و کاتب در رکابشان می دود و « بِذَا

(۱) ب در حاشیه : اشارت بجناب حجة الاسلام حاجی ملا علی کنی است ، ج در حاشیه : اشاره بیکی از رؤسای ملت است . (۲) ب : شعر . (۳) ب : ملجاء . (۴) ب در حاشیه : توضیح : سید جمارانی اشاره به سید محمد باقر است . (۵) ب : منائی . (۶) در حاشیه : ای بسا دست که از روی ضرورت بوسند که اگر فرصت یابند ببرند بتیغ ( پرتو اصفهانی ) . (۷) ب : از شدايد . (۸) ب : قوس و صعود .

حکمت ذلک<sup>۱</sup> الکتاب می نویسند و حاضرند که هر چه باراده مریدین بگذرد بمقام فعلیت برسانند. از هر جائی صدائی بلند شود مثل سیلی که از سحاب برخیزد باخیل اصحاب می ریزند و نعره « وادیناه ووا ملتاه »<sup>۲</sup> بلند می کنند. احکامی که از درجه<sup>۳</sup> ثالثه صادر می شود از احکام درجه اول و ثانی نافذ ترست، زیرا که در اجرای حکم خود تا همه جا همراهند. اوباش بلد و رجاله شهر دور این طبیل و علم و ترب و کلم سینه زن و دسته گذارند و امیدواری که مردم اوباش [و هنگامه جو] ازین درجه علما دارند از درجه اولی و ثانیه<sup>۳</sup> ندارند.

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیعست این اوقات يك علت مزمنی شده و بجسد دولت و ملت ایران حلول کرده، قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده (است).

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است. عن قریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی [از] منسوبان امی او، که امت معتبری شده اند، يك شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصبیت این مذهب بعملی و امیدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد (و) الحق از برای دولت بزرگی ننگیست ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت شود.

عادات حاضره ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده و اعتقاد آنها این شده که: ظلم و تعدی، زجر و شکنجه، اعدام نفوس، درازاء تقصیر يك نفر جمعی را تاراج کردن و مردم را بلاجهت<sup>۴</sup>

(۱) ج: وذلك (۲) ب: وادیناه واملتاه. (۳) ج: تانی (۴) ج: بلاسبب.

از درجه اعتبار [و رتبه] انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق ملت و دولتی (را) باغراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و باطل گذاشتن از اصول ملت اسلامست و این دولت و ملت را دوات و ملتی شناخته اند و حشی و خونخوار .

فقرا و ضعفای ایران ، که بار حکومت بیشتر بر آنها واردست ، از ولایات فریاد میکنند و بزبان حال از ریاست کلیه میپرسند که : تعدیات حکام ، که آخر سال بتفاوت عمل موسوم<sup>۲</sup> میشود ، بحکم کیست ؟ با این عدل و انصاف پادشاه ، که همه جا فرامین (و) سرخط میفرستند ، تخطی حکام از چه بابتست ؟ ریاست کلیه جواب نمی گوید . فقرا و ضعفا خود جواب میگویند که : سکوت [ریاست] کلیه موجب<sup>۳</sup> رضاست و همه ظلم و بدعت و خرابی با اجازه<sup>۴</sup> اوست . ما دیده ایم در آخر سال حکام و مباشرین همین تعدیات را در کمال جرئت با اسم تفاوت عمل (و) مأخوذ خود رئیس<sup>۵</sup> کل قلمداد میکنند<sup>۶</sup> و اوعوض اینکه تهدید<sup>۷</sup> کنند که : چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده اید و عدل شاهنشاه را بظلم مبدل نموده [اید] ؟ بآنها نوازش میکند [و] حکومتی معتبرتر بآنها میسپارد .

همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتیست برای رئیس کل ، که دوسه مقابل آن میگردد [و] بصیغه<sup>۸</sup> مواجب و استصوابی بمردم تقسیم میکنند . بعد از آنکه بجزء<sup>۹</sup> مأخوذ رسیدگی شد بیشتر آنها جریمه ایست<sup>۹</sup> که فلان حا کم بی رحم بهانه جو ، بتهمت یا بازای<sup>۱۰</sup> زیادتی ، از عامل [و]

---

(۱) ب : ار . (۲) ب : مرسوم . (۳) ج : علامت . (۴) ج : بمیل و اجازة . (۵) ب : برئیس . (۶) ب : میکند . (۷) ج : تعدید . (۸) ب : بجزو . (۹) ج : جریمه است . (۱۰) ج : بازاری .



مباشر جزء گرفته ، در ضمن مأخوذ بقلم رفته و حالا باسم تفاوت جمع بمالیات افزون<sup>۱</sup> میشود. سالهای سال فقرا وضعفا<sup>۲</sup> که از ادای اصل مالیات عاجزند ، باید جریمه مجرمی را بدهند که نمیدانند<sup>۳</sup> کیست. لابد این بار را میکشند و دعا بدوام دولت میکنند.

ازین تفاوت عمل و محل غایب و متوفی تجارت تازه ای ایجاد شده که شبیهست ببازار هراج. فرقی که هست اینست : از بازار هراج و معامله آن هیچ کس ممنوع نیست و ازین بازار تربیت یافتگان و پروردگان دولت ممنوعند ، خاصه آنها که پادشاه بنظم معاش آنها<sup>۳</sup> مایل ترست. حقوق خدمت و حدود نوکری و لیاقت و استحقاق را گرمی این بازار لغو<sup>۴</sup> و بیپوده کرده است. بتمولین مجهول الحال حق داده که بهر درجه از مناصب و بهر مبلغ از مقررات مایل باشند نایل شوند ، ( مصرع ) : عشق بچربید بر فنون فضایل .

اشخاص چند ایستاده اند در ملاء عام<sup>۵</sup> ؛ قیمت<sup>۶</sup> منصب و قدر مقرری را ، بهمان روش که در بازار هراج رسمست ، اسم میبرند ؛ آنچه باید تحویل شود در لوحی تحریر میشود. حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمنست . اگر اعتبار ثمن اقتضا کند نصف مالیات يك و لایتی باسامی مختلفه در حق يك نفر برقرار شود و یا مناصب متعدده و متضاده بشخص واحد تفویض یابد ، راه تأمل و مضایقت مسدودست و میتوان باور کرد .

اگر کریم شیره ای تاحال رئیس نظام نشده و مقررات و فیات اعیانرا نبرده ، یا از<sup>۷</sup> شیرینی عقل اوست یا از بی شانی شغل و عمل ، و الامتصدیان

---

(۱) ج : افزوده . (۲) ب : نمیدانند . (۳) ج : ایشان . (۴) ج : لغو .  
(۵) ج : درملاء عام ایستاده اند . (۶) ب : قسمت . (۷) ج : در .

بازار هراج برای پذیرائی حاضرند. مستحدثات این بازار عوام را بر خواص رجحان داده، حق کلام را ساقط نموده.

سلام پادشاه را از سبزی<sup>۱</sup> شال و کلاه مشرف دواب و مشرفین دیگر نمونه سبزی کار دولاب نموده<sup>۲</sup>. عدد مستوفیان از حساب گذشته و بدرجه ای رسیده که جز سید درجه<sup>۳</sup> کسی بشماره آن احاطه نخواهد داشت. بلی دریک صورت ریاست کلیه میتواند تفاوت عمل را دخل خزانه فرض کند. و پایه وزارت مالیه را بحسن کفایت خود بالا ببرد که بر رعیت<sup>۴</sup> و ارباب صنعت و حرفت علماً<sup>۵</sup> [و] عملاً تقویتمی کرده باشد. تدابیر حسنه او در امور زراعت و فلاح و افتتاح و اختراع صنایع<sup>۶</sup> راه مداخلی بارباب فلاح و حرفت القاء کرده باشد، والا این بی مبالاتی هارا، که متضمن اداره شدن و دايع پروردگارست، محتسب حقیقی نخواهد گذاشت ثمر خیری بر آن مترتب شود، «ان الینا ایا بهم، ثم ان علینا حسا بهم».

صیادان صحرا نورد شاه شکار، باقتضای علاقه و عهد باطنی که با دزدان مالیات دارند، کوه و هامون را بقرق<sup>۷</sup> همایون مقرر داشته اند<sup>۸</sup> و آبادیها در قرق جناب آقا گذاشتند. قرقچیان آبادی جمعاً<sup>۹</sup> در لباس ارباب [قلمند] و گاهی بسلام پادشاهی<sup>۱۰</sup> نیز حاضر میشوند؛ در ضبط و ربط ارتفاعات ممالک محروسه همی<sup>۱۱</sup> مصروف دارند که چیزی از قلم نیفتد، «لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها». حاصل اراده جسمانی رعیت، که مالیات

---

(۱) درج بالای این کلمه نوشته شده: ستبری خ ل. (۲) ج: کرده. (۳) ب و ج در حاشیه: سید درجه سیدی بود هندی که باجناب آقا سهیم خورد و خواب و ندیم جلوت و خلوت (بود). (۴) ج: بر رعیت. (۵) ب: علماء. (۶) ب: ضایع. (۷) ب: بقرق، ج: بقرر. (۸) ج: داشتند. (۹) ج: جمیعا. (۱۰) ج: پادشاه. (۱۱) ج: همتی.

دیوانیست ، در آخر سال بهر وسیله باشد بدست همین قرقچیان نیاز حضور  
[جناب آقا]ست .

برای هر يك ازین قرقچیان بر حسب مشیت جناب آقامعیشتمی معین  
شده؛ در عوالم نطفه و علقه و مضقه بدرجه ای از درجات استیفا برقرارند، «ظلمات  
ثلث بعضها فوق بعض». معقول ترین آنها میرزا ولی نورست<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> نطفه  
او بغلط بسته شده [و] از غلط کاری خسته نگردیده . مستوفیهای ، مسن که  
قدیماً رتبه اولیت و اولویت داشتند، بالفعل در اولین درجه بی رجوعی واقع  
شده اند و بی اطلاعی ایشان از معاملات ولایات بحدیست که اگر بردهات  
اربابی ایشان جمع خالصگی بسته شود از کشف آن عاجزند (و) از وقوع تهمت  
ایمن نیستند. اگر از حالت قرق شمه ای بخاکپای مبارك عرض شود ریش  
حاج میرزا شفیع شیرازی<sup>۳</sup> درگیرست و از چشم حاجی میرزا نصرالله  
گرگانی<sup>۴</sup> دیده میشود که این قرتی گری از آنست و این<sup>۵</sup> قورت اندازی  
ازین ، والا درین قرق سخت که ماداریم پادشاه چه میدانست قسط دیوانی  
و مواجب چاکران درباری را چه جور خرج تراشی بی پا میکنند؟ این  
قرقچیان درین جزرومد مخفیاً از وزارت مالیه مددی می بینند، حمله شان  
از باد و ناپیداست باد .

---

(۱) ب و ج درحاشیه : میرزا ولی نوری پسر میرزا احمد دماغ کج است ،  
معروف است هر برات و فرمان که بجهة خط ترقین و تصحیح پیش (ج : نزد) او  
می بردند بدون ملاحظه و تامل می گفت : غلط است . حتی قبالة مادرش را (ج : مادر  
همین میرزا ولی را) نزد او برده بودند گفت (ج : بردند امضا کنند گفته بود) : غلط  
است (و باشتباه صادر شده من تصدیق نمی کنم که بکارت مادرم را پدرم برداشته باشد) .  
(۲) ج : که . (۳) ب و ج درحاشیه : حاج میرزا شفیع (برما مگوز) ریش  
بسیار بلندی داشت (که از حد قبضه گذشته بود) . (۴) ب درحاشیه : حاجی میرزا  
نصرالله که بود چشم معروف و بدزدی در دفتر استیفا موصوف بود ، ج درحاشیه : حاجی  
میرزا نصرالله چشمش که بودست . (۵) ج : آن .

هر چه املاك [ آباد ] و ملك مردم با بضاعت بود و مداخل آن بمالیات دیوانی مساعدت میکرد بر شوه و تعارف بلا جمع و موقوف الحواله شده و مالیات آنها بر املاك اشخاصی که از تقدیم پیشکش و تعارف بلا جمع عاجزند تحمیل گردیده و کار بجائی کشیده که حاکم از عهده وصول آن بر نمی آید و جزو بقایای لاوصول و تخفیفات بخرج (منظور و) محسوب میشود .

مرسومات دیوانی ، که در حق وجوه اعیان و فقرای هر بلد مقررست ، در آن کتابچههای کذا ، که سه ماه بسه ماه عوض می شود و هر يك تا آخر سال بچندین قسم و بچندین اسم تغییر میکند و آخر همان مبلغ بتوسط همزادان قرقچیان ، که در هر بلد مسکون شده اند ، از انقد وجوه بوزارت مالیه عاید میشود و سر مواجب خوار و مقرری گیر<sup>۱</sup> بی کلاه می ماند .

اهل ایران از ظهور (این) بدسلوکی که وطن ایشان محل زجر و سیاست آنها شده ناچار باطراف و اکناف عالم متفرق می شوند و بقیة السیف ، چون تعدی<sup>۲</sup> ایشان بعلف صحرا و بیابانست ، از خلاق عالم استغاثه میکنند که بهیئت وحوش و بهائم متشکل<sup>۳</sup> شوند و ازین قرق بآن قرق بگریزند ؛ شاید (در) رجوع بعالم حیوانی کریمه<sup>۴</sup> : « و اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف » ایشان را دستگیری کند .

حکومت ایران نه بقانون اسلام شبیهست ، نه بقاعده ملل و دول دیگر . باید بگوئیم : حکومتیست مرکب از عادات ترك و فرس و تاتار و مغول و افغان و روم ، مخلوط [ و ] درهم و يك عالمیست علیحده ، با هرج و مرج زیاد ، که در [ هر ] چند قرنی یکی از ملوک طوایف مذکوره بایران غلبه کرده اند ، از هر طایفه ای عادت مکروهه [ و ] مذمومه در ایران باقی مانده

(۱) ج : مواجب خار و مقرری بگیر . (۲) ظ : تعدی . (۳) ج : مشکل . (۴) ب : در کریمه .

تعدی ج

ب

و درین عهد همه آن عادات کاملاً جاری میشود: اگر اجرا کنندگان این عادات<sup>۱</sup> بگویند: حالت حالیه ما اجرای این عادات را اقتضا نمیکند که بهترین قانونهاست و در همه عصر میتوان معمول داشت.

شتر مرغهای<sup>۲</sup> ایرانی که (از) پترزبورغ<sup>۳</sup> و سایر بلاد خارجه برگشته اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از [علم دیپلمات<sup>۴</sup> و سایر] علوم که بتحصیل و تعلم آن مأمور بودند<sup>۵</sup> معلومات آنها<sup>۶</sup> بدو چیز<sup>۷</sup> حصر شده: استخفاف ملت و تخطئه<sup>۸</sup> دولت. در بدو ورود پای ایشان بروی<sup>۹</sup> پابند نمیشود، که از اروپا آمده اند. از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد بمرتبه ای تنزیه<sup>۱۰</sup> و تقدیس میکنند، که همه مردم، حتی پادشاه، با آن جودت طبع و فراست کذا، بشبهه میقتد<sup>۱۱</sup> که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا با لذات مریست و قلب ماهیت میکند.

فکر نمیکنی  
از روز  
؟

X

ابن انگورهای نو آورده هم، با نطقهای متاسفانه، گاه از بخت خود اظهار تعجب میکنند که: از ولایات منظمه باین زودی چرا بممالک بی نظم رجعت کرده اند؟ [و] گاه باحوال پادشاه متحیر که: تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند؟ این تأسف و تعجب تا وقت نیست که بخودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده. همینکه مصدر کار [ی] و (مرجم) شغلی شدند، باطمینان [کامل] که قبح اعمالشان تا چندی ببرکت سیاحت قطعه اروپا پوشیده است و باین زودیها کسی در صدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست

X

(۱) ب: عادت. (۲) ج: سر مرغهای. (۳) ب: پترزبورغ، ج: بطرزبورغ (۴) در اصل: دیپلمات. (۵) ج: بوده اند. (۶) ج: ایشان. (۷) ب: مدد چند (۸) ب و ج: تخطئه: (۹) ج: بر روی (۱۰) ب: تبریه (۱۱) ب و ج: میافتند

؟

بالادست همه بی تربیتها بر می خیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی دیانتی و ترك غیرت و مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بی جا و تصدیقات بالاتصور و خوش آمد و مزاج گوئی<sup>۱</sup> برؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق باقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان میشود و متحیر میماند که با این ها بچه قانون سلوك کند، (شعر):

بمار ماهی<sup>۲</sup> ماندنه ماهیست و نه مار

منافقی چکنی مار باش یا ماهی

یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه، که در تمهید اسباب تربیت تأمل دارد، ظهور حالات این جوانان مشعبدست<sup>۳</sup>، که اقوالشان جمیعاً در نظر شاهنشاه بی معنی آمده [و] دور نیست وقتی بنفس نفیس (خود) سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند، که از مکتسبات خاطر همایونی چیزی را که از برای مملکت فایده عمومی داشته باشد انتخاب فرمایند.

لهذا تأمل الی...  
باز تأمل کرده است

ولایات سرحدیه ایران از ریاست کلیه سؤال<sup>۴</sup> میکنند که: انتخاب این حکام<sup>۵</sup>، [که] سکنه ما را متفرق کرده و اراضی ما را مسلوب المنفعه و وادی غیر ذی زرع<sup>۶</sup> ساخته، باراده کیست؟ سکوت اضطراری رئیس کل ایجاد جوابی شافی خواهد کرد که: این حکام از منتخبات خاطر ما هستند، لا غیر. دستور العمل و احکام سایر ولایات خارجه را، که در دست آنها می بینند<sup>۷</sup> همه بمهر و امضای ماست. حاصل تاخت و تاز و غارتها [ نیز ]

لاذی زرع

(۱) ج: مزاج گوئی (۲) ب: بمار و ماهی. (۳) ب: شعبده است. (۴) ب و ج: سؤال. (۵) ب: احکام. (۶) ب: ذرع. (۷) ج: می بینند.

بصندوق خانه ما تحویل میشود. تشویش نداریم که معامله حاکم حقیقی با ما بچه نسق خواهد بود، شعر:

این جگرها خون نشدنز سختی است

بلکه از مشغولی و بدبختی است

از جمله آلات جارحه، که بدست عاملین جور و تاخت کنندگان<sup>۱</sup> ایران داده شده و در تشهیر آن ناگزیرند دو شمشیرست، که بزهر پرورش یافته و خورش آنها جانهاست: یکی اتهام متمولین ولایات بقتنه و فساد و اخلال عمل مالیات، دیگر نسبت مردم بتمبعت باب.

ابتداء بگری

اعتماد السلطنه مرحوم، که جاسوس اجل بود و جاروب امل، در تکمیل این صفت رزبیل<sup>۲</sup> زحمتها کشیده، خونابها خورده<sup>۳</sup>، خونها ریخت، (خانها خراب کرد). در ایلغاری، که<sup>۴</sup> ابتدای کار بهمه دیار داشت، [در] قطع اعمار و هتك استار [و] شق صد ورونش قبور [و] شد و نفاق و ضرب اعناق چندان مبالغه کرد که گفتی: زمین از موج خون بحر (ی) عمیقست و خاک معدن عقیق، تا این عمل کاملاً بدست او اجرا شد.

ابنای جنس او، یعنی عاملین جور، الی یومنا هذا، ابقای حکومت خود را در اجرای این عادات دیده و با اعدام مخلوق خدا مشغولند. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را هنوز مشغولیت مجال نداده در ترك این عادات، که جان و ناموس مردم ایران را بهدر داده، تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط باشد و هم مانع غرض و عناد.

(۱) ب: کننده کان. (۲) ب: رزبیل. (۳) ب: خونها خورد. (۴) ج:

حکام و عمال، که بدستور العمل وزارت مالیه مأمور میشوند، گویا  
بر ولایات حاکم علی الاطلاقند و در تصاحب مال مردم وارث بالاستحقاق.<sup>۱</sup>  
اطفال یتیم را پدرند و اشیاء عقیم را پسر؛ لدی الورد مالیات حسابی و  
مداخل مأموریت را با مخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسوم (حکومت) <sup>۴</sup> مأموریت  
متعارفه و قروض قدیم و جدید و خرج حشر و حساب و خاتمه عزل و  
عقاب را موازنه میکنند؛ لابد میشوند باظهار عرضه و عاملی سخت، تابعی  
مخصوصه مورد تحسین شوند که: الحق خوب از عهده مالیات بر آمده و  
مستحق هر گونه التفاتست. معنی خوب از عهده بر آمدن مخفی نیست که  
بجهت کتمان نیت پادشاهست و ظاهر کردن نامه آجال و استعمال<sup>۲</sup> نمودن  
آلت جارحه و حربیه زهر آلود<sup>۳</sup> و استعجال در نهب و غارت رعیت. اگر  
بقدر طمع این حاکم، که قطعاً دو مقابل مالیات حسابیست، بی چون و چرا  
بصندوق خانه تحویل شد، تخفیفی در عذاب (رعیت) بهم خواهد رسید؛  
والا بتحریر سیم تلگراف رشته جان رعیت بیچاره پاره میشود و راه چاره  
از همه جا مسدودست که: بنای آشوب و فتنه گذاشته و قسط دیوانی<sup>۴</sup> را  
مختل نموده است.

بالفعل شامت<sup>۵</sup> این عمل در جمیع معاملات شرعی و عرفی ایران  
بطوری ساری و جاریست که هر طبقه در الزام مدعی منتهی الیه<sup>۶</sup> خیالشان  
همین اسناد مذمومه است و ما در پنج قسمت کره ارض، حتی (در) جزایری  
که تازه در<sup>۷</sup> محیط شرقی کشف شده و میشود و انسان آنجا وحشی خصال  
هستند، سراغ نداریم هیچ هیئت مجتمعه در دفع چنین رذیلت، که مغایر

(۱) ب: بالاستحقاق. (۲) ج: و استعمال. (۳) ج: زهر آلوده.

(۴) ج: دیوان. (۵) ب: شباهت. (۶) ج: منتهی الیه (۷) ج: از.



تمدن و متضمن قتل نفس و نهب مال باشد، خودداری کنند و حدی قرار ندهند<sup>۱</sup> که صواب از ناصواب و گناهکار از بی گناه متمایز شود.

«یا من لا یقبله البلاد و یلعنه العباد»<sup>۲</sup>، مخاطب مجدالدوله است،<sup>۳</sup> که سرصف و رب النوع متعدیانست و کمتر آب و خاکست که از لوٹ وجود او ملوٹ نشده. این معروف الاسم (و) مجهول الجسم هر جا حکومت<sup>۴</sup> کرد اراضی آن ولایت مجهول المالك شد. ولایت خمسه، خمسه مسترقه او شده<sup>۵</sup> و محال سبعه آن سبعه معلقه. در اصفهان و یزد و قزوین و گیلان هر چه ملك اربابی بود خالصه اوست. تفصیل سلوك و تشریح وجود او را روسها در روزنامه‌های<sup>۶</sup> قفقاز خوب می نویسند و شرح عاملی میرزا زکی، آدم او، که مظهر صفات اوست، در روزنامه زورا سخت منطبع شده. آنچه از افعال و اعمال این مربی و (آن) مربا بنویسیم بهزار يك آنچه روس و عثمانی نوشته اند برابری نمی کنند «ولیس الخبر کالعیان».

حمزه میرزا و میرزا محمد قوام الدوله، بعد از خدمت مرو، که آوازه کفایتشان دولت ایران را از خاک برداشته<sup>۷</sup>، چقدر حکومت میکنند؟ گویا حمزه میرزا، درین حکومت تازه، که با مارت جنگ لقب یافته، تعهدی کرده که، بقوت این لقب، از ترا کمه<sup>۸</sup> انتقام بکشد و خود را بعد از آن بدنامی نیک نام کند.

آنچه خبر میرسد فتوحات او تنها بیک شکار خانگی ختم شده: اللهیار خان درجزی، که بیای خود در ارگ مشهد بیای بوس<sup>۹</sup> والا مشرف گردیده است، اسب و اسباب او و همراهان او را خدام حضرت والا

(۱) ج: بدهند. (۲) ج: حکومتی. (۳) ج: شد. (۴) ب: روزنامه. (۵) ج: برداشت. (۶) ج: ترکمان. (۷) ج: بیا بوس.

ضبط کرده، خودش را مغلولاً بدارالخلافة گسیل نمودند. رئیس کل از حمزه میرزا اینقدر نپرسید که: جرم این بدبخت، که در آن سرحد بغیرت کشی دولت معروفست، چه بود؟ وصلت و خویشی حاجی محمدرض باسپه‌ام‌الدوله و امیرحسین خان ایلخانی اقتضا کرد که اللهیاریار خان را از آن سرحد نفی کرد<sup>۱</sup>، درجز و کلات هم، وقتی که خود سری سپه‌ام‌الدوله ایلخانی ظاهر [تر] شود، جزو قلمرو مشارالیهما بشود<sup>۲</sup>. خدا کند که از اموال اللهیاریار خان و کسان او، که در مشهد و درجز ضبط کرده‌اند، سهم جناب آقا و حق‌السکوت او را بقاعده فرستاده باشند.

نوشتجات سرحدیه خراسان، که همه از جعلیات خوانین سرحدیه (است) و استناد<sup>۳</sup> حمزه میرزا بآنهاست<sup>۴</sup>، چون حاکی از استعمال<sup>۵</sup> آلات حربیه (و) فرستادن اسیر و سرست، رئیس کل را بخیمال میاندازد که در عهد ریاست اوست که فتوحات دست میدهد؛ باش تا صبح دولت بدمد. هنوز خبر صحیح<sup>۶</sup> نرسیده که قضیه مبنی براصلت یا بعکس، بعادت معهود منشیان دست آموز فرامین منصب و نشان و علاوه مواجب را صادر کرده [و] خواهند فرستاد. همه دنیا دانسته اند که قوه روس در آن صفحات ریشه ترکمان را خشکانده<sup>۷</sup> و رمقی بآنها باقی نگذاشته و حرکات ایشان بالفعل حرکت مذبحوست. بی زحمت حمزه میرزا و خوانین سرحدیه، خراسان از آفت حالیه ترکمان ایمنست و بمخافت<sup>۸</sup> مآلیه روس مبتلاست، «همانا عاقبت گرگم تو بودی». هم ریاست کلیه، با این خطرات عمده که در شرق<sup>۹</sup> و شمال خراسان مشاهده میکنند<sup>۱۰</sup>، هم واحدست و مترصد که درجنس

۴ مصرع

۸ مصرع

(۱) ج: کنند. (۲) ج: مشارالیهها گردد. (۳) ب: اسناد. (۴) ب: با آنها است. (۵) ج: استعمال. (۶) ج: صریح. (۷) ج: خشکانیده. (۸) ب: بهخاف. (۹) ج: مشرق. (۱۰) ج: میکنند.

اللهیار خان و حکومت جدید در جزو مال المقاطعه خراسان، که میرزا مسیح نانی یعنی حاجی میرزا محمد رضا، متقبل شده، باو چه خواهد رسید؟  
یکنفر از سیاحان ما، که آسپارا تماماً سیاحت کرده است و ترکستان و ماوراء النهر را بتفصیل دیده، در کتاب سیاحت خود از حالت ترکمانان دشت قبیچاق<sup>۱</sup> و ترکتازی، که از آنها بصفحات خراسان میشود، فصلی مشبع بیان کرده، اظهار تأسف میکند از اینکه دولت ایران از عزایم شاهانه، که اسباب قلع و قمع ترکمانیست<sup>۲</sup>، عاجز و با آنها معامله مثل میکند؛ بخلاف دولت روس، که در استیصال این طایفه تدابیری که بکار برده ثمره آن بالفعل تصرف سمرقند و بخارا است [و] ثمره بالمآل آن را خدا داناست که چه خواهد بود!

دولت ایران، عوض اینکه مثل دولت روس، پیش<sup>۳</sup> بردن آبادی و استحکامات، مدینه<sup>۴</sup> ترکمان را ضعیف کند، هر يك از ولایات سرحدیه خراسان را يك سلطان نشین معتبری کرده، تامگر سلاطین مزبوره، بزرگی کلاه و برق آلاقیش نقره و قباهای الیجه سرخ، ترکمانان را تهدید کنند. سلاطین مزبوره، چون دوام سلطنت خود را در ابقای ترکمانان و اغتشاش دائمی سرحد میدانند، هرگز بقلع و قمع، بلکه برنجش ترکمانان راضی نمیشوند. هر وقت آنها را در ترکتازی و غارت بعید العهد می بینند، بمراسلات<sup>۵</sup> مشفقانه<sup>۶</sup>، ایشان را بولایات داخله خراسان دعوت میکنند؛ که در آن تاخت و تاز کامل حق جوار<sup>۷</sup> را کاملاً اخذ<sup>۸</sup> نمایند و بازای چند فرسخ، که بمشایعت ترکمانان میروند، ازدولت ایران بامتیازات جدید<sup>۹</sup> نایل میشوند.

(۱) ج: قبیچان . (۲) ج: ترکمان است . (۳) ب: و پیش . (۴) ج: مدینه:

(۵) ب: مراسلات . (۶) ج: مشفقانه . (۷) ج: جواز . (۸) ج: نقد . (۹) ج: جدید

ازین خائنان گاهی باستعداد دولت ایران ضرر فاحش میرسد، باین معنی که: هر وقت از تر کمانان در اجابت دعوت خود قصوری یافتند<sup>۱</sup> بنموشتجات معموله سرحد حکومت خراسان را مضطرب و ملجأ<sup>۲</sup> میکنند، که مجموع استعداد دولتی را بمعیت ایشان باو بهای<sup>۳</sup> تر کمانان پراکنده [کنند]<sup>۴</sup>، اگر فتنی روی دهد<sup>۵</sup> ببلدیت و حسن ذرایت ایشان راجع شود. تر کمانان هم متنبه میشوند که در اجابت دعوت قصوری کرده بودند و هر گاه شکستی هم رسید سرباز و توپچی<sup>۶</sup> دولت با سیری میرود و سرتیپ و سرهنگ مقصر دولت [است] و نمیداند از چه راه خود را بیک مأمونی برساند. سلاطین مزبوره، از راه راست با کمال سرعت بی پای تخت [خود] خواهند شتافت، تا در مجالس خاص از ضعف دولت شادمانی کنند و باستعداد دولتی سخریه و استهزاء نمایند.

اولیای دولت ایران، اگر گرفته تعارفات بزرگان سرحدیه خراسان نشوند، از خرابی در جزو مخلوقی که، بعد از عزل اللهیار خان، از محال در جزو باسیری رفته و غالب دهات بلاسکنه شده قیاس خواهند کرد که سازش امیر حسین خان ایلخانی و حیدر قلی خان سهام الدوله با تر کمانان سازشیدست دائم و قائم؛ و الا برایشان واجب بود، در نبودن اللهیار خان، تر کمانان<sup>۷</sup> مزبوره را منع شدید و از اطراف در جزو دور نمایند.

کیومرث میرزا، که وکیل الملک مرحوم از تربیت او تبرا داشت، بتقریبی حاکم شاهرود [و] بسطام شد و این ولایت هم سرحدیت کامل دارد و هم مرکز تجارت تبعه [دولت] روسست. نواب مشارالیه را تبعه روس

(۱) ب: یانته. (۲) ب: ملجاء. (۳) ب: باوب های، ج: باوبه های.

(۴) در اصل ج: کند. (۵) ج: داد. (۶) ب: بوتچی، ج: توپچی. (۷) ب: ترکمان.

«ترکمان پیاده» لقب داده‌اند. در نه ماه حکومت دست او بیال اسب نرسیده، که بخطوط سر حدیه سرکشی نماید. این کم ظرف در ظرف کم متجاوز از بیست هزار تومان باهالی این ولایت تعدی کرده و چنان بر مردم سخت گرفته که خانه و عیال خود را گذاشته، بتظلم آمدند.

ریاست کلیه آنها را بدیوان عدلیه فرستاده<sup>۱</sup>، «ضعف الطالب والمطلوب» کسی میگفت: کیومرث میرزا معز و است. احقاق حق و احیای نفوس متظلمین مزبوره بنفس قدسی میرزا مسیح محول شده، که مرده ایشان [را] باعجاز عیسوی زنده کند و از آن عذابها، که سالها بمازندران و اهلس چشانیده، قدری بآنها بچشانند، تا قدر کیومرث میرزا را بدانند.

از گرمهائی، که آبخورشان از چشمه (سار) ریاست کلیه است، چهار گرمند. تا<sup>۲</sup> اهالی چهار ولایت در اعدام و نفی آنها موفق نشوند بر رئیس کل حالی نمیشود که وزرای سابق بچه جبهه میرزا های ولایتی را در کلیه عمل ولایت راه نمیدادند: مازندران با اعدام میرزا مسیح؛ فارسی بنفی میرزا ابوالحسن خان؛ اصفهانی بدفع میرزا حسین باقر خان؛ خراسانی بطرد حاجی میرزا محمد رضا. سرحد داری<sup>۳</sup> عراقین و حکومت آن صفحات بمعهد غرابی ذات البینست، که همه آن ولایت راملک موروث و خانه قدیم خود میداند<sup>۴</sup>. در احتکار گندم و جو و ادیان ظلم و جور مقتدای حکام و امام هداست<sup>۵</sup>. این کحلی چشم کلهر خشم<sup>۶</sup>، که گویا تاز از غازه مشاطه فارغ شده، در افکن<sup>۷</sup> و افراز پیری بعشوه گری و عاشق گیری جهدی دارد. وقتی لقب او «ماه منقش» بود، حالا بمار خوش خط و خال معروفست.

---

(۱) ج: فرستاد. (۲) ج: با. (۳) ب: سرحد دار. (۴) ج: میدانند.  
(۵) ج: همه است. (۶) ب و ج در حاشیه: شاهزاده امامقلی میرزا (ملقب به)  
عماد الدوله (است) (۷) ج: امکن.

املاك مردم را، بسموم شرکت خود، چنان زهر آلود کرده که يك نفر (از) شرکاء را زهره آن نیست حق خود را تصاحب کند. دعاوی قدیمه و دواعی<sup>۱</sup> حکمرانی دستی بهم داده، نواب والا را مالک بالاستحقاق کرده. اگر همت سایر حکام بضبط مزارع و قراء مقصورست طبع و الای ایشان بتصرف قصبه و بلوک قانع نیست. محال چمچال و بیستون، تازهاب<sup>۲</sup> و قصر شیرین ملک طلق او شده، کاش، [مصراع:] « این خیمه بلند ستون بی ستون شدی »؛ دولت بی عماد میشد، خلق از عناد او ایمن میگردید! عمریست عراق عجم از اقتدار او مسمومه<sup>۳</sup> المذاق و عراق عرب از احتکار او در رحیل و انطلاقت. موجبات طول امل<sup>۴</sup> سلوک نواب والا [را] بچند شعبه منشعب کرده و برای هر شعبه و کیلی منتخب شده: تعدیات داخله [او] در کنف و کالت وزیر مالیه مخفیست<sup>۵</sup> و در مساوی و سلوک بمساوات مایلست. اشراف جلیلود<sup>۶</sup> را با ارادل سکوند<sup>۷</sup> بیک کمند بسته که: چرا مناره بلند (را) بدامن الوند برده و یابوی سیاه را بمادیان سمند کشیده؟ خطایای خارجه را<sup>۸</sup> بوکالت [وزیر] امور خارجه معفوست. خطوط سرحدیه آن صفحات شیوه عماد پیش گرفته و پیش آمده و رعیت سرحدات طریقه درویشی اختیار کرده، شکسته و پس رفته اند. محال پشت کوه پشت و رو شده؛ ایلات فیلی بطفیل<sup>۹</sup> عشیره بنی لام دریمین<sup>۱۰</sup> شط العرب سکنی گرفته؛ شعبه شبهه کاری او بتدرستی و چشم بندیهایی<sup>۱۱</sup> قوه کاذبه موکولست. خاک قدم او را کحل بصر خود کرده، تارتبه امیرنویانی<sup>۱۲</sup> یافته و از اینجا معلوم میشود در توضیح

---

(۱) ج: وداعی. (۲) ب: ذهاب. (۳) ب: سمومه. (۴) ب: عمر، ج: عمل.  
(۵) ب: مختص است. (۶) ج: جلیل دزه. (۷) ج: سکونه. (۸) ج: خطاهای خارجه او. (۹) ب: بطفیلی. (۱۰) ج: همین. (۱۱) ب: چشم سیریهایی. (۱۲) ب: یونانی، ج: تومانی.

اصل و تحقیق فرع و الفاء شبهه و بالا بردن درجه تعدد و کلاء، که تنازع عاملینست بر معمول واحد، برای حکام چقدر بافایده است. از وسعت خیابان شمالی ارگ بخفایا و زوایای قورخانه مبارکه روشنائی افتاده، حاصل عمل سنواتی را بطوری کشف کرده که معلوم میشود، ( مصرع ) : « اندرین صندوق جز لعنت نبود ». دیگر حاجت نیست در شلیک روزهای پنجشنبه توپ و تفنگ بصدای نحیف شهادت بدهند که : اجزای باروط بی قوتست؛ قوت اجزای قورخانه همه وقت بر قوت اجزای باروط چربیده، دائمآدهنهای ایشان بازست، که شاید ازین دهن سبیلی چرب کنند؛ حتی میرزا عیسی دهنی باز کرده که ببهانهای متداوله، از قبیل بازدید و غیره، چیزی ببرد.

از حالت علاءالدوله و نظم و نسقی<sup>۱</sup> که بخرج داده حاصلی جز دردسر مترتب نیست، بلکه بیفزود، ( مصرع ) : « درد دگر از رسوم<sup>۲</sup> بیل و تبرزین ». حرارت هوا و تندی باروط وزیر فیروز جنگ<sup>۳</sup> مجال نمیدهد که نظمی درین کار حاصل شود. قوانین جدید<sup>۴</sup> و انتظام تازه قورخانه را خوبست بسطی دهیم : یل ترسا<sup>۵</sup> و پهلوان<sup>۶</sup> ترسو، با تکالیف شاقه وزیر جنگ، دم بدم نداده، مثل میاندار در وسط زورخانه ایستاده، بنوچها کار کشتی یاد میدهد. دلخوشی او، از اسم آجودانی سپاه و ریاست قورخانه، تنها بضخامت بدن و کشیدگی ابرو و برجستگی اعضا [و] شهلائی چشم و عرق خوردنست و عرق کردن<sup>۷</sup>؛ اگر سال و ماه در ایجاد صنایع هنر (تازه‌ای) ازو بروز کند، آن هنر را بحسن سلیقه و قوت دراکه وزیر

---

(۱) ج : نسق . (۲) ب : ار رسوم . (۳) ب و ج در حاشیه : فیروز میرزا وزیر جنگ ( است ) (۴) ج : جدید . (۵) ب و ج در حاشیه : جهانگیر خان ارمنی آجودان باشی ( است ) (۶) ب : پهلوانان . (۷) ج : عرق خوردن و عرق کردن است

جنگ راجع میکند، که از شر<sup>۱</sup> او آسوده باشد، ولی اصرار وزیر جنگ گاهی یل ترسار را مجبور میکند که حواشی فردهای حساب را تصدیق بنویسد. کاریل ترسا از ترس شاهزاده بجائی خواهد کشید که دین تازه ای اختیار کند<sup>۲</sup>. اگر درین مسلمانیهها حقیقتی میدید دین خود میدانست که از دین آباء ابا نماید، « هیهاتَ لَنَ یَصْلِحَ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَهُ الدَّهْرُ »، نفسانیت و غرض، که خصم عدل و نصفست، تادم مرگ در جبلت معمرین ایران مخمرست.

وزیر عدلیه ایران<sup>۳</sup>، درین منصب، که بی دوام تراز<sup>۴</sup> روشنائی برقت، غرب و شرق را از انصاف و عدل<sup>۵</sup> مملو نموده، نمیدانم با ملهوفین و متظلمین ایرانی معاملات او چیست، که مداومت آنها باین دعاست: « رَبِّ عَا مَلْنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تَعَا مَلْنَا بَعْدَ لِكَ »؛ درویشان و ارباب طلب قدیم را درین اعتبار جدید از در کرباس<sup>۶</sup> [خانه] بر خیزانده ولی جمعی را بدرویشی نشانده؛ بیشتر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیرند و اسباب وزر. آقا سردار، که ولد ارشد اوست و اشد از همه، « عَلِيّ الطَّلِيْعَةُ كَالنَّكْرَةِ الْوَاقِعَةِ فِي صَدْرِ الْكَلَامِ »، در صف سلام راتق و فاتقت و بر همکنان (سابق و) فایق. بسابقه تعلیمات نظامی، که يك وقتی سپهدار بافواج عراقی<sup>۷</sup> فرمان میداد، مشاق<sup>۸</sup> گونه، پیشاپیش محصلین می افتد، بمشق قهقرائی آنها را مشق میدهد و « چپ و راست » میگوید؛ در تقدیم پای چپ تا کیدی دارد [و] اصحاب و اولاد بعونه و قوته همه در اخذ استادند، « أَصَابَ بَعْهْمُ فِي آذَانِهِمْ »، که قول حق را نشنیده انگارند؛

---

(۱) ج: سر. (۲) ج: نماید. (۳) ب و ج در حاشیه: سپهدار وزیر عدلیه (است). (۴) ب: ترز. (۵) ج: عدل و انصاف. (۶) ب: کرباس (۷) ج: عراق. (۸) ب: مشتاق



( « سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ ۱ اِكالونَ لِّلسُّحْتِ » ) ، اطاعت ۲ همه ، حتی آن پیر بی بضاعت ، با سر و نهی آن جوانست و محاکمات بتر از وی عقل او متوازنست ، نه بتر از وی ۳ طرفین . از متحا کمین ، هر که اتصالش بجای معتبرست ، ذبحقتست ، والا بی حق خواهد بود و از مجلس رانده ، که چرا در دیوان عدالت جسورانه سخن رانده ؟ ۴ . یکی را ، که در صورت اهل شرعست ، نه برسیرت ایشان ، با خود همدست کرده ؛ بدستیاری فتاوی ۵ او مرافعات پس مانده را پیش کشیده ، تشر میزند ، پیشکش میخواهد .

« نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ ( مِنْ الْحَرِّصِ ) » ، از حرص و آز این مرد پیر ، که معلوم نیست ، از منتخبات کیست ؛ با کبر سن و فقدان اسنان و انتهای عمر ، که وقت کم آزاریست ۶ و ( زمان ) نیکوکاری ۷ ، با مری ابتدا کرده ، که بحالت حالیه و قرون خالیه او هیچ مناسب نیست . دیوان خانه بعینه دکان خبازی شده : هر چه پخت میشود این بدبخت با اجازه ۸ عالم معهود با دراهم معدود بیوسف قرض میدهد ، که از خدای عزیز عوض بگیرد .

اعیان عراق و استرآباد و سایر بلاد ، که فی الحقیقه از ظلمهای نرم و مخفی ریاست کلیه بدیوان ( خانه ) عدلیه پناهنده اند ، « وَ جَاؤْا ظَلْمًا نُخْفِيهِ ۹ [ وَ جَاؤْا مَظْلُومًا نَحْفِيًا ] » . يك سال متجاوزست بی آب و نان در خرابهای شهر بسر میبرند ؛ شاهنشاه جهجاه ، با احتیاط اینکه این همه عارض درین قحط سال مایوس و نامراد با و طان خود عود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت و بیم مفسده عظیم خواهد بود ، در دفع ظلم و تغییر حا کم ورد شدن

(۱) در اصل : لکذب (۲) ج : در اطاعت . (۳) ج : بتداخل (۴) ب : راند .

(۵) ب : فتادی . (۶) ج : کم آزاری (۷) ج : نیکوکاری است (۸) ج :

باجاره (۹) ب : جاؤ ظلماء الحفیه

جریمه و احقاق حق رعیت دستخطهای موکده<sup>۱</sup> صادر فرمودند (مصراع):  
در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد. ازین مرد جز اغماض از حق و اعراض  
از ذی حق امری متمشی<sup>۲</sup> نشد. مگر نه رعیت امانت خداست که پیدایش  
سپرده و این ستمها، که بر رعیت میشود، مگر نه خیانتست بخداوند عزوجل؟  
بالفعل کار متظلمین، که بدیوان عدلیه عارضند<sup>۳</sup>، بجائی رسیده که بقوشید خان،  
که در واقعه مرو فیما بین اسرای ایرانی حکم بوده و بحکومت نورمحمدخان  
بچه ترکمان و احکام الامانی<sup>۴</sup> او، که نمونه ایست از دیوان بلخ، راضی  
شده اند.

یا مَقَوْمَ الدِّیَوَانِ<sup>۵</sup> و مُقَدِّمَ الْاِقْرَانِ، یا لِسَانَ الدَّهْرِ وَ حَسَّانَ<sup>۶</sup>  
الْعَصْرِ، یا نَامُوسَ الدَّرِّیَّارِ وَ جَاسُوسَ الدَّرِّیَّارِ، حَىَّ عَلِیَّ دِیَوَانَ الْعَدْلِ وَ  
هِیَّ<sup>۷</sup> لَهُ مِیزَانَ<sup>۸</sup> الْعَقْلِ، اِنْ قَصَدَكَ اَلْقَ جَسَدَكَ، فَاِذَا هِیَّ حَیَّةَ  
تَسْعَى، اِی نَخْلَةَ طُورٍ وَ نَخْلَةَ<sup>۹</sup> نَوْظَهَورِ، اَنْتَ مِیْنِیَّ بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ  
مُوسَى، مَعْبُودِ مُوسَى نَمَا، یَدِ بَیضَا<sup>۱۰</sup> بَرَّارِ، بَیضَةُ دَوْلَتِ بَخَارِ، سَجْرَةُ<sup>۱۱</sup> تَعْطِیْلِ  
رَا نَعْدِیْلِ کِنْ، اَیَّاتِ تَسْعَةِ تَحْوِیْلِ دِه، جَرَادِ<sup>۱۲</sup> وَ قَمَلِ بَیَّارِ، جَوَابِ مَهْمَلِ  
بِکُو<sup>۱۳</sup>؛ « اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ اَمْعَزُولُونَ » خَرْدَه بَرْدَه نَداری، بَی پَرْدَه حَرْفِ  
بَزْنِ، مِکْرَنَه دَر مَدِیْحِ تُو کُفْتَه اَنْد، (مصراع): دَر پَس پَرْدَه هَرْ چَه بُوْد اَمْد؟

فسانه ها همه خواب آورد، فسانه ما

ز دیده خواب رباید فسانه عجیبست

(۱) ج : موکده . (۲) ج : متمشی . (۳) ج : عارض هستند . (۴) ج :  
آلماتی . (۵) ب و ج در حاشیه : آقا اسدالله پسر آقا موسی ملقب بمقوم (ج : بقوام)  
دیوان (است) . (۶) ب : حصان . (۷) ب : وهی ، ج : وهنی (۸) ب : میران  
(۹) ب : نخاله . (۱۰) ب : بیضی (۱۱) ب : سخره (۱۲) ب : جرا (۱۳) ج در  
اصل : بکو ، بالای آن : « مکو » نوشته شده .

ظلم و ستم رجال دولت علیه تنها برعیت ایران نیست؛ طبقه سپاهی ایران [را] از جمیع مخلوق عالم مظلوم تر می بینم<sup>۱</sup>؛ قشون سایر دول در دعوای<sup>۲</sup> مقابل با دشمن بیم جان دارند، قشون ایران، از روزی که بنو کری مجبور میشود<sup>۳</sup>، بیم نان و همیشه دوچار<sup>۴</sup> گرسنگی و عریانیت و در مقابل این دو<sup>۵</sup> خصم جانکاه، چون راه خلاص<sup>۶</sup> خود را بسته میدانند، جان فشانی و جان نثاری را، که از القاب چاکران خاص پادشاهیست، پیشنهاد خود کرده، تا روزی که روح پرفتوح او بامید وجه برات قبض میشود (و بدرجه شهادت میرسد، هر روزی هزار بار می میرد و زنده میشود، شعر):

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگرست

از تاریخی که امور قشون ایران بدخالت وزارت مالیه مشروط شده، این اسم بی مسمی هم، که بمنزله آواز دهل بود، از میان رفت. رؤسای نظام، از خوف اینکه<sup>۷</sup> بتحریکات متداوله و شورانیدن تا این بر صاحب منصبان دوچار<sup>۸</sup> تهمتی شوند، از تنظیمات قشونی خود را کنار کشیده؛ اگر جسد سرباز را ببینند در کوچه افتاده، از گرسنگی مرده است، تکلیف ایشان اقتضا نمیکند نعش او را از خاک بردارند، چشمها بر هم<sup>۹</sup> میگذارند. و میگذرند. از علامات حیات توپچی<sup>۱۰</sup> و سربازان ایران همان صدای ضعیفست، که گاهی از طبل و شیپور، بلند میشود. ما کول این مظلومین صرف مشروبات رؤساست و ملبوس آنها ما کول شخص پارسا. اگر از مردم شهر شبها

---

(۱) ج : می بینم . (۲) ج : دعوای . (۳) ج : میشوند . (۴) ب : دچار  
(۵) ج : این که . (۶) ب : اخلاص . (۷) ج : آنکه . (۸) ب : دچار . (۹) ج :  
بیم . (۱۰) ج : توپچی .

بسر باز هائی، که بدر خانها گدائی میروند، ترحمی نشود؛ با این تأخیرات عمدی، که سه چهار ما در جیره جزئی وقوت لایموت آنها، بظهور میرسد، خداوند عالمست چه رسوائی ها بیار خواهد آمد.

با این مایه حربه و کفایت وزیر مالیه اگر برای دولت ایران قضیه ای رو بدهد، یا دولت های همجوار در منظورات آینده خود قدری عجله و شتاب کنند و در صدد تصرف یکی از ولایات سرحدیه ایران بر آیند<sup>۱</sup> و کار بجدا بکشد، یا در داخله مملکت اغتشاشی رو دهد؛ مثلاً از طایفه بابیه جمعی از جان گذشته، با آن<sup>۲</sup> عادات که شنیده ایم، مثل بلای ناگهان از خفایای بلاد سر بیرون کنند، رجال دولت ایران، با این ضعف قوه حربه، چه خواهند کرد؟ جز اینکه نفس نفیس پادشاه بزحمت بیفتد و برای تهیه یک فوج هزار [قسم] فرمایش کند و یکی صورت نبندد [و] بعد از آنکه از جناب آقا یاس کلی حاصل کنند با آقا [ی] جناب<sup>۳</sup> متوسل گردند؟ هم مگر از قسط های نواب (والا) معز الدوله دست و پائی کنند.

معاندت رئیس کل [را] با سردار کل، با سابقه معیت این دوشخص، بچند چیز باید حمل کرد: اول مشارکت لفظ کل، که طبع موحد<sup>۴</sup> جناب آقا در ریاست کلیه راضی نشد<sup>۵</sup> در حق دیگری استعمال شود و دیگر اقتضای جبلت جناب آقا، که از دوستان قدیم اجتناب داشت، جایزه نیکی آنها را بدین منوال داد و دیگر اقتضای جبلت آقا اقتدای بقول عوام که: عزیز<sup>۶</sup> بالمال<sup>۷</sup> مقهور یوسفست. کسانی که از تنظیمات دول خارجه اطلاع دارند میدانند [که] وزارت مالیه و عمل حساب، که از اعمال حسبه<sup>۸</sup> است،

---

(۱) ج: بیفتند (۲) ج: با آن (۳) ب و ج در حاشیه: جناب پیشکار معز الدوله (است) (۴) ب: متوجه (۵) ج: نشده (۶) ج در حاشیه: سردار کل اسمش عزیزخان بوده (۷) ب: پایمال (۸) ج: حسبه.

آن رتبه را ندارد که وزارت دیگر تابع او شود. اغتشاش این عمل و بی‌پا شدن قسط دیوان و محاکمات دفتری درین دو سه سال پادشاه را خسته کرده؛ لابد شد این وزارت ضعیف را بیک تقویتی قوی کند و کار بر همه مشکل نشود؛ اعتبار آقا بالا گرفت، اغتشاش این عمل و بی‌پا شدن کارها شدت کرد. خار<sup>۱</sup> جور اول بی‌پای سردار (کل) رفت<sup>۲</sup>. مهمات نظام و سایر مرجوعات او را بالفاظ مهمله<sup>۳</sup> و ناتمام، که مبتدای آن بی‌معاونت معاون الملک بهیچ چیز پیوسته نیست، مهمل گذاشت. عزیز ذلیل شد، قهرمان<sup>۴</sup> باو<sup>۵</sup> قهره گرفت، پاشایشه وار بیاد رفت؛ پادشاه دید و حدانیت آقا بهیچ اثینیت<sup>۶</sup> جمع نمیشود و ریاست کلیه، که (در) این اوقات در ایران متداول شده، اثر خود را، که عجب و کبر<sup>۷</sup> و خود بینیت، در جمادهم ظاهر میکند؛ امر اعلیٰ بعزل عزیز خان عز نفاذ یافت. امور قشون بدو نفر از منسوبان آقا<sup>۸</sup>، که بمنزله پیراهن تن یوسفند، مفوض شد. بیمن همت آقا این دو شخص کافی نتوانستند در امر جیره سربازهای قراول شهر، که مدت‌ها بدست مرحوم اسمعیل خان خزانه دار نظام منظم بود، قراری بدهند، که زحمت آن بوجود مبارک پادشاه نرسد. از<sup>۹</sup> کتابچه‌های تنظیمات قشون، که متبعین<sup>۱۰</sup> ایرانی نوشتند و بدستخط همایون موشح شده، وزیر فیروز جنگ اعراض غریبی دارد. میگوید: بعد از سالها تجربه و زحمت این قدر خاک بر سر ما شده که عقل خود [مان] را کنار بگذاریم،

---

(۱) ب : خوار . (۲) ب در حاشیه : توضیح : سردار کل اسمش عزیز

خان بود . (۳) ج : مهمله . (۴) ج در حاشیه : میرزا قهرمان امین لشکر .

(۵) ج : باد (۶) ج : اثینیت . (۷) ج : کبر و عجب (۸) ب وج در حاشیه : فیروز

میرزا نصره الدوله و میرزا هدایت وزیر لشکر ( که اکنون وزیر دفتر است ) .

(۹) ج : در . (۱۰) ب : متبعین .

مقلد مرد که فرنگی شویم و ریشمان را بدست چند نفر جاهل بدهیم! لازمهٔ تنظیمات قشونی تسلط زیادست و پول حاضر، که آدم بتواند رخنهٔ کارها را ببندد. افغانها که صفویه را متفرق<sup>۱</sup> کردند کتابچهٔ تنظیمات داشتند؟ نادر، که هر چه [نه] بدتر افغانها را پاره کرد (و) تمام هندوستان را گرفت، قواعد فرنگی می دانست؟ من این چیزها را نمی دانم. شغلی پادشاه بمن محول کرد، که از کسالت بیرون بیایم<sup>۲</sup>. هزار نفر در بن میانه از من توقع دارند. طالع عجب چیز است! مردم بردند (و) خوردند؛ بمن که رسید باید گرفتار این لجن کاری باشم<sup>۳</sup>!

باضعف حال این دونفر، که از وجودشان هیچ امری متمشی نیست، بغیر آنها، که بجای مشیت و ارادهٔ آقا هستند، نمیکنند که در حواشی آقا موجودی جز خود مشاهده کنند. گفتند: ما مردمانی هستیم موحد و درویش؛ وجود این اشخاص مغایر درویشیست. راه اختیار و رتق و فتق امور را بر هر دو سد کردند. ایشان هم با سم بی مسمی و مداخل جزئی، که فضاله و پیش مانده<sup>۴</sup> اصحاب آقا است، قناعت میکنند، تا موقعی بدستان بیاید اسب<sup>۵</sup> بتازند.

۱ غلط است باید  
۲ اسبی و شاه

یکی از اسباب عمده، که در اعدام دولت ایران تعجیل دارد، بیانات متملقانهٔ زبان آوران [اهل نظامست]، یعنی آنها که بچرب زبانی فوجها را تصاحب کرده (اند) و از هر يك فوج، بی زحمت<sup>۵</sup> زرع و کشت و آفت ارضی و سماوی<sup>۶</sup>، بقدر حاصل يك ده [معتبری] منفعت میبرند. بتملق و شاه اندازی، یا بتفوق<sup>۷</sup> و بلند<sup>۸</sup> پروازی بعرض میرسانند: سربازان

(۱) ج : منقرض . (۲) ج : نیایم . (۳) ج : بشوم . (۴) ج : بیش مانده .

(۵) ج : بیمزحت . (۶) ب : سمائی . (۷) ج : باتفوق . (۸) ب : منید .

انگلیس و فرانسه پیش سربازهای ماداخل آدمنند؛ اگر يك روز جیره‌شان<sup>۱</sup> نرسد اسلحه میریزند و پی آزادی خودشان میروند. سرباز سرباز ماست، که اگر از گرسنگی بمیرد، صدایش بیرون نمی‌آید. این همان سربازست که در هرات سنگر گرفت و تا حیات داشت شکمش سیر نشد. عوض که نشده است! درین فضولیهها [و] مدحت سرائی (و) تصویب عمل، غیرتی (از) برای سربازان ایرانی ثابت میکنند و بی غیرتی و بی کفایتی برای اولیای دولت ایران، که ذمیتست فوق [همه] ذمایم

اهالی ایران، اگر دولت و ملت<sup>۲</sup> را دوست داشته باشند، این زبان آوران و قاطبه اشخاصی، که دریایه سریراعلی<sup>۳</sup> بمزاج کوئی و استهزاء اسباب غفلت خاطر پادشاه میشوند، آنها را [داخل حیوانات موزیه<sup>۴</sup> خوانند و در دفع آنها] جهد بلیغ خواهند کرد. پیش از اینها اگر درشاید گرسنگی حرکت مذبوحی از افواج میشد، ناله و فریادی میکردند، بچند لقمه حاضری، که سبک و سریع<sup>۵</sup> الهضم و مختصر بود، آنها را سیر میکردند؛ یعنی بسه پایه<sup>۶</sup> می بستند و تازبانه میزدند. درین دو سال سنگینی آقا اقتضا کرد سربازها را بغذای مطبوع، یعنی تیرباران گلوله، که لقمه ایست دیر هضم و سنگین، از وجع جوع خلاصی دهند، تا بشجاع العالم ملقب شود. از حق نمیتوان گذشت: از جناب آقا در گرمی هنگام ریاست بک کار [ی] با فایده ناشی شد<sup>۷</sup>، که مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملتی بود<sup>۸</sup> و آن تنبیه سربازان است که از گرسنگی غوغا و شورش کردند. این [پیر] تکیه طریقت و مرشد طریق حقیقت، باچکمه و شلوار و اسباب حرب، بچنگ آنها تاخته، داد درویشی

(۱) ج : جیرشان. (۲) ج : ملت و دولت. (۳) ب : اعلا. (۴) در اصل

ج : موزیه. (۵) ج : سریع. (۶) ب و ج : به سیاه. (۷) ج : شده. (۸) ج : بوده.

داد [و] ایشان را بباد گلوله بست و هیچ متنبه<sup>۱</sup> نشد که اعتضادالدوله مرحوم هدف آن گلوله‌هاست. اگر متنبه میشد، هنوز گرد ریش خود را نشسته، بحضور مبارك نمیرفت، که زن اعتضادالدوله را برای قوه کاذبه<sup>۲</sup> خواستاری<sup>۳</sup> کند.

ازین وصلت، که بکدخدائی آقا صورت بست، اعتبار و عزت دولت برای خود جای پستی اختیار کرد و شبهه نماید که در ایران، همین قدر که ابرام و سخت روئی بدرجه مخصوص رسید، بخواهش هائی، که ممنوع دولتی<sup>۴</sup> و مذموم ملت نیست<sup>۵</sup>، میتوان دست یافت. باید شکر کرد که یایه ابرام ازدرجه مخصوص بالاتر نرفت. اجرای این اسم الحوق کارهای دولت و ملت را چنان آرایش داد که هیچ خیمه شب بازی بگرد آن نمیرسد.

اما شخص قوه کاذبه، که بصوابدید جناب آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاهست، بعد از آنکه عزت دولت را برد و آبروی خانواده سلطنت را بنخاک مذات ریخت، بامید آنکه باصل خود رجوع کند، باهمه کس گرم گرفت، که درین گرمابه جدید<sup>۶</sup> مردم را خوب سر و کیسه کنند<sup>۷</sup>، مثل شعله جواله سر و ته هوا را احاطه کرده، که مبادا يك مشتری از حمام جدید بی سر و کیسه بیرون برود.

این جوان کاجو<sup>۸</sup> (و) کامیاب، بعد ازین آبرو و انتساب، در حضرت اقدس همایون بحدی جسارت و جلالت کرده که گویا آورده [او] است،

---

(۱) ب: تنبیه. (۲) ب و ج در حاشیه: قوه کاذبه اشاره بمیرزا یحیی خان معتمدالملک است (ج: کاذبه بمعتمدالملک بود) که بعد مشیرالدوله لقب گرفت (ج: که اکنون مشیرالدوله است) و عزةالدوله در خانه اوست. (۳) ج: خواستکاری. (۴) ج: دولت<sup>۳</sup> (۵) ج: ملت است. (۶) ب: کرما بجدید. (۷) ج در حاشیه: میرزا نبی خان پدر مشیرالدوله دلاک بوده است. (۸) ج: کاجوی.



یا وقتی در پرده او بوده . کسی را مجال منع نیست ، زیرا که پادشاه محجوبست و پیشگاه اعلی بی حاجب و او بی حجب . در انظار خارجه و داخله چنین جلوه داده که : رأی صواب پادشاه تابع رأی ناصواب اوست و جمعی از متمولین را بالقای این شبهه بی راهه <sup>۱</sup> کشیده و همه را لغت کرده . انبیاء [علیهم السلام] گفته اند <sup>۲</sup> [ که ] : « چون حق تعالی میخواهد بقومی بلا نازل کند اول رأی صواب از آن قوم باز گیرد » و از آن بلاها [ که ] ببرکت نیت جناب آقا همه درها <sup>۳</sup> را احاطه کرده [ و ] رحمت منقطع شده ( است ) میتوان قیاس کرد که : مدتیست رأی صواب برداشته شده . بدستگیری این جوان قول ناصواب مشارالیه مدارالیه جمیع امور گردیده . قوه کاذبه ، از ابلاغات بی باکانه ، چه اخذها که نکرده <sup>۴</sup> و بیغامات <sup>۵</sup> شبهه ناک چه مؤخذها <sup>۶</sup> که از هر کس نشده <sup>۷</sup> .

۱ طرفی باجم  
عربی

در بلاد خارجه ما ، که نظم آن سرتاسر آفاق را گرفته ؛ اگر ازین جنس حیوانات موزیه يك روز پیر و بال باز کنند ، کسانی ، که بازوی عقل ایشان قویست و حفظ امنیت <sup>۸</sup> و آبادی ( مملکت را ) دولت بایشان وا گذاشته ، دفع آن حیوانات موزیه را از امور فوریه میدانند و او را هدف تیرو گلوله خواهند کرد . در ایران برای حیوانات موزیه ، همان ساعت که متکون میشوند ، اعوان و انصار هم میرسد . برای حفظ آنها وجوه <sup>۹</sup> اعیان ایران ، خاصه آنها ، که در عواقب امور بیناترند و نتیجه این اسباب را بدیده عقل مشاهده میکنند ، بساط نشاطشان نور دیده است ؛ کلیه کارها را نقش بر آب

(۱) ج : بر بی راهه . (۲) ج : گفتند . (۳) ج : بلاد . (۴) ج : نکرد .  
(۵) ب : و بیغامات . (۶) ج : مؤخذها . (۷) ج : نشد . (۸) ج : نیت .  
(۹) ج : وجود .

میدانند و مترصدند که : علی الغفله رشته امور از يك ديگر گسسته شود .  
بهمين سبب با همه کس راه مماشات دارند . سفارت ما حاضرست که اگر يك  
وقتی پادشاه ايران در چاره کارهای از هم<sup>۱</sup> پاشیده و حالت حاضره از و  
سؤال<sup>۲</sup> بکنند جوابی بگويد که مشروط<sup>۳</sup> باشد بغياب جناب آقا و اين  
جوان ، يعنی قوه کاذبه . يك نفر زردشتی از کرمان آمده بود ، میگفت :  
بيست نفر ، بلکه بيستتر ، از آدمهای قوه کاذبه را در کرمان دیدم ، که سوهان  
روح و کيل الملك بودند . بيچاره و کيل الملك ، « کالميت بين يدى<sup>۴</sup>  
الغسال » ، غير تسليم چاره نمیديد و حساب میکرد : سالی معادل يك ماليات  
حسابی ، بجایزه ابلاغات دروغی ، [ که ] يك جو فايده برای حکومت ندارد ،  
داده و در مقابل اين خسارات و ضرر [ ها ] ( هيچ ) نفعی نبرده . روزنامه  
ما خبر میدهد که : خطوط شعاعی ابلاغات او بهمه ولايات متمدست . از  
ارباب عقل و تجربه توقع داریم باعتماد بی غرضانه ما همراهی کنند و بما  
بگویند : بعد از آنکه<sup>۵</sup> خلل و فرج امور يك دولت باينجاها بکشد تکليف  
اهالی مملکت چه خواهد بود ؟ جز آنکه<sup>۶</sup> برای کسب اصول آبادی و نظم  
مملکت يك مجلس بزرگ تشکیل دهند ، که اعضای رئيسه آن مجلس عقل  
باشد و غيرت ؟ چنانکه<sup>۷</sup> اهالی ايران ، درين حالت که کشتی حیات ایشان  
بگرداب فنا نزدیک شده ، اين مجلس صحيح الاعضاء را تشکیل خواهند  
داد و ماهم وعده صريح می دهيم که : نتیجه اين مجلس نظم و ترقی دولتست  
و اگر مجلس را فاقد اين دو عضو شريف ببینند<sup>۷</sup> ، حرف مجلس را منحصر  
کنند بيست ترين پایه فروع تمدن ، يعنی بگفتگوی آب و نان ، که اين

---

(۱) ج : درهم . (۲) ب و ج : سؤال . (۳) ب : مشروط . (۴) ب : فی

بد . (۵) ج : اينکه . (۶) ب و ج : چنانچه . (۷) ب : به بینند .

اوقات نقل مجالست و سر عشر مدارس و این مجلس<sup>۱</sup> را اقلأ بیک جائی<sup>۲</sup> برسانند که مردم از<sup>۳</sup> تشنگی و گرسنگی نمیرند، تا<sup>۴</sup> صاحب عقل و غیرتی، که خداوند عالم بجهة رهانیدن مخلوق خود مقرر کرده، پیدا شود [ و ] بمقتضای قواعد حقوق ملل، ممالک ایران را، از شر این تاخت کنندگان ایمن کند.

سفارت ما از مصیبت<sup>۵</sup> وزارت جنگ ایران اطلاعاتی کسب کرده، که اگر همه آنها را درین اوراق درج کند، هیچ قسی القلب تاب شنیدن آنرا ندارد (و) این دوشخص، که امور قشون بایشان محولست، باحمله<sup>۶</sup> هائی، که از حواشی بایشان میشود، ثبات قدم ورزیده، یکی خود را وزیر جنگ میدانند، یکی وزیر لشکر<sup>۷</sup>؛ آن از اهل طریست و این از اهل طلب. یکی در میدان مشق کمانداری میکند و دیگری در دیوان ارگ بطلب گاری مشغولست. یکی شبها بانصره و فیروززی کمانچه میکشد، دیگری<sup>۸</sup>، از راه دلسوزی، بصورت اجزای خود طپانچه میزند. در حضرت ملوکانه، [ که ] هیچ چیز پوشیده نیست، معاملات خصمانه، که این دو وزیر بیکدیگر دارند، بجنگ زرگری معروفست، نه بخیر خواهی و صرفه جوئی، (شعر)<sup>۹</sup> :

خود فروشانه یکی با دیگری در جنگست .

لیک چون وانگری متفق یک کارند

همچو گرگان بدرانند و بلب می خندند

دشمن یک دگرند<sup>۱۰</sup> و بحقیقت یارند<sup>۱۱</sup>

(۱) ج : مسئله . (۲) ج : بجائی . (۳) ج : در . (۴) ج : یا . (۵) ب : مصیبت .

(۶) ب : جمله . (۷) ب در حاشیه : توضیح : فیروز میرزا نصره الدوله و وزیر جنگ است ، میرزا هدایت وزیر لشکر و بعد وزیر دفتر بود . (۸) ج : و یکی . (۹) در اصل ب این کلمه پس از مصرع دوم نوشته شده است . (۱۰) ب : یکدیگرند . (۱۱) ب : یارند .

رئسای نظام این اختلاف و جدال مزورانه را باور کرده ، در طریق خوف و رجا ضلالت و هدایت سلوکی دارند<sup>۱</sup> ، « فربق فی الأجنّة و فربق فی السّعیر » . از روزی که این دو منصب باین دو شخص رسید الحق دولت ایران خود را نیک نام می بیند ، که هیچ منصب بی شایستگی و استحقاق بکسی داده نمیشود و ریاست کلیه ، که ببی حرکتی<sup>۲</sup> معروف بود ، ازین طعن نجات یافت ؛ زیرا که این دو وزیر یک دقیقه از تحریک و تحریر و زحمت دست و زبان [ فارغ ] نیستند ، حمله شان از باد باشد دم بدم .

از قوه کاذبه نیز ، بخطوط شعاعی و ابلاغات دروغی<sup>۳</sup> ، سرّاً و جهراً اسعاد<sup>۴</sup> و امداد می بینند و همه همتشان<sup>۵</sup> بتمامی<sup>۶</sup> قشون مصر و فست ، نه باتمام عمل قشون . از ابواب ثلثه علم جنگ ، که اخذ الجیش و حفظ الجیش و سوق الجیش<sup>۷</sup> [ است ] ، اینها بهمان دو فصل شکنجه و تعذیب [ روحانی و جسمانی ] اقتصار کرده اند ، که فصلیست مذمومه المبانی : عذاب جسمانی بتحریر یک وزیر جنگ موکولست و این عذاب مرگبست از سه ماده : شورانیدن فوج ، سوزانیدن چادر سرتیپ ، سنگسار کردن سرهنگ و اگر تحریک وزیر جنگ شدید الاثر شد و معتبرین افواج مقصر و پراکنده شدند ، طلبهای قدیم در ضمن تعینات جدید زنده میشود<sup>۸</sup> ، پس مانده پیش میافتد ( و ) اگر تحریک [ او ] ( از ) نتیجه مقصود قاصر آمد و سرهنگ و سرتیپ خائب و خاسر نشدند<sup>۹</sup> [ و ] حقیقت امر در حضرت همایونی کشف شد ، وزیر جنگ مستعدست برای تعذیب همان بی گناهان ، که بتعلیمات او بسرهنگ

( ۱ ) ج : داند . ( ۲ ) ب و ج : که بی حرکتی ( ۳ ) ج : دروغی .

( ۴ ) ب : سعاد ( ۵ ) ج : همشان . ( ۶ ) ج : بتماشای . ( ۷ ) ب : الجش . ( ۸ ) ج :

جدید ها زنده میشود . ( ۹ ) ج : حاضر شدند .

و سرتیپ شوریده بودند ، اعضای آنها همه طعمه تازیانه است و تا تمامی ممالک<sup>۱</sup> آنها را و متعلقاتشان بمعرض بیع نیاید<sup>۲</sup> و مبلغ جریمه اخذ نشود کسی را حق وساطت و حد شفاعت<sup>۳</sup> نیست . در هر صورت مأمول<sup>۴</sup> وزیر جنگ بحصول پیوسته [و] نصره و فیروزی با اوست ، ( مصراع ) : توگرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید . عذاب روحانی بتحریر وزیر لشکر مفوض شده و این عذاب مرکبست از هزار چیز . این جوان شصت و هفت ساله ، که هنوز حشر او با اطفال نابالغست ، بخلاف ارباب قلم ایرانی ، ریش خود را از ته میزند ، که آنچه از حقوق قشوق ببرد ته بنشیند<sup>۵</sup> . لشکر نویسه را بمورچه پی زدن<sup>۶</sup> مجبور کرده است ، که آلت مضحکه باشند و خود ، باضحك بالانعجب ، مظهر قهرست<sup>۷</sup> . روحها<sup>۸</sup> قبض میشود تا يك برات مهر کند . از مواجب ها يك سه ماهه کسرمی گذارد و يك نه ماهه و از جیره ها يك بیست روزه ( کسرو ) موضوع میشود و يك ده روزه و این ماهها بماد نسی معروف شده و درین کسور خود را معذور میدارد که : قشون جدیدیست<sup>۹</sup> و اسامی آنها در دفتر یارساله نیست .

مکرر دسته سوار<sup>۱۰</sup> آراسته ، برای مأموریت فوری ، بدر بارپادشاهی حاضر شده ؛ این جوان بیبانهائی ، که عادت محررین پست<sup>۱۱</sup> دفتر خانه است ، از جیره [و] علیق مختصر ، که ممکن بود ( بآنها ) برسم علی الحساب برساند ، مضایقه کرد ، تا موقع مأموریت از دست رفته<sup>۱۲</sup> و نتیجه ای ، که منظور نیک خواهان دولت بود ، فوت شد . سواره هرچه<sup>۱۳</sup> داشت ، از

---

(۱) ظ : مایملک . (۲) ج : نیارد . (۳) ج : حق شفاعت و حد وساطت .  
(۴) ب : معمول . (۵) ج : ببرد به نشیند . (۶) ج : بمورچه پی رون . (۷) ب : فراست . (۸) ج : روح ما . (۹) ج : جدید است . (۱۰) ج : سواره . (۱۱) ب : بیست .  
(۱۲) ج : رفت . (۱۳) ج : وهرچه .

اسب و یراق و غیره، فروخت و خود آخر الامر در کسوت فقر و درویشی بوطن خود عود کرد.

در قشون ایران، اگر ظاهراً آراستگی نیست، از برکت این دو جلد کتاب، که وزیر لشکر در مبدأ و معاد نوشته، در آحاد و افراد ایشان يك صفای باطن بهم رسیده<sup>۱</sup>، که جمیع آنها را باید از اهل دعا شمرد، نه از اهل و غا<sup>۲</sup> و الحاکة هذ<sup>۳</sup>: پادشاه ایران را از درستی و راستی کر و بی<sup>۴</sup> دستگاه میگوئیم و ملایک سپاه.

نصف دخل این وزارت بحق السکوت آقا مقرر شده و نصف دیگر بالمناصفه در میان این دو وزیر باسم حق التحریر و حق التحریک تقسیم میشود. درین وزارت هم، مثل وزارت مالیه، دزدان زبردست برای بردن حقوق نوکر تربیت شده و همه مأموریت دارند که آنچه بهر اسم و رسم از بابت مخارج قشون<sup>۵</sup> بخرج ولایات میآید بتمامه ضبط کنند. قوه شامه این دزدان بدرجه ایست که اگر بو ببرند<sup>۶</sup> در اقصی بلاد سرحدیه دیناری از بابت جیره و مواجب يك نفر نوکر رسیده خود کشتی میکنند تا مأخوذ [او] اخذ شود، «لا سیل الی الخلاص و لات حین مناص».

روحانیت قشون ایرانی<sup>۷</sup> افسوس دارد از اینکه پادشاه را در مقامی<sup>۸</sup> نمی بیند که باستماع این کلمات، که تشریح حال آنهاست، گوش فرا بدهد و این الفاظ رقت انگیز استماع کند: «ما آ کلت لقمه الا و خلفها الف لطمه و ما شربت شربة الا و بعدها الف ضربة».

این قشون، با اینکه عبور خود را [بریک سرازیری هولناکی

---

(۱) ج: هم رسیده. (۲) ب و ج: دغا. (۳) ج: و العاله هده. (۴) ب و ج: کرولی. (۵) ج: قشونی. (۶) ج: برند. (۷) ج: ایران. (۸) ب: مقابل

می بینند، باز خود را [ از خیر خواهی و غیرت معاف نمیدانند و بزبان حال میگویند: تا وزارت جنگ ایران باین خسوف و کسوف مبتلاست، پادشاه پول خود را بمصارف قشون و مهمات خارجه ضایع نکنند. رعیت و سپاهی ایران، الحق از شدت ظلم و تحمیلات ناگوار، يك حالت و هیئتی هم رسانیده اند<sup>۱</sup>، که آنها را بهیچ چیز نمیتوان تشبیه<sup>۲</sup> کرد، مگر بمریضهائی که بی بضاعتند<sup>۳</sup>، [ که ] مرگ را برای راحت روح خود از وسایل حسنه میدانند و در پادشاه يك غفلتی بهم رسیده، که تا مجبور نشود، مشکل در مقام علاج این کار برآید.

بسر بازان ایرانی، اگر جیره میرسد، همان نقد موهومست، که يك ماهه آن کفایت<sup>۴</sup> نان يك روزه [ آنها ] را نمیکند. در موجبات منع و تأخیر همین مبلغ نیز بتیری<sup>۵</sup> بکار رفت.

از خلوتیان امین<sup>۶</sup> تعیین شده، که بآن رقم آدم کمتر دیده شده [ و ] در بدو امر، بمتابعت<sup>۷</sup> لفظ امانت، که جزو لقب اوست، بخلوت نیاز میفرستاد و بجماعت نماز میگذاشت. همین که معنی منصب را فهمید و دانست، بوی ذهب و فضه او را چنان مست کرد که دامنش از دست برفت. خانه را از رهن رهائی داده، خاطر از و هن تهی؛ دست خالی دیده، جامعه فاخر در پوشید<sup>۸</sup> و بمرکب فاره برنشست و بکوچه<sup>۹</sup> علی چپ زد.

يك قدم چون رخ ز بالا و نشیب يك قدم چون پیل رفته بر ارباب در تصدیق محک و زوال شک، باو کلا و تحویلداران سپیم خورد

---

(۱) ج: هیاتی هم رساننده. (۲) ب در اصل: تشبیه نمی توان و بالای دو کلمه علامت خ و م گذاشته شده. (۳) ج: مریضهائی بی بضاعت. (۴) ج: کف. اف. (۵) ب: همتی منبع تدبیر بیری (۶) ج در حاشیه: آقا علی کرجی امین صره است (۷) ج: بشایعت. (۸) ج: در پوشیده. (۹) ب: دیگرچه.

و خواب شد و باصرافان شهر یک سایه و آفتاب. انقدر<sup>۱</sup> وجوه را اندوخته کرد و هر چه باقی سوخته بود، با تلخی گوشت و شیرینی عقل و ترشی رو و تندی خو، تره بخورد<sup>۲</sup> سربازها داد و خشکه [ از آنها ] قبض گرفت. امین صره<sup>۳</sup> همایون<sup>۴</sup>، درین وقاحت<sup>۵</sup> و بی شرمی، با نطقهای گستاخانه و نگاههای خیره، واضح میکنند که: دولت ایران در مطالبه حقوق حسابی خود عاجزست و ناچارست از اینکه آدمی مثل او منتخب کند و او را لقب بدهد، تا مردم را عقب کند؛ زیرا که ریاست کلیه آنچه حقوق حسابی دیوانست بدستکاری دزدان دفتر خانه، یعنی قرقچیان سابق الذکر، برای خود جمع آوری میکنند و چیزهای بی پای صعب الوصول را بیای دیوان میگذارد و قرعه وصول آنرا بنام این دیوانه میزند.

رجوع ملبوس نظام بیک تربیت شده ایست، محمودة الخصال<sup>۵</sup> و مرضیة الافعال<sup>۶</sup>. پولیتیک<sup>۷</sup> اقتضا<sup>۸</sup> کرد که حاصل سفارت فرانسه و روس را بصنعت لبوس اقتصار کند و این کار را بر سایر کارها ترجیح و تقدیم دهد، « ضیق عند الفضاء و فوق علی السماء » ( شعر ):

تو هر رنگی که خواهی جامه می پوش

که من آن قد موزون می شناسم

لباس خوف و جوع پوشیده<sup>۹</sup>، با کمال خضوع میگوید: کیست تشنه زلال را از آب حیات ممنوع دارد؟ بعد از آنکه شاهنشاه همه شأنهارا از من خلع کرد عمل ملبوس را پس<sup>۱۰</sup> داد، که هر چه هست بلم کنم. در

---

(۱) ج: انقدر. (۲) ب: بخور. (۳) ب درحاشیه: توضیح: اسم امین صره آقا علی کرجی است. (۴) ب: وقاحت. (۵) ب و ج درحاشیه: محمود خان ناصر الملک قرا گوزلوست. (ج: قرا گوزاو ناصر الملک). (۶) ب: الاقبال. (۷) ب و ج: پولیتیک. (۸) ب: اقتصار. (۹) ب: پوشید. (۱۰) ج: بمن.



خشونت کرباس و بدی ماهوت و خامی چرم جرم را بدیوانیان راجع میکند که حسب المقطع ماه بماه عقد معین معبرند. اتصال او بیکی از مقربان ریاست کلیه است، که گویا پیرهن تن یوسف [ است ] و دیده‌ها، که از حزن سفید شده، ببوی او بینا میشود و بهمین سبب از قرا گوزلوه‌ها<sup>۱</sup> عار دارد و تا قیامت با آنها کار. از ملبوس، آنچه دیده میشود، همان یکدستست که نمونه آن بحضور اقدس میرود، باقی دیگر از شدت لطافت محسوس هیچ کس نیست.

عندلیب<sup>۲</sup> آشفته‌تر میخواند این افسانه را، افشار بیگ افسار اسبان تویخانه<sup>۳</sup> را بدست گرفته، مست باده عرفانست و محو نظاره<sup>۴</sup> جانان. فریاد میکند: ای مسلمانان، اگر بمن رحم نمیکنید، باری باین زبان بسته‌ها رحم کنید، که عمریست مزه جو نچشیده اند و آشان کشیده شده. درین اثنا از هاتف غیبی جواب می شنود که: ای کور باطن، مگر نمی بینی افسار کارها بدست زبان بسته است که دولت ایران از سکوت او سکنه کرده و آن قدر آدم نیست که علیق الاغهای یوسف آباد را منظم کند.

متبعین<sup>۵</sup> هر دولت، که از روزنامه‌های<sup>۶</sup> اخبار نتایج علمیه دیده و فواید کلیه برده اند، ازین روزنامه‌ها<sup>۷</sup> چه بهره خواهند برد؟ عذر وزارت علوم را بقصوری، که علمای اعلام در نشر منتخب<sup>۸</sup> علوم دارند،

---

(۱) ب: قراکوزها. (۲) ب و ج در حاشیه: محمد تقی خان افشار رئیس اصطیل تویخانه (است) زنی دارد نظاره خانم که لقبش عندلیب الدوله است (ج: زنش عندلیب الدوله لقب دارد) و (بسیار) خوش می خواند (و صوت دلربائی دارد). (۳) ب و ج: تویخانه. (۴) ج در حاشیه: اسم (در اصل: هم) عندلیب الدوله نظاره خانم است. (۵) ب: متبعین. (۶) ج: روزنامه‌ها. (۷) ب: روزنامه‌ها. (۸) ب: منتخب.

مقبول میدانم؛ لکن در روزنامه اخبار ایران آنچه منطبع میشود در بلاد خارجه اسباب صحبت و خنده است و وزیر علوم<sup>۱</sup> مورد طعن، که مسطورات<sup>۲</sup> اوراق روزنامه و مطویات آن تمر د<sup>۳</sup> خدم وحشم ایران و تبلد<sup>۴</sup> اولیای دولت را ثابت میکند و عبارات مصرحه روزنامه خبر میدهد که: مواجب و استصوابی و اخذ (و) عمل و آنچه از دولت بنوکر باب میرسد در ازاء حق قدمست که بنا فرمائی و بیکاری راه میروند و اگر از برای دولت (ایران) کاری روی دهد، تا از طرف شاهنشاه امتیاز مخصوصی بایشان وعده نشود، بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد.

در یکی از روزنامههای ایرانی نوشته بودند: چون حا کم اصفهان بر عایا خوش سلوکی کرد، لقب «جنابی» باو دادیم، با جبه شمسه مرصع و حکومتی موسع و بفلان سر تیب<sup>۵</sup>، چون مواجب سرباز را خوب داد، رتبه امیر تومانی مرحمت شد. یعنی: حکام دیگر، که در خور این امتیاز نیستند، همچنان ببد سلوکی مشغولند و آن سر تیب<sup>۵</sup>، که باین (درجه و) رتبه جدید<sup>۶</sup> نرسیده، هنوز از عادت قدیم خود، که پای مال<sup>۷</sup> کردن حقوق نوکرست، دست نکشیده (اند) و البته این حا کم و سر تیب<sup>۸</sup>، در اجرای این عادت، یک صرفه دیده اند، که بآن دو امتیاز هیچ اعتنا ندارند و در نمره<sup>۹</sup> ۶۴۵ روز نامه<sup>۱۰</sup> نوشته اند که: محمد حسین خان قاجار اسباب چرخ سکه را آورده،

---

(۱) ب در حاشیه: توضیح: وزیر علوم علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (دراصل: اعتضاد الدوله) بود. (۲) ب: مسطور است. (۳) ج: شرو (۴) ب: تنبه. (۵) ج: سر تیب. (۶) ج: جدید. (۷) ج: پای مال. (۸) ج: سر تیب. (۹) ج: ۶۴۵ چهل و پنج. (۱۰) روز نامه دولت علیه ایران بتاریخ یوم پنجشنبه سیم شهر رجب المرجب مطابق سال خجسته فال یونت ثیل سنه ۱۲۸۷ نمره شش صد و چهل و پنج صحیفه دوم ستون اول.

بریسیمان ریسی ملحق کرد؛ در ازاء این زحمت و استدعای وزیر علوم  
بنشان و حمایل سرهنگی<sup>۱</sup> مفتخر شد و بدو نفر از همراهان مشارالیه  
نشان یاوری و بباقی آنها انعام نقد مرحمت فرمودند. یعنی: اگر خان  
مومی الیه و همراهان او زحمت نکشیده بودند، این دو آلت معطله هرگز  
در زمین شمیران با یکدیگر ملاقات نمیگردند و ضرر این چرخ بخرج آن  
چرخ علاوه نمی شد. بوزارت علوم ایران باید آموخت که در روزنامهها: اولاً  
از امور یولیتیکیه<sup>۲</sup> خارجه بوجهی (نیکو) بایست<sup>۳</sup> [چیزی] بیان کنند.  
ثانیاً تدابیر اولیای دولت را، در نظم مملکت و منافع ملک و دولت، هر چه  
هست اشاره نماید. ثالثاً اخبار و حوادث داخله را ذکر نماید؛ مثل وقوع  
ناخوشیها و حسن معالجات<sup>۴</sup> و تدابیر حفظ صحت و مفید واقع شدن ادویهجات  
مجریه<sup>۵</sup> مستعدنه و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ بامراء و امناء و اشخاصی که  
در وقوع ناخوشیها فرار کردن ایشان سبب وحشت و هلاکت ساکنین بلد شده  
و مدح و تمجید اطباء و کسانی که در ظهور حوادث خود را باضعفای بی  
دست و پادر یکجمله فرض کرده اند و اسباب قوه<sup>۶</sup> قلب خلایق شده اند  
و خدمت بندگان خدا را بر خلاصی جان و راحت خود ترجیح داده اند و کذا:  
ترقی امور تجارت و زراعت و تدابیر تازه؛ که درین کار شده و پیدا کردن  
و بکار انداختن معادن و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاصی، که  
اراضی بایره و غیرذی زرع را دایر میکنند و ترغیب و تحریص در اکتساب  
علوم و فنون صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهدید  
اراذلی<sup>۶</sup>، که در جمیع ملل و دول اسباب سخریه و تخطئه دولت ایران شده

(۱) ج: بنشان سرهنگی و حمایل . (۲) ب: پولاتیکه . (۳) ج: انساب .

(۴) ج: معالجه (۵) ب: قوه . (۶) ج: از رذائلی .

و در اقطار عالم شهرت یافته و از تالیف و تصنیف تازه حکماء و علماء و اطباء و هنرهای ایشان و خیالات جدیده اولیای دولت و سرکردگان جیش و هر چه با اصول علم و قدرت راجعت باید نوشته شود. روزنامه ایران از همه این فواید عاری و برهنه است، (مصراع) : از هر چه میرود سخن دوست خوشترست.

جناب آقا، چون این درجه [و] اعتبار را در<sup>۱</sup> تسعیر نان حاصل کرده اند، اگر میرزا عیسی را بمنزله روح خود بدانند جا دارد. وصیت میرزا موسی در نظرش هست؛ این پسر و دیعه ایست از آن پدر، که با جماعت خباز عهد و میثاق بست و جناب دلخواه شکست؛ تا قبایح اعمال او در نظر پادشاه قدری بیشتر کشف میشد جلو نانوایان (را) قدری سست می کرد، نرخ نان بالا میرفت، ناله مردم بسریب اعلی می رسید. ابن معترضه قیل و قال سیات<sup>۲</sup> اعمال او را پامال می کرد. با سکت مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه<sup>۳</sup> او اولیای دولت را مشغول می ساخت و پادشاه را خشنود<sup>۴</sup> که: فتنه بزرگ بدست وزیر خوابید. ثمرات همین تدبیر ریش سپهسالار را گرفت و ریشه دیر را کند، میرزا عیسی را وزیر کرد، آقا را در انظار کافی و بصیر جلوه داد. حالا اگر جناب آقا، میرزا عیسی را، بر خود تقدیم ندهد هم در وصیت میرزا موسی تقصیر کرده و هم در تمهید حفظ خود؛ زیرا که بستگی و انتساب خبازان بالورانه بمیرزا عیسی رسیده؛ اگر وهنی برای آقا دست بدهد، حاضرند برسم معهود و شیوه مألوف اظهار حیات کنند و کفایت تازه برای آقا ثابت نمایند. این دهن باز<sup>۵</sup>، که نفس ناطقه آن

(۱) ب: از. (۲) ب: سیاست. (۳) ب: متبلانه. (۴) ب: وج: خوشنود.

(۵) ب: وج در حاشیه: میرزا عیسی اغلب (اوقات) دهنش باز است.

زبان بسته است، بالفعل عقل فعالست و فعال مایشاء. هر سفاقتی از وظهور  
کند بکرامت و جود آقا معفوست، « این السفیه إذا لم ينهه مأمور ». .  
پدر او با آن سن و سال و متانت ظاهر محل حرف بود، که بعاملی های  
کثیفه و بدست های منحوسه، از قبیل هر دزدی<sup>۱</sup> و غیره، اضطرار و استیصال  
دولت ایران را ثابت می کرد و با کبر سن کبائر را ترك نکرد، تا از تیخته  
نرد بتخته مرگ رفت. از سلوک لجوجانه او داخله و خارجه نفرت داشتند،  
که بهیچ قانون وفق نمیداد و درست نمی آمد پایتخت سلطنت، که محل  
سکون ناموس پادشاه و منتسبین دولت [و] جمیع نجبای ایرانست، همچو  
شخصی<sup>۲</sup> حاکم باشد. در حق این ولد سر<sup>۳</sup> ایبه، که از سیات<sup>۴</sup> اعمال  
وافعال (او) و تجاهر فسق و فجور هزار لکه<sup>۵</sup> بر تربت پدر زده، جای  
هیچ حرف نیست. پیشکار دارالخلافة معنی پیشکاری را درین دیده<sup>۶</sup> که:  
انقد و جوه ایران<sup>۷</sup> را در پیشکار قنوات مخروبه صرف نماید و الان سوای  
آن دورشته، که یکی بفرح زاده و یکی بتل عاشقان<sup>۸</sup> می رود و هر دو آبی  
شده اند، چندین رشته دیگر بدست آورده، پینه<sup>۹</sup> بر داشته و پیش میرود؛  
عن قریب همه را آبی خواهد کرد.

حساب میرزا عیسی با کرام الکتبیینست: در [این] چندین سال  
پیشکاری و چند جور عاملی، بحواله خود همه چیز گرفته و بحواله دیوان  
هیچ چیز نداده. از جوه شهر و حفر خندق و نهر، آنچه مأخوذ کرده،  
از کرور<sup>۹</sup> گذشته و مأخذ آن چنان مغشوشست که کتبه کرام و محاسبین

---

(۱) ج: خردزدی. (۲) ج: شخص. (۳) ب: سیات. (۴) ج: لکد.  
(۵) ج: دانسته. (۶) ج: دیوان. (۷) ب در حاشیه: توضیح: فرح زاد وتل  
عاشقان اسم دوقریه است. (۸) ج: پینه. (۹) ج: کرور.

اوهام از حساب او عاجزند. حساب او ازین جهت<sup>۱</sup> نمی‌گذرد که مأخوذ از حساب گذشته. جمعی<sup>۲</sup> از چاکران دولت خواه<sup>۳</sup> درین تعدیات و زیاده روی<sup>۴</sup> و پامال کردن حقوق خلق، که از میرزا عیسی و امثال او بظهور می‌رسید، خاطر مبارک را تسلیت میدهند که: اموال آنها بالمآل بدیوان اعلی انتقال خواهد یافت. مامی گوئیم: این اشخاص پیش خود تجربه‌ها کرده‌اند و البته برای حفظ خود تمهید اسبابی نموده‌اند. حلم و صبر شاهنشاه را در ذمایم افعال میرزا عیسی و تاخت‌کنندگان دیگر باید توجیهی<sup>۵</sup> کرد، که بذوق و سلیقه<sup>۶</sup> وزیر<sup>۶</sup> مالیه مناسب باشد. مثل اینکه وزیر مالیه پادشاه را بطمع انداخته باشد که: آنچه این اشخاص تحصیل می‌کنند بالمآل بدیوان خاص انتقال خواهد یافت. این توجیه را، بعد از آنکه بالمآل ملاحظه میکنیم، فقط راجع میشود بابقای شخص وزارت مالیه و صرفه<sup>۷</sup> حالیه، که چند روزی هم در قرق<sup>۷</sup> ایران می‌چرد<sup>۸</sup>، کیسه خود و کلاه دیوان را خوب پر کند، تا ببیند دنیا بدست کیست و دنباله این عمل را آن قدر می‌کشد که نفوس ایرانی، بی استثنای احدی، بکلی از غیرت شاه یرستی دست کشیده<sup>۹</sup> و از برای محافظت جان و مال خود اسبابی بچینند که بوزارت مالیه معلوم شود دنیا دست<sup>۱۰</sup> کیست. بدرقناری حاکم اصفهان و خراسان و مساعدتی، (که) از ایشان بارباب احتکار شده (است)، سبب آشکار دراعدام و هلاکت دو ثلث از نفوس دو مملکتست. عدل و انصاف پادشاه اول جزائی که باین دو باید بدهد عزل فوری و ضبط جمیع ملک

---

(۱) ب: تهمت (۲) ب: یعنی. (۳) ب: خواهان. (۴) ج: زیاده روی.  
(۵) ب: توجیهی. (۶) ج: وزارت. (۷) ب: فرق. (۸) ج: بچرد. (۹) ج:  
بکشند. (۱۰) ج: بدست.

ومال و حبس ابدی آنهاست و جزای دومی انتقام کشیدن از اعوان و انصار آنهاست، بدرجه‌ای که «عبرة للمناظرین» شوند.

اگر این دو جزا مهمل بماند و رئیس کل بمهلت و ابقای این دو حاکم راضی شود، که وقتی از اندوخته‌های آنها سهمی باو خواهد رسید، آیا مسئولیت<sup>۱</sup> سلوک این دو حاکم، که یقین اسباب غضب خداست، بخود آنها راجعست یا پادشاه؟ پس، پیش از وقوع این واقعه عظیمه و خذلان شدید، که جمیع بلاد ایران را فرا گرفته، بر پادشاه واجبست حلم بی‌فایده خود را بشتاب و عجله مفید مبدل کند و این تاخت‌کنندگان را، که بی‌مرور سنین و شهور، صاحب آلاف و کرور شده‌اند، بمقام مسئولیت بیاورد و بپرسد: اسلاف شما، که در ایجاد بدعت و تاختن رعیت پدر شما بوده‌اند، مخلفات آنها بقدر يك نیاز فقیرانه، که میرزا عیسی برای یکی از معروفات این شهر می‌فرستد، نبود؛ این همه تفاوت از کجاست؟ همین که رشته کلام باینجا رسید دهنها باز می‌ماند و خمیازها پیاپی می‌شود و جواب باشاره و ایما می‌افتد: مومی‌الیه شخص ریاست کلیه است، یعنی ماباقی هستیم ببقای او. همچو آدمی، که دولت را ناچار میکند بابقای این اشخاص، وجودش را بمنزله دیواری می‌دانیم، مملو از موش، که حایل شده باشد، این دیوار، میان قانون طبیعت و مانع شده باشد از اینکه امور تابع يك قانون شود و نگذاردهیچ کاری بمقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه برود (و) بعضی از متملقین ایرانی، که ما آنها را قاتلین دولت اسم گذاشته‌ایم، کلمات جامعه<sup>۲</sup> برای حفظ این حالت ضبط کرده‌اند و هر وقت اثر آنها بیشتر می‌دانند بعرض اعلی می‌رسانند:

تصدقت شویم ، کسی را نداریم <sup>۱</sup> ؛ هر چه نگاه می کنیم آقاومیرزا عیسی ازین مردم ، روی هم رفته ، کافی ترند . بی غرضانه عرض میکنیم <sup>۲</sup> : رشته کاری باین مردم داده اید ؛ کارها ( هم ) بدنیست ، از جائی صدائی در نیامده ؛ بحرف غرض آمیز مردمان مفسد عبث خودتان را بزحمت نیندازید ، مردکه را دل سرد نکنید .

سروش غیبی بایشان میگوید : ای کشندگان <sup>۳</sup> دولت ایران ، از وجود معطل این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقول <sup>۴</sup> و تمامی دولت چه کار ساخته است ؟ اگر زحمت کم کند بچه دلیل اسباب زحمت خاطر پادشاه خواهد شد ؟

امتیاز این جماد <sup>۵</sup> ، که تهدید کننده نظم <sup>۶</sup> و ترقی دولتست ، از سایر جمادات بدو چیزست : یکی طبع بارد . در ( این ) سن و سال ، که برف پیری بسر <sup>۷</sup> و صورت ریخته و کامل مبرد <sup>۸</sup> شده ( و ) دائماً با جوانان امرد بسر می برد و دیگر قوه جاذبه ، که مسکوک و غیر مسکوک ربع مسکون را جذب کرده ، حتی ثلث مال اموات را . از <sup>۹</sup> آن وقت که تفصیل تاجر افشار <sup>۱۰</sup> انتشار یافت که : سیصد هزار تومان ملک و مال آن مرحوم ببهانه ضبط شدن ثلث او تلف [ شده ] و ورثه او سائل بکف شدند ، گریه ما بر زند های <sup>۱۱</sup> ایرانست ، که دوچار <sup>۱۲</sup> رئیسی <sup>۱۳</sup> هستند ، که دولت ایران را محتاج اکل میته کرده . ساعت بساعت منتظریم ملت ایران در حق این

---

(۱) ج : ندارید . (۲) ج : میکنم . (۳) ج : کشنده کان . (۴) ب : عقل . (۵) ب و ج در حاشیه : مقصود میرزا یوسف صدر اعظم است . (۶) ج ، فطم . (۷) ج : برف پیری در سر . (۸) ج : مرد . (۹) ب : در . (۱۰) ب و ج در حاشیه : تاجر افشاری حاجی عبد الکریم هراتی است . (۱۱) ج : زنده های . (۱۲) ب : دچار . (۱۳) ج : رئیس .



شخص، که هیچ ملت اختیار نکرده<sup>۱</sup>، غیرت خود را بیچه طور ظاهر می کنند<sup>۲</sup> و مسند ریاست را چه وقت از خبثت این کلوخ استنجا<sup>۳</sup> تطهیر خواهند کرد؟ دولت ایران گرفتار بعضی از سیئات<sup>۴</sup> اعمال رجال خود شده و رذل ترین عمل آنها، که ملت و رعیت را آزاد میکند و حق شدید میدهد که از تبعیت این دولت اعراض کنند، همین ضبط کردن ثلث اموال مردمست، که رئیس کل جایز دانسته و با کمال شوق جمع آوری می کند.

رعیت هر دولت، که دوچار<sup>۵</sup> این قسم ظلمها بشود، برای حفظ خود و اعقاب خود، بمقتضای نص قواعدی، که در حقوق ملل ضبطست، مرخص خواهند<sup>۶</sup> بود که بدولت دیگر التجاء کنند و هیچ راه منعی (از) برای آنها نیست.

موافق قانونی<sup>۷</sup>، که در حقوق ملل ضبطست، هر گاه در یک دولت انقلابات و سلوک ظلم آمیز موجب دفع امنیت و تقلیب نظام دولت شود، اگر چه سایر دول بدخل و تصرف این گونه انقلابات داخلیه رخصت ندارند، لیکن وقتی که این مقوله تبدیلات حکمیه تجاوزاً و سرایه موجب اختلال معاملات همجوار شود، اجنبیه<sup>۸</sup>، ولو جبراً، مرخص<sup>۹</sup> و مأذون میباشند که در صورت تحقیق در مقام دفع انقلابات و تصفیه آن برآیند. (ولی) ایران، با این ریاست بی حرکت و قوه کاذبه، که مجسماً در میانه او و پادشاه در حرکتست، آنقدر باخیر و برکت نشده که باین حرفها متأثر شود. از جمله خلل و اسباب، که ریاست کلیه زاید الوصف بآن مطمئنست، وجود قوه

---

(۱) ج : نکرد. (۲) ج : میکند. (۳) ب : استنجا. (۴) ب و ج : سیئات.  
(۵) ب : دچار. (۶) ب : خواهد. (۷) ج : قانون. (۸) ب : اجنبیه. (۹) ج : مرخص.

کاذبه است، که بقا و دوام خود را مشروط بوجود او می‌داند<sup>۱</sup> و او بطرفی مایلست<sup>۲</sup> که باد می‌آید. مأمورین دولت خارج، که مقیم دربار پادشاهی هستند، ظهور این حالات را مقدمهٔ يك تغییر کلی میدانند، که عن قریب در وضع ایران بهم خواهد رسید و هر يك، بر طبق نیت و کلای خود، دولت متحابه را مطلع میکنند و بخصوص در علاج این ناخوشی آکله، که در سرحدات شمالی و شرقی ایران حادث شده، دواها نشان می‌دهند، که همهٔ آنها در خود ایران یافت میشود، لیکن<sup>۳</sup> دولت ایران بحرف روسها [آنقدر] معتقدست، که دولت انگلیس از نصیحت و خیر خواهی خود بکلی دست کشیده، مایوس و پشیمان شد<sup>۴</sup>. حالا همان اهتمام را، که در شوکت و قوام دولت ایران داشت، در استقلال افغانها و افغانستان دارد<sup>۵</sup>.

سفارت عثمانی را با ایران يك معاندتی هست<sup>۶</sup>، که اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست: قولاً و فعلاً در پی هتك<sup>۷</sup> آبرو و بی احترامی این دولتست. تخطیات سرحدیه و ظلمهای فاحش، که از صاحبمنصبان (قراتینی)<sup>۸</sup> [دولت] عثمانی بوضع و شریف [دولت] ایرانی میشود، تصریح میکنند<sup>۹</sup> که: اهالی هیچ دولت را با خلق هیچ ملتی تا این درجه مخاصمت نیست و كذلك<sup>۱۰</sup> چیزهایی، که در روزنامهٔ موسوم بزورا منطبعت، شاهد صادقست<sup>۱۱</sup> که: دولت عثمانی بی شأنی دولت ایران را، تنها بیلاد خودشان شایع نمی‌نمایند<sup>۱۲</sup>، بلکه می‌خواهند در همهٔ اقطاع ارض شایع باشد.

روس، درین احاطهٔ شدید، علی‌الاتصال بقوهٔ کاذبهٔ [خود] تقویت

---

(۱) ج: میدانند. (۲): متمایل است. (۳) ج: ولکن. (۴) ج: شده.  
(۵) ب: داد. (۶) ج: است. (۷) ب: حتك. (۸) ظ: قرتین. (۹) ب: میکند.  
(۱۰) ج: كذلك. (۱۱) ج: صدق است. (۱۲) ج: نمی‌نماید.

میکند، که در تحلیل<sup>۱</sup> بردن بلاد سرحدیه ایران برای او سگته و ندهد. در بندر جز<sup>۲</sup> اسباب جنگل تراشی آورده، که سواحل شرقی و جنوبی دربارا صاف کند و در مرداب انزلی کشتی آتش داخل کرده، که آنچه املاک ببیع شرط در آورده<sup>۳</sup>، بطریق سهل تصرف نماید. فرانسه در تاسفست که: درین ایام فترت ایران، برای او مشغولیت شدید هم رسیده و قادر نیست که بتعلیمات مشفقانه دولت ایران را بعاقبت کار خود آگاه کند.

اهالی ایران، آنها که عقل و تجربه داشتند، بواسطه شدت غیرت و عدم اقتدار، احتمال این حالات ناگوار را بر خود صعب و مشکل دیده، هر یک [از]<sup>۴</sup> گوشه‌ای فرارفتند: بعضی در بندر و برخی در بستر؛ دوائی، که برای اعادت حیات آنها متصورست، توجه قلب و اعادت میل پادشاهست و بس. ارباب عقول متوسطه، که فقط بتقدیر قائلند و تدبیر را مثل حاکم معزول میدانند، بحفظ حالت حالیه صابرند و شاگرد؛ که مبادا موجبات تقدیر و اقتضای تغییراتی، که لازم<sup>۵</sup> عالمست، وضعی ظاهر نماید، که ازین وضع بس ناگوارتر باشد؛ از سعدا، یا اشقیا، شخصی منتخب شود، که اغراض نفسانیه و دوائی خودبینی او روحانیت (را) بکلی از مردم سلب کند<sup>۶</sup>، از قبور بندگان خدا صدآید که: «رحم الله نباش الاول»، زیرا که از ریاستها، که این اوقات در ایران متداول شده، آثار عجیبه ظاهر و مشاهده میشود، (شعر):

چون جمادی را چنین تشریف داد بر دل عاشق چها خواهد گشاد

(۱) ب و ج : تهلیل . (۲) ب و ج : بندر جز . (۳) ج : در آورد .

(۴) در اصل ج : در . (۵) ج : لازمه . (۶) ج : نماید .

جمعی، که مصدر شغل و عمل بودند، بی اعتنائی رئیس کل آنها را چنان خسته و کسل نموده<sup>۱</sup>، که از تدبیر معاش خود بکاری نمی توانند پرداخت. اگر بالفرض امری<sup>۲</sup> بدیهی الضرر فوری الاثر مشاهده (می) کنند دوچار<sup>۳</sup> دولت شده، سکوت و خاموشی<sup>۴</sup> را بر منطق و خیراندیشی را جح میدانند و در محضر رئیس کل، که بوالفضولان در تقریرات لاطایل بربك دیگر<sup>۵</sup> تسابق دارند، اینها مستغرق خیالات خودند و مطلقاً سخنی<sup>۶</sup> از ایشان شنیده نمیشود. فقرای نوکرباب، که مظهر «سوادالوجه فی الدارین» و فاقه دنیا و آخر تند، یعنی آن طبقه، که مدار یومیة ایشان بمواجب و مرسوم دیوانیست و روزی ایشان بحرام حواله شده، درین آخر سال، که رحم و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعده موهومی متعهد شده، از بی سامانی و کثرت عیال و شدت طلبگار حاضر و آماده اند، برای بار آوردن هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن بی نظمی بسیار مضر و هیچ مستبعد نیست که بزرد و خورد جزئی و کشمکش مختصر<sup>۷</sup> طلبگاران آنها در چند جای شهر قیل و قال عظیمی برپا کنند و کار بجائی بکشد که دکان و بازار بسته شود. سفهای قوم، یعنی کسانی که حصول جاه و منصب را فقط بیخت میدانند، تواضع را ترك کرده، در مجلس ها مصدر میشوند، بسکوت و اظهار قلندری و درویشی و قساوت قلب و لاف عرفان و سفید کردن مو مواظبتی دارند، (مصراع): هزار نکته باریک تر زمو اینجاست. طایفه ای، که در السنه اهل تحقیق بخزینه دار نو<sup>۸</sup> معروفند، در حکومت های عمده خاندانهای قدیم را برچیده اند و از اموال رعیت

(۱) ج : کرده . (۲) ج : امر . (۳) ب : دچار . (۴) ب : خاموشی .  
(۵) ج : یکدگر (۶) ب : رج : سختی . (۷) ب : نحفیه . (۸) ب : بخزینه دار او .

که خزینۀ پادشاهست، در خانهای خود خزانها<sup>۱</sup> ترتیب داده اند. این مکنت و ثروت، که متضمن نکال دنیا و عذاب آخرتست، چنان اسباب احترام ایشان شده که پایۀ خیال آنها را از مقام نوکری بالا برده (و) بدرجۀ مطاعیت و آقائی رسانیده. درین هرج و مرج با عجله و شتاب غریبی از شخص دندان ساز فرنگی دندان خریدند، که بجای دندان طمعی، که ریخته اند، دندان تازه نصب کنند و ازین سفره بی انتظار لقمه ای بردارند، (که) زیر دندانشان لذت کند.

طراران<sup>۲</sup> چند، که از اعوان و انصار ظلم و جورند و بامروز دنیا معتقدند، نه بفرمای عقبی، ریاست کلیه حالیه زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده و در استحکام آن جهدی دارند؛ بخصوص آنها که در مالیات و قسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع<sup>۳</sup> الوصول تصرفات مالکانه بهم رسانیده [و] در [خرید و] فروش بروات دیوانی مبسوط الیدند (و) در حفظ اینحالت سعی بلیغ دارند. اگر يك وقتى شعور آقا اقتضای استعفا کند، بالفاظ جسورانه او را مطمئن میکنند و بختگی پادشاه و سهولت تکالیف و اضطرار مردم خاطر آقارا از خوف میرهانند. در تأخیر طلب نوکر، [که] جمیعاً از روی سند دیوانی و قبوض خزانه است، جناب آقا با آن توحش و استنکار، که از ریاست داشت، نیم ورقی فاضلاً بعرض اقدس رسانید و پادشاه را ناچار کرد بمهلت شش ماهه و ازین مهلت هیچ مقصودی نبود، جز تداخل مالیات نو و کهنه و اتصال معامله هذه السنه با سنه آتیه، (مصراع): کین<sup>۴</sup> رشته ببندیم<sup>۵</sup> بآن رشته کوتاه. عوام الناس ایران، از آحاد و افراد

(۱) ب: خانه های خود خزانها (۲) ج: طرازان . (۳) ج: سریع .

(۴) ب و ج: کاین . (۵) ب: ببندیم .

رعیت و کسبه و نوکر باب، در کسوت عریانی و کربت بی ساهانی، هر يك بزبان حال شکایتی دارند. نوکر باب از بی مواجبی و بی توجهی رؤسا<sup>۱</sup>، رعیت از شدت ظلم و جور حکام، کسبه از استیصال نوکر باب و سد راه<sup>۲</sup> [ این ] معاملات. پیریشانی این مسا کین، عرصه را برسا کنین شهر تنگ کرده، ( ننگ ) سؤال<sup>۳</sup> از میان مردم برخاسته<sup>۴</sup>، سائلین قدیم تسلیم صرف شده اند، در<sup>۵</sup> مالیات نطنز<sup>۶</sup> و جوشقان نکث<sup>۷</sup> کامل هم رسیده، سائلین آنها مسئول گداهای دولتند.

« سئل سائلٌ بعذابِ واقع »، جمعی از گداهای دولتی، که درین سال باصرار میرزا عیسی و آدمهای او بسؤال<sup>۸</sup> و گدائی مجبور شده اند، شبها از رخنه های شهر، که تازه هم رسیده، اموال مردم را میبرند و راه و چاه بر همه مردم مسدود شده؛ از ریاست کلیه پیاپی اعلان میشود که: متوطنین<sup>۹</sup> شهر شبها خانهای خود را حراست کنند، مثل اینکه در معنی سلطنت، که استحقاق نفوسست، خللی هم رسیده باشد.

کسانی که این قوه و کفایت [ در ] ایشان نیست که يك شغل پست را بشرایط نظم متکفل شوند کارهای بزرگ ( و ) با شأن بکف کفایت هر يك مفوض شده، که همه آنها معوقست. درین ایام فترت، که رئیس کل را جز<sup>۱۰</sup> جمع آوری و جوه قرض الحسن هیچ تکلیفی نیست، طمع سرشارشان حرکت کرده، سعیداً<sup>۱۱</sup> و شقیماً ( مصراع ) : هل من مزید گویان مشق صدارت میکنند.

---

(۱) ج : بی توجهی رؤسا و بی مواجبی . (۲) ج : سر راه . (۳) ب و ج : سؤال . (۴) ب و ج : برخواسته . (۵) ب : از . (۶) ب : نظر ، ج : نظیر . (۷) ب : مکنت . (۸) ب و ج : بسؤال . (۹) ج : مستوطنین . (۱۰) ب : خر . (۱۱) ب در حاشیه : توضیح : وزیر امور خارجه میرزا سعید خان است ، ج : میرزا سعیدخان وزیر دول خارجه .

وَمَنْ لَمْ يَعْشِقِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ۖ وَآيَكُنْ لَا طَرِيقَ إِلَى الْوَصَالِ

از همه بیشتر مرد ظاهر الصلاحیست<sup>۱</sup>، که از پس کوچهای امور خارجه بساحت داخله رسیده، نرم نرم [و] شمرده شمرده راه می رود و در پرده آه میکشد. دماغ را از حالا بالا برده، از هوای جبروت در فضای لاهوت استنشاق نسیم<sup>۲</sup> و حدانیت میکند، «أَفْتُمَا رَوْنِي وَأَنَا بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى» میخواهد صدارت عظمی را، از تقریرات خنک تراز یخ و تقلیدات سرد، بیک آب خوردن، «كَسْرَابٍ بَقِيَّةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» کند. اگر از ایشان سؤال<sup>۳</sup> شود که: ازین توفیر خرج، که در دستگاه وزارت خارجه هم رسیده، جمیع منسوبان و نوکرهای شما صاحب منصب شدند و بدولت رسیدند، دولت ایران چه صرفه برده؟ از روی اعتقاد میفرمایند: کدام يك از کارهای ما برای فایده و چه عملی در تحت قاعده است که این یکی دومی این<sup>۴</sup> باشد؟ باید عیاری<sup>۵</sup> بمیدان بیاید، که از عیار مردم بکاهد و بر بار مردم آنقدر بیفزاید، که ملمات را بر حیات رجحان داده، بگیلان بروند و او بصورت مرغی شود، بهمان حیل، که در گرم پيله بکار برده، نسل آنها را دانه دانه از روی زمین بر چیده و برای هضم<sup>۶</sup> این لقمه سنگین، اگر سه سنگ آب شاه و هزار سنگ آبروی دولت اکتفا نکند<sup>۷</sup>، حاضرست که ببرکت سیدالشهداء (علیه السلام)<sup>۸</sup> عطش خود را بآب دروس بنشانند و در باغ فردوس آسوده بنشینند؛

يك قطره زآب شرم و يك ذره وفا در چشم و دلش خدای دانا است که نیست

---

(۱) ب در حاشیه: توضیح: نصیر الدوله که اکنون آصف الدوله لقب دارد منظور است. (۲) ج: نسیم. (۳) ب و ج: سؤال. (۴) ج: آن. (۵) ب در حاشیه: اشاره بمرحوم نظام الدوله معیر الممالک است، ج: دوستعلی خان معیر الممالک نظام الدوله. (۶) ج: هضم. (۷) ج: نکنند. (۸) ب و ج در حاشیه: مرحوم نظام الدوله در تعزیه داری و اظهار ارادت بسیدالشهداء علیه السلام اصرار فریبی داشت (ج: اصراری داشت)

یا متجاهری<sup>۱</sup> مخمور مأمور<sup>۲</sup> شود، که مفاخرت او از وزارت علوم و تألیف و تصنیف بهمان تصنیف معروفست، که سلطان<sup>۳</sup> و کدا را برقص میآورد و سامع و قائل را بوجد<sup>۴</sup>؛ محاوره<sup>۵</sup> او بمخابره<sup>۶</sup> يك سیمست، که از مرد رو، در<sup>۷</sup> حیاط اندرون او، بهمه جای شهر تمتد میشود، حروف این مخابره همه قیمتی و با معنیست<sup>۸</sup>.

معلومات دارالفنون امتحان اطفال نابالغست و چه مبلغها، که از بد دخلی او، بدخل خزانه ضرر میرساند. هر که ساق را بالا برد مورد<sup>۹</sup> اشفاق والاست که: از امتحان خوب بیرون آمده، انعام و اضافه مواجب دیوانی حق اوست. تجار ایرانی<sup>۱۰</sup>، از برکت تعلیمات وزیر علوم، همه فارغ از تحصیل شده، راه تعطیل پیش گرفته اند؛ بهمین سبب مبلغی توفیر دخل [در] گمرکخانه ایران بهم رسیده، روزنامه گمرک ولایات (ایران) شهادت میدهد<sup>۱۱</sup> که: این اوقات آنچه از بارهای تجارتی گرفته میشود صد پنجست، نه صد دو؛ شکایت مباشر گمرک طرداً للباست، که کسی در صد کشف آن<sup>۱۲</sup> [عمل] بر نیاید؛ یادماندگی دولت شدت کند، «هل من ناصر»<sup>۱۳</sup> بگوید، بشخص دو لوئی<sup>۱۴</sup> مستظهر شود، که از نواده [های] ساربان معروفست، علی الغفله تشهیر سلاح کند، بقبض ارواح پردازد و آن خنجر خون آلوده<sup>۱۵</sup> را، که در خانه دارند، در دست گرفته، روی خود را بشهر

---

(۱) ب: متجاهر. (۲) ج: مأمور. (۳) ب و ج در حاشیه: زن مرحوم اعتضاد السلطنه سلطان خانم اسمش بود (ج: نام است) (و این اشاره باو است). (۴) ب و ج: بوجه. (۵) ج: مرورو. (۶) ج: همه قیمتی است و با معنی. (۷) ج: مورد. (۸) ب: ایران. (۹) ج: میدهند. (۱۰) ج: این. (۱۱) ب و ج در حاشیه: محمد ناصر خان ظهیرالدوله از ایل دولوی قاجار معروفست [که] خنجر شمر را وارث بود. (۱۲) ب: دوه لوئی. (۱۳) ج: خون آلود.



تربت کنند و با آواز نحیف بشخص شریف<sup>۱</sup>، که بنی عم اوست، ازین قتل عام چشم روشنی دهد و این الفاظ عربی العبارة را بلحن حجاز قرائت نماید: «یا مُستشارالدَّوْلَة و منشار الملة، یا حاکم التربة<sup>۲</sup> و حاوی الرتبة، أنت مُستراح فی التربة و الترشیز و اباح<sup>۳</sup> کل الشورتیز، قد قامت العملة فی طلب ثاره<sup>۴</sup> و احتاج الدولة الی مُستشاره، علیک بتمهید<sup>۵</sup> الایاب لتسغیل الدواب<sup>۶</sup>»، یا این جواب راست باشد که از تخمه<sup>۷</sup> آشتیانی دو تن بمسند<sup>۸</sup> وزارت متمکن میشوند. آن شیخ جاهل و بیرگمراه<sup>۹</sup> و آدم عاصی<sup>۱۰</sup> باعصای مرصع، بهوای خواب و صدای آب، علی الطلیعه<sup>۱۱</sup> از گمرکخانه بدارالصداره تفرج کند و در یک بین الطلوعین با جاروب شدت عمل صفحه ایران را چنان پاک و مصفا کند که اردوی مرورا قاعاً صاف شده؛ بی تحاشی بمطالبه شیرین و فرهاد<sup>۱۲</sup> وحشی مشغول شود.

وجود این اشخاص و نظایر ایشان، که هر یک در باطن بخودشان وعده صدارت میدهند، تهدید میکند مردم ایران را، بضعف خاطر پادشاه و قوت و قدرتی، که برای ایشان در ضبط کردن اموال و پامال کردن نفوس ایران دست داده و کفایت صدر اعظمی را بنقد در اجرای همین عادت دانسته‌اند و ما بایشان وعده صریح می دهیم که: حوادث متتابعه، که بممالک ایران زور آورده، عن قریب صدارت را نه تنها باین اشخاص تکلیف میکند، بلکه بجمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهند کرد و کسی

---

(۱) ب و ج در حاشیه: حاجی شریف خان پسر عم حاجی ظهیرالدوله یک چشم داشت و مستشار الدوله لقبش بود. (۲) ب: البرته. (۳) ب: نارة. (۴) ب: به تمهید. (۵) ب: لنعد. (۶) ج: تخمه. (۷) ب: مسند. (۸) ج: کبراه. (۹) ب: در حاشیه: توضیح: میرزا محمد قوام الدوله است. (۱۰) ج: الطلیعه. (۱۱) ب و ج در حاشیه: دختر فرهاد میرزا عیال میرزا محمد قوام الدوله است.

قبول نمیکنند. ای کاش این تکلیف ریش حاج [ آقا ] اسمعیل<sup>۱</sup> را میگرفت؛  
افلاً حرفهای قدیم او اسباب نظم جدید و اثر جاوید میشد، «و لکل جدید  
لذة». ممالک ایران را ظلمهای فوق العاده<sup>۲</sup>، که قطعاً اسباب قطع رحمت-  
الهیست<sup>۳</sup> و آفات مزمنه و قحطست، چندان مسلوب المنفعه کرده، که  
تجار و اهل حرف و صنعت آن از خیال کسب افتاده و هم آنها واحد شده؛  
جز تحصیل قوت (لایموت) یومیه بهیچ کار نمیتوانند پرداخت. روزی که  
قوت یومیه ایشان بی زحمت تحصیل شود بولینعمت (حقیقی) خود، یعنی  
دهقانان، رحمت می فرستند. رئیس کل در قلع و قمع دهقانان<sup>۴</sup> نیز تدبیری  
کرده، که بعقل هیچ جانوری نمیرسد. اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود،  
رسم دهقانیت و فلاحت در ایران متروک خواهد شد و بعدها هر کس  
ملکی داشته باشد ابدأ در آبادی آن اقدامی<sup>۵</sup> نمیکنند، سهلست از مالکیت  
آن هم تبری خواهد کرد، تا همه املاک لم یزرع بماند و ایران بوادی غیر  
ذی زرع<sup>۶</sup> موسوم شود و میمنت این تدبیر را، بانتهای غلیظه، که ضمیمه  
آنست، بیک شرح و بسطی باید بیان کرد، که بابیانات مجلس عامه مطابق  
باشد و آن بیان از حوصله این نسخه خارجست. از وقتی که این بی نظمی  
و ظلمهای آشکار در صفحات ایران بروز کرده، اختیارات مالکیت این دولت  
در میان توزیع<sup>۷</sup> و تقسیم شد. انتظام و اغتشاش ممالک محروسه، بجهاتی  
چند، که گفتنی نیست، بعهدۀ صنف خبازان موکول گردید<sup>۸</sup>. نرخ و کیل  
نان باراده و میل آنهاست؛ هر چه می خواهند از کیل می کاهند و بر  
نرخ می افزایند و احدی را مجال حرف نیست. قرص نانی، که از تنور

(۱) بوج در حاشیه: حاجی آقا اسمعیل ریش بلند (ی) داشت و جدیدالمنذهب

بود. (۲) ج: فوق الطاقه. (۳) ج: الیهی. (۴) ج: دهقانها. (۵) ج: اقدام (۶)

ب: ذرع. (۷) ج: توضیح. (۸) ج: گردیده.

طلوع می کند، بمنبر می برند و بعرشه منبر می روند. عنوان سخن میکنند؛ سخنان همه از عصیان آدمست و شجره ملعونه و عوض شدن بذر<sup>۱</sup> گندم قدیم و قدوم گندم جدید، که اگر آن گندم آدم را از بهشت عدن بیرون کرد، این گندم آدم را باجر<sup>۲</sup> شهادت بیجنت خلد داخل می کند؛ ناگاه از سکنه سوق بانگک «یا بشری» بعیوق می رسد، دهانهای<sup>۳</sup> بسته باز می شود و دکانهای باز بسته، دسته دسته می ریزید، ریزهای نان را وقایه جان می کنند.

اگر روزی قرص معهود از (افق) تنور طلوع نکند، گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب. قیامت بر پای<sup>۴</sup> می شود. گاهی که طبیعت بلد در دفع تقلبات<sup>۵</sup> این صنف، که بمنزله اخلاط ردیه اند، قوت می گیرد و کار نان علی العمیی<sup>۶</sup> رو<sup>۷</sup> باصلاح می گذارد [و] تشکیل مجلس شوری خلط تازه تولید می کند، که طبع بلد بکلی از دفع آن عاجز میماند و اختیار خباز چند درجه بالا می رود.

ضبط ثلث اموال اموات، که اکل میته است، همه قباحت ها را از نظر اولیای دولت ایران ستر<sup>۸</sup> کرد. این اوقات بر ضبط املاک مردم، که در معنی لغو کردن<sup>۹</sup> رسم زراعت و فلاحتست، همتی گماشته اند و بطایفه خباز اختیار داده اند که با رئیس بسازند و ده بتازند.

از جمیع دهات اربابی، که صاحب آن معینست و منال دیوانی آن مشخص<sup>۱۰</sup> صورت عمل می خواهند و صورت آبادی را محومی کنند، که

---

(۱) ب : برز، ج : بز، (۲) ج : با اجر . (۳) ج : دهنهای . (۴) ج : بر پا . (۵) ب : لقلبات . (۶) ب : کنان علی العمی . (۷) ج : دو . (۸) ب : نستیر . (۹) ب : که درستی کردن نفور . (۱۰) ب : دیوانی و شخص، ج : دیوانی آن شخص

صاحب ملك حاصل زرع را بديوان تحويل كند و مخارج سال خود را از ممر سؤال<sup>۱</sup> تحصيل نمايد. درين تدبير وجهي متصور نيست، جز اينكه رئيس كل خاطر پادشاه را فريفته<sup>۲</sup> كرده كه: دهات آباد مردم را بتعجيل ويران و لم يزرع كند، تا شبیه خالصه شود [و] بضبط ديوان در آيد.<sup>۳</sup> خير خواهان<sup>۴</sup> دولت اظهار غيرت كردند، ولي بالمال قدرت ايشان با اقتدار خباز مقاومت نكرد. اعتضاد السلطنه، با عينك دور بين و سمعك دير شنو، كه آيت عقل و علامت حزم اوست، بنظم اين عمل مأمور شد. اعتضاد خبازان را بعالم امرديد، از<sup>۵</sup> شجره گندم آيت نهی شنيد، از در استغفار بر آمد [و] استغفاء كرد.

ساری اصلان قمچی كش آمد<sup>۶</sup> ( و ) نانوا كش [ شد ]. آتش سوزاند، آدم بتنور انداخت، مرد ها گور بگور كشيد. چاره نشد<sup>۷</sup>؛ اونيز راه تهاون پيش گرفت، كه مساعي او آب بهاون سودن بود و مهتاب بگنز پيمودن. بطعمه مقرر قانع شد، طريق خاموشي<sup>۸</sup> پيش گرفت و بخواب خرگوشي رفت. اعيان ولايت، اركان دولت را شفيع آوردند كه: عمل نان از<sup>۹</sup> اداره جناب آقا مستثني گردد<sup>۱۰</sup>؛ يك چند نظم اين كار بعهده جناب طبيعت مقرر گردد<sup>۱۱</sup>، تا مگر لوح ضمير پادشاه از كدورت اين مهم جزئی، كه اصلاح آن در خبط و خطاهاي كلي اسباب ترضيه بود، تصفيه شود و صفحه نان از سياه تخمه ها، كه ميرزا موسی در صفحه ري پرا كنده بود، صاف و ساده گردد. جواب مسألت اينان، بمقتضای يك مصلحتی، باز باراده آقا و گفتگوی مجلس منوط گرديد.

---

(۱) ب و ج: سؤال. (۲) ج: فريضة. (۳) ب: در آمد. (۴) ج: خير خواها. (۵) ب: ار. (۶) ب و ج: در حاشيه: ساری اصلان وقتی برای دفع پلنگ (ج: در دفع حمله پلنگ) بعوض قمه قمچی كشيده بود معروف شد. (۷) ج: نديد. (۸) ب و ج: خاموشي. (۹) ب: ار. (۱۰) ب: مستثني كرده. (۱۱) ب: كرد.

رقعه ابلاغ متطایر شد، مجلسیان حاضر شدند<sup>۱</sup>. صدر مجلس  
بعود<sup>۲</sup> جناب صدارت پناهی زینت<sup>۳</sup> گرفت. اهل مجلس بر کوع رفتند،  
قوة کاذبه سجود کرد، پوزه بخاک مالید؛ آنچه در کوزه بود بر او دید<sup>۴</sup>، شمیم  
انقوزه<sup>۵</sup> مشام مجلسیان را معطر<sup>۶</sup> کرد<sup>۷</sup>. بر روان لسان الملك مشک و عنبر  
[ایثار شد]، دین خود را ادا کرده، از حق نعمت ابا نکرد؛ دیباچه کتاب  
ابابکر را بذکر صدارت جناب آقا معنون نمود<sup>۸</sup>. این مجلس مرکبست از  
اجزاء متفرق الخیال و منشعب الاحوال، که مسافت میان دل و زبان ایشانرا،  
(مصراع) : نه آفتاب مساحت کنند نه باد شمال. انتخابات آنها با امتحانات<sup>۹</sup>.  
نقلیست، نه باستحقاق عقلی. درین مجلس آن رأی مستحسن و مصابست،  
که از مصلحت عمومی خارج باشد.

اعضای مجلس بجناب آقا تاسی جستند: هر که ناطق<sup>۱۰</sup> بود صامت  
شد<sup>۱۱</sup>. بفاصله يك ساعت علامت استنطاق ظاهر گشت، یعنی از دست  
جناب آقا حرکتی احساس شد. معاون الملك بفرست دریافت و خواست  
تشنگان<sup>۱۲</sup> مجلس را بنطق خود، که از عین الحیوة ریاست سیراب بود، شربت  
آبی دهد. رئیس بوالفضولان، حرمله عصر، دبیر فراهان<sup>۱۳</sup> در کمین بود  
[و] تیر فراوان در ترکش داشت. نخستین تیری که از شست<sup>۱۴</sup> او جست

---

(۱) ج : شوند . (۲) ب : به عقود . (۳) ب : رتبت . (۴) ب و ج : بهار اوید  
(۵) ب : انقوره . (۶) ج : تعطیر . (۷) ب و ج در حاشیه : جناب آقا بنخوردن  
انقوزه معتاد بود . (۸) ب و ج در حاشیه : لسان الملك بر حسب اتفاق وقت وقعه  
[صدارت] جناب آقا را در دیباچه کتاب شرح حالت ابابکر بیان نموده است . (۹) ب :  
امتحانات آنها بانتخابات . (۱۰) ب : ناطق . (۱۱) ج در حاشیه : جناب آقا در هر  
محضر و مجلس سکوت را برنطق راجح دیده بنوعی که بوصف سکوت وعدم قوة ناطقه  
موصوف و معروف شده . (۱۲) ج : بستکان . (۱۳) ب و ج در حاشیه : حرمله عصر  
دبیر الملك میرزا محمد حسین فراهانی است . (۱۴) ب : شصت .

بدست معاون نشست . بیچاره معاون مشك را بدنجان گرفت <sup>۱</sup> و اشك دامان ریخت و رو باسماں کرده گفت : خدایا ، تومی دانی که حمله حرمه از روی اجاج همکار بست ، نه احتجاج عقلی . جنگ مغلوبه شد ، چوبهای تیر حرمه هم چنان در هوا متطایر شد و باعضای مجلس زخمهای منکر می رساند . منظورات اقدس در جنگ اول ( کشته و ) شهید شد . معلومات مجلس بملاء اعلی رسید . بار گداه قدس جای <sup>۲</sup> ملال و خواص حضرت آشفته حال شدند . آخر الامر مسئله نان ردیف آب کرج و وصول بروات و نظم کارها بظهور حضرت قائم ، علیه السلام ، محول گردید . پس امر ملوکانه شرف نفاذ <sup>۳</sup> یافت که : این مسئله يك چند مسکوت عنه باشد ، هم مگر بی دخلی دیوانیان او را اصلاح کند .

شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر ، بعد از آنکه تدبیر را از همه امور منقطع دید ، پای در بساط جناب اجل زد و دست بذیل <sup>۴</sup> خدای عز و جل . مزار ائمه انام را مدار هجرت کرد و بعزم آن دیار ، که دار نصرتست ، همت فرمود ، که تولای بایشان در جذب خیر کمند رستمیست و در دفع شر جوشن داودی ؛ تا مگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انفصام ملک بامداد ملت انتظام گیرد ، که مغرب هر افق مشرق دیگرست . قاتلین دولت را بمنتقم حقیقی سپرد [ و ] چون این قتل بمسئله لوث راجع بود شخص واحد را بمعرض <sup>۵</sup> قصاص نخواست . ای کاش درین سفر ، که موکب همایون بدیار <sup>۶</sup> عرب و مزار عجم توجه دارد ، این بی حمیت ها ملازم

---

(۱) ب و ج در حاشیه : معاون اسمش عباس است اکنون قوام الدوله وزیر

داخله است ( درج این دو جمله بس و پیش نوشته شده ) (۲) ب : جای . (۳) ب :

نفاذ . (۴) ب : بذیل . (۵) ج : معرض . (۶) ج : بدر بار .

رکاب بودند و در جوار ذالکفل<sup>۱</sup> نبی خواب<sup>۲</sup> می رفتند و دولت ایران از شر کفالت<sup>۳</sup> ایشان چندی خواب آسوده می کرد (و) سال تحریر این خجسته تقریر، که از روی حساب اسلامیان بیکهزار و دویست<sup>۴</sup> [و] هشتاد و هفت سال<sup>۵</sup> از هجرت فخر بنی آدم، حضرت خاتم، صلی الله علیه و آله و سلم، گذشته است، در تمهید اسباب سفر تا کیدی رفت. این تحمل شاق و قبول<sup>۶</sup> مالا بطاق در جنب خطرات حضرتش<sup>۷</sup> مهمل بنظر آمد. عزم ملوکانه، که اصل مطلب بود، با اعلام مجلسی<sup>۸</sup> مسجل شد. مقرر گردید مجلس تشکیل یابد؛ اعیان دولت و چاکران حضرت در حوزه گفتگو حاضر شوند و از فروع مطلب و اصول<sup>۹</sup> مسئلت، هر آنچه را مقرون بصواب دانند، در حضرت اعلیٰ عرضه دارند. رعایت میل جناب آقا و رمز و غمز<sup>۱۰</sup> قوه کاذبه، بی بصران را جسور کرد و صاحب نظران را مجبور که: محکمت عزم ملوکانه [را] بمتشابهات نازلۀ خود نسخ نمایند. رئیس بوالفضولان، حرمله عصر، ابن<sup>۱۱</sup> شهر آشوب، که بشهرت کتابچه نویسی مشتهرست<sup>۱۲</sup>، و برای شخم حسین آباد و تخم دبیری کتابچه مخصوص نوشته، دامنی بکمر زد و مشت گلی<sup>۱۳</sup> آب [گرفت، دسته گلی آب] داد، مکتوبی سر بسته بحضور اقدس فرستاد؛ که از مطالب و معایب این سفر بود. پیداست که از شوره سنبل نروید و از سموم فعل نسیم نیاید. بیش از آنکه مسطورات او معروض افتد سخط دیده<sup>۱۴</sup>، سقط شنید؛ بایقان

---

(۱) ج: ذی الکفل. (۲) ب: احزاب (۳) ج: کفایت. (۴) ب: در بالای سطر: ۱۲۸۷ (۵) ج: دویست سال و هشتاد و هفت. (۶) ج: قول. (۷) ج: حضرتش. (۸) ج: دولتی. (۹) ب: وصول، ج: فصول. (۱۰) ج: در نزد عمر، ب: در نبرد غمز. (۱۱) ب و ج: این. (۱۲) ج: شهره است. (۱۳) ج: رکل. (۱۴) ج: دید و.

و شهود<sup>۱</sup> پیوست که : شقاوت حرماه متعدیست و از وزیر علوم لازم ، زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون خود او را از سعادت این سفر محروم کرد و حرمله ملعون همه کس را ممنوع<sup>۲</sup> میخواست . ارباب فراست فرصت یافتند ، سوی شادروان دولت تاختند . از فواید عزم ملوکانه و محسنات این سفر فصلی بقلم آوردند و رمزی چند بسلامت آب و صفای در خوشاب ، که نمونه ای از مکنونات خاطر خسروانی<sup>۳</sup> بود ، در وی درج کرده ، بعرض رسانیدند . از رشك<sup>۴</sup> بیان و بنان اینان اگر شکر بتنگ خریدند<sup>۵</sup> و گهر بسنگ عجب نیست ، که آن سخن ها تلخی ده شکر بود و خجالت بخش گهر ؛ « آسَتَغْفِرُاللهُ لِمَا قَدَمَضَى وَ أَسْئَلُ الْعَصْمَةَ فِيمَا بَقِيَ » ، برهوشمندان دقیق النظر پوشیده نیست : آنچه درین اوراق ثبت افتاد بزمایم صفات راجعست ، نه بذات سامیه ، ( شعر ) :

برنمد چوبی اگر آن مرد زد      برنمد کی چوب زد بر گرد زد

[از] این گرد و غباری ، که از اسب تازی و زرای مرخص برخاسته<sup>۶</sup> ، دولت ایران در يك جای بسیار تاریکی محبوسست . اگر وقتی راه خلاصی<sup>۷</sup> برای او پیدا شود ، دشمنان نظم و قانون جهدی دارند که از طرق<sup>۸</sup> عذیده آن راه مسدود شود . هیچ يك از سلاطین عصر<sup>۹</sup> بقدر پادشاه<sup>۱۰</sup> ایران در ترقی دولت و تربیت رعیت سعی و تلاش نکرده ولی از سعی و تلاش او ذره ای در ترقیات مطبوعه پیشرفت حاصل نشده ، بلکه قوت و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب آن اینست که وزرای مزبور

---

(۱) ب : باتفاق و شهور . (۲) ج : محروم . (۳) ج : خسروانه .  
(۴) ب : شك . (۵) ب : به بئك خرید . (۶) ب و ج : برخواسته . (۷) ج : خلاص .  
(۸) ب : طریق . (۹) ج : عهد . (۱۰) ج : پادشاهی .



هیچ وقت راضی نمیشوند راه منصب و مداخل و استقلال ایشان، بواسطه وضع قانون، مسدود شود.

اگر وقتی باصرار و میل پادشاه، بمتابعت قانونی اقدام کردند، باخذ اصول قانون و تفریق قوه حکمیه از قوه اجرای حکم نپرداختند، بلکه تمامی حواس خود را مصروف داشتند بتقلید فروعات [ دیوانی ] و بی اعتنائی باصول و اشتباه اصول بفروع، تا پیدایش معلوم کنند که دولت ایران بالطبع از قبول کردن قانون قاصرست و از اجرای آن عاجز. غیرت حق شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند و بیرهان نقلی روشن کنند که: دولت از پذیرفتن قانون و اجرای آن عاجز نیست و مدلل دارند که: انتظامات دول خارجه، بیک بی نظمی بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجودست، مسبوق بوده و بهمت اشخاص با غیرت و هیأت اجتماعه مردمان بی غرض همان بی نظمی باین انتظامات مبدل<sup>۲</sup> شده؛ هنوز عنوان این مطلب نشده، خود خواهی و نخوت وزرای حق ناشناس یک مشت بیچاره آنها زد، که صدای آن مشت بگوش عاقلان رسید و بایشان پند مشفقانه داد که: « مَنْ صَمَتَ نَجَى ». همان صدا تا کید کننده شد پادشاه را که پای خود را از دروازه ایران بیرون بگذارد، ببیند دولت عثمانی، که (در) آخرین درجه قبول تربیتست<sup>۳</sup> از چه تاریخ، دو ثلث رعیت کردستان و عربستان و سایر بلاد ایران [ را ] بامنیت عراق عرب دعوت کرده و بانها از ظلم حکمرانان<sup>۴</sup> ایران چه صاعقه رسیده<sup>۵</sup>، که هوای نامناسب و باد های سموم عراق عرب را بییلاقات<sup>۶</sup> خوش آب و هوای ایران رجحان

(۱) ج: هیئت (۲) ج: متبدل. (۳) ج: تربیت بود. (۴) ب: حکمران، ج:

حکمداران. (۵) ج: رسید. (۶) ج: بریلاقات.

داده‌اند. بعد از آنکه باد سام برایشان برد<sup>۱</sup> و سلام شد اصول دولت عثمانی در طبع آنها چه قوه احداث کرد (که) متدرجاً اقوام و عشایر خود را بآن دیار جذب میکنند و در حکومت حالیه ایران، که ولایت را (در بسته و رعیت را) دست (بسته) بی‌یک مبلغ معین، بعاملین جور مقاطعه میدهد، چه اثریست که بالاتصال رعیت ایران را ببلاد عثمانی میفرستد؟ توفیر دخل عراق عرب بجائی رسیده که مهمات حربیه دولت عثمانی، در حمله‌ای که بایران خواهد آورد، فقط از خود عراق عرب تحصیل میشود و مجاورین عتبات عالیات، هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق ببینند، فراریان ایرانی را با اسم و رسم از<sup>۲</sup> حضور شاهانه میگذرانند و فواید مواد عشره را<sup>۳</sup> که سواد بشره دولت ایران شده، در پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد و چند نمره هم از روزنامه مشرقی، که پیش هندیان مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت میشود، با ترجمه<sup>۴</sup> چند فصل از روزنامه زورا، که در بغداد انطباق تده، بنظر انور می‌رسانند، تا آنچه درین اوراق ثبت شده بغرض شخص کاتب حمل نشود.

در روزنامه مشرقی وضع حالیه ایران را بعهد ضحاک تشبیه میکند و میگوید که: سلطنت ضحاک باز از روی<sup>۴</sup> یک قانونی بود و ظلم و جور او حد و نهایتی داشت. اما سلطنت ایران، بعات بی قانونی و ظلم‌های بینهایت، ممالک ایران را مثل بیشه کرده، پر از جانورهای درنده، که طبعاً در قصد یکدیگرند. وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده، اطمینان مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است.

---

(۱) در ب این کلمه نقطه ندارد. (۲) ج: در. (۳) ب: با تر ترجمه.

(۴) ب: با ترازی.

در ذیل همین فصل میگوید: ملت ایران، از سنگینی جسد عالمان بی عمل و زاهدان دنیا طلب، بمرض کابوس مبتلا شده، بمرتبته ای بیحرکتست که از<sup>۱</sup> این ظلمهای بیحد و حصر، که رفع آن فقط بعهدۀ ملتست، بهیچ حرکتی قادر نیست [و] ریاست کلیۀ ایران بعهدۀ عاجزانه فقیری مفوض شده که طبع جامد او<sup>۲</sup> وجود حیوان و انسان را بروجود بادنجان رجحان نداده، ساحت<sup>۳</sup> وسیع فضای ایران را، براهالی مملکت، مثل زندان کرده و خود در یوسف آباد، که حظیرۀ قدس و محل انس اوست، بغرس اشجار مشغولست و هنوز نفهمیده که: تکلیف بالفعلی او پرورش نهال انسانیت. عیب همچو آدم بی تمیز را [تا] بحدی بزرگ و وسیع میدانیم که اگر در امور دولت ایران هیچ نقصی<sup>۴</sup> نبود میگفتیم: همین يك عیب برای سد راه هر نوع تربیت و ترقی دولت کافیتست. میگوید: قوه حریبه، که بمنزلۀ روح طبیعیت و حرارت غریزی دولتست، در ایران بمرتبته ای ضعیف و مبهمست، که نمیتوان فهمید دولت مزبور حفظ داخلۀ مملکت و دفع حملۀ خارجه را باین وسیله خواهد کرد یا بوسائل<sup>۵</sup> آسمانی و مواعید صادقانه میرزا نصرالله خدا؟

میگوید: وزارت امور خارجه مفتاح کشف معانی مخفیۀ دولت و مظهر جلال و قدرت پادشاهست. این وزارت جلیله، چون از صورت پادشاه حکایت میکند، حسن و قبح او فوراً در خارج اثر میبخشد و آن اثر بلافاصله بملت بر میگردد و پادشاه ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت بهیچ وجه مضایقه نکرده؛ اما از این وسعت و رونق هیچ اثری

---

(۱) ج : در . (۲) ب : طبع جاندارو . (۳) ب : سیاحت . (۴) ج :

نقص . (۵) ب : وسایل .

ظاهر نشده، جز اینکه وزیر امور خارجه را موجبات هندسه طبیعی بامکنت و متمول کرده و همه جا خود را بیک صورت طمعی نشان میدهد، که هم نسبت بشأن سلطنت ناقص و محقرست و هم نسبت بمصلحت دولت درانتخاب اشخاص، که از اطراف دولت بیلاد خارجه ابعاث میشود. این وزیر باتدبیر جمعی را اغوا و اضلال میکند بآماده کردن یک مبلغی، که بخازن او باسم تعارف تأدیه کنند. بحکم استخاره جعلی قرعه مأموریت باسم آن کس بیرون میآید، که مبلغ تعارف را زیادترو زودتر ادا کند. ازین مأمور در ترتیب امور موکوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویه مهام پولیتیکیه<sup>۱</sup> تکلیف ساقطست و تکلیف لازم الادای او ترضیه طلب گارانیست، که از ابتدا تا انتهای مأموریت برای او بهم خواهد رسید و غالب آنها کسانی هستند، که باسم و اعتبار دولت، یا محض ترحم و تفضل بمأمور<sup>۲</sup> مزبور دستگیری کرده و میکنند و آخر متوالیا ظهور میکنند؛ جمیعاً از متولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانیها اختراع کرده و بفعل آن فتوی<sup>۳</sup> داده است.

میگوید: پادشاه ایران، در علم و اطلاع بر فواید نظم<sup>۴</sup> و آبادی و نتایج عدل و انصاف، سر آمد همه و شخص اول و فردا کامل ایرانست و در بالاترین درجه تتبع<sup>۵</sup> واقع شده؛ معیناً<sup>۶</sup> این مفتن<sup>۷</sup> نفس فتنه کرده و میان علم و عمل پادشاه جدائی انداخته و امر بجائی منجر شده، که اگر یک بی تربیتی قسی القلب مملکت را ویران کند و نفوس آن مملکت را بهلاکت رساند، همین شخص بتجویز مفتی نفس و مبلغ جزئی، که بحضور

(۱) ب و ج: پولیتیکیه. (۲) ب: لمأمور. (۳) ب: فتوری.

(۴) ج: فواید و نظم. (۵) ب: متع. (۶) ب: معنا. (۷) ج: مقن.

[ پادشاه ] میفرستد ، سالیان دراز در آن مملکت حاکم مطلق خواهد شد .  
میگوید <sup>۱</sup> : بینونیت علم و عمل پادشاه صفت نصف و عدل را ، که  
نتیجه علم و قدرتست ، پیرده مستوری برده و نظامات ملکیه و معاملات  
حسنه را نامرعی گذاشته و امور را بهدای نفس تفویض کرده ، تکلیف  
دولتی را از میان برداشته . پادشاه در خاک ایران ، که خانه موروث اوست ،  
باو <sup>۲</sup> میماند که خانه ای بموعده معین کرایه کرده باشد ، تعمیر خانه را از  
تکلیف خود خارج بداند .

در مقاله دوم میگوید : تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلومند <sup>۳</sup>  
و مظلوم ترین آنها پادشاهست ، که در خانه خود بکرایه نشینی قناعت کرده  
و جمیع ظالمان قوی پنجه ، با معاهدات خاصه ، همتی <sup>۴</sup> گماشته اند که ، قبل  
از انقضای موعده ، او را ناچار کنند بیرون رفتن .

در مقاله پنجم وضع حالیه ایران را باو آخر سلطنت هندوستان  
متعلل کرده و میگوید : درین او آخر حماقت هندیها بدرجه ای رسیده بود  
که از همه اسباب دست کشیده و پی <sup>۵</sup> القاب افتاده بودند و بیشتر این القاب ،  
وقتی اعطا میشد ، که از سلطنت هندوستان ( اسمی ) باقی مانده بود . همان  
سال که از همه طرف بدوات هند ادبار <sup>۶</sup> زور آورده بود <sup>۷</sup> لقب اقبال الدوله  
بمن دادند و در سر <sup>۸</sup> القاب بی معنی زن و مرد هندوستان يك از دحامی  
داشتند ، که از حوصله حروف تهجی خارج بود .

هم درین مقاله میگوید : خلق ایران مرکبند از ارواح باطله و نفوس  
عاطله و اوهام کاذبه و ملکات ذمیّه ،

---

(۱) ج : میگویند . (۲) ج : باد . (۳) ج : مظلوم ( : ) ج : همین .  
(۴) بی : بی . (۵) ب : او بار . (۶) ج : زور آور بود . (۷) ب : سیر

أَطْفَالَهُمْ فِي الْحَسَنِ<sup>۱</sup> كَشِيُوا خَهُمْ<sup>۲</sup>

وَشِيُوا خَهُمْ فِي الْعَقْلِ كَالْأَطْفَالِ

همچون<sup>۳</sup> کودکان، که هنوز آئینه روح ایشان از<sup>۴</sup> قعر آب و خاک بدن بیرون نیامده<sup>۵</sup>، نفوس این ناقصان نیز در غلاف ابدان مغمورست<sup>۶</sup> و ترا کم ظلمت وجود ایشان بمرتبه ایست که مانع<sup>۷</sup> از تجلیات تربیت شده.

هم درین مقاله میگوید: تربیت عمومی ایران بعهده ناقصانی چند مقررست، که جوانان با استعداد ایران را، که قابل هر نوع حرفت و هنرنده، بیک اجرت جزئی اجیر<sup>۸</sup> خود کرده اند، از طلیعه صبح تا غروب همراه خود میبرند و بآنها آداب بیکاری تعلیم میکنند. از تعلیمات عمده آنها اینست که: راه عبور برآینده و رونده سخت کنند و بمحض خوش آمدن این<sup>۹</sup> احقران مردم را بایستادن مجبور نمایند و در دعوتها میان مهمان و میزبان مایه عداوت ابدی شوند. همین که روزگار جوانی این بد بختها [را] بسر رسید، عذرشان خواسته است، هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند، لابد میشوند بگدائی.

حسنات این عمل، که اظهار اعتبار و حشمتست، با القاب خوف و وحشت<sup>۱۰</sup>، در نظر رؤسای ملت ایران نیز از مستحبات شده. در کوچهای شهر جار و جمعیت علماء، بعنوان اینکه شعار اسلامست، کار را بر مردم مشکل (تر) کرده و در رد آن<sup>۱۱</sup> بحث، که نصف خلق ایران را، در پایان عمر و ختم نوکری، ناچار میکند<sup>۱۲</sup> بسؤال<sup>۱۳</sup>، رجال دولت و رؤسای ملت ایران

---

(۱) ب: الوجه. (۲) ج: مثل شیوخهم. (۳) ج: همچو. (۴) ب: در.  
(۵) ب: نیامد. (۶) ب: مغمور است. (۷) ب: تابع. (۸) ب: اخیر. (۹) ج: آن.  
(۱۰) ج: وحشت. (۱۱) ج: کرده در روان. (۱۲) ج: میکنند. (۱۳) ب: وج: سؤال

هنوز جوابی فکر<sup>۱</sup> نکرده اند، که در مقام مسئولیت بتوانند بگویند، جز اینکه بر سفاهت خودشان، که سالها در شبهه بودند، اذعان صریح کنند. و هم درین مقاله میگوید: معاریف<sup>۲</sup> ایران را دیده ایم، باعداد که از خواب برمیخیزند، با بخت خواب آلوده و تردیدی، که از حرکت و سکون خود دارند، لابد میشوند از ملاقات رئیس کل و خضوع بی فایده و تصدیق بلا تصور و انکار<sup>۳</sup> بدیهی و تصویب اعمال بین الضرر؛ ریاست کایه ایران هم غالباً در چنگ<sup>۴</sup> يك حيله و ریست، که از مرم ظلم و شیطنت مایه و مکتبی هم رسانیده<sup>۵</sup>، بقوت آن مایه و مکتب و حیلها، که در حفظ آن بکار برده، پادشاه را بحسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفته خود کرده و تا پادشاه ازین شبهه بر نیامده مردم ایران را از<sup>۶</sup> اطوار نا ملایم این رئیس خلاصی نیست.

در مقاله دوازدهم، که صنایع غریبه مملکت را تعداد میکند، میگوید<sup>۷</sup>: در ایران صنعتی جدید الاختراع<sup>۸</sup> شده، که چانه همه فرنگیها میچاید و آن صنعت ساختن يك جور نردبان آسمانیست، که در او اسبابی تعبیه شده، بمحض اینکه پای آدمی باولین پله نردبان نرسیده<sup>۹</sup> خود را در پله آخرین می بیند و این نردبان هیچ جا یافت نمیشود، مگر پیش وزرای نو خاسته<sup>۱۰</sup> ایرانی.

در مقاله پانزدهم میگوید: متقدمین از حکمای طبیعی بپراهن حسیه منشأ هوای موزیه را، هر چه مشرقیست، از سواحل رودخانه گنگک میدانند و هر چه جنوبیست از اهالی بلاد یمن و متأخرین برآند که:

---

(۱) ب: هنوز فکری. (۲) ب و ج: معارف. (۳) ج: ا کفار. (۴) ج: چنگ.  
(۵) ج: هم رساننده. (۶) ج: در. (۷) ج: میکنند میگویند. (۸) ج: صنعت  
جدیدی اختراع. (۹) ج: رسید. (۱۰) ب و ج: نو خاسته.

درین اعصار هوایی، که حافظ مرضست و موذی ترین همه، هوای<sup>۱</sup> ایرانست، که جمیع ایرانی مدقوق و مرده متحرکت و بالفعل ممالک ایران [بمنزله] يك شخصیت، که برای دفع اخلاط رديه<sup>۲</sup> دوائی خورده، ضعف بنیه<sup>۳</sup> با<sup>۴</sup> غلظت<sup>۵</sup> خلط او را از استفراغ مانع آمده.

ملك ایران درین بیماری شدید و حالت احتضار، که بدن نیست بیروح، از عالم ارواح صدائی می شنود که: رجعت موکب همایون کاشف از معاد جسمانیست و ورود مقدم مبارك پادشاه از واردات روحانی. بسط بساط عدل و داد از موجبات معادست، انّه کبالمرصا<sup>۶</sup>. صادر اول و نخستین چیزی، که از اراده علیه ملکانه<sup>۷</sup> ظهور خواهد یافت، وضع قانون عدلست و حبس وزرای مرخص. منکران معادبر<sup>۸</sup> اعتقاد قدیم راسخند و بنشائه<sup>۹</sup> اخیری<sup>۱۰</sup> قائل نیستند، که طمع از پذیرفتن قانون قاصرست و اکثر او<sup>۱۱</sup> فیها الفساد.

دو چیز مؤید اعتقاد ایشان شده: [اول جلوه زحمات آنهاست، که درین غیبت کبری ممالک محروسه مخروبه شده] و صدا از کسی در نیامده. دویم<sup>۱۲</sup> مساعی مشکوره میرشکار در ترغیب سواری و صید افکنی و تنفر وجود<sup>۱۳</sup> مبارك از مقرر سلطنت، برسم معهود و شیوه مألوف و توجه خاطر اعلی بتوجه تفرج<sup>۱۴</sup> اطراف و صید گاههای معروف، که تقدیم این مشاغل مهمه بی شك<sup>۱۵</sup> سبب تعطیل مهمام ملککی و ملکیت<sup>۱۶</sup> و تفویض کارها بوزرای پیشین.

---

(۱) ج: هواهای. (۲) ج: دریه. (۳) ب: پنه. (۴) ج: یا.  
(۵) ب: غلظت. (۶) درب دو کلمه آخر را نقطه نگذاشته اند. (۷) ج: ملوکانه.  
(۸) ب: معابر. (۹) ب و ج: به نشاء. (۱۰) ج: اخروی. (۱۱) ب: اکثر و.  
(۱۲) ج: دوم. (۱۳) ب: مشعر و جوه وجود. (۱۴) ج: بتفرج. (۱۵) ج:  
و شك. (۱۶) ب: مللی است.



هاتف غیبی میگوید: اولاً سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود (و) درین مدت قلیل سیم تلگراف و مخبرات مفیده، که از اردوی همابون میشد، اسباب حفظ مالک و ایمنی مسالک بود، و الاظلمهای وزرای مرخص رشتۀ این نظم جزئی را هم از هم گسسته بودند<sup>۱</sup>.

ما بخاطر میآوریم سفر افغانستان مرحوم محمد شاه، که از يك سال متجاوز بود. مالیات بقسط میرسید، مهمات حربیه بهرات میرفت. همین پادشاه بسمت ولیعهدی و صفت سلطنت، با هدایای نیکو، نیکولامپراطور<sup>۲</sup> روس را در کنار ارس پذیرائی کرد. و کلاهی دولت، که مقیم دارالخلافه و متصدی امور جمهور بودند، در ازای<sup>۳</sup> خدمات مذکوره، خود را مستحق<sup>۴</sup> هیچ امتیازی نمیدیدند، بلکه تشویش خاطر داشتند که: شرط خدمت کما يجب تقدیم نشده. ثانیاً میرشکار مرخص [و] بزیرت خانۀ مکه رفت؛ يك مدتی مشغولیت صید حرم او را بحال رجعت نخواهد داد و این [خود] يك علامت خوبیست بر استقامت خاطر پادشاه و حبس وزرای مرخص و خلاصی دولت و صحت مزاج ملک و قوام مات و نفاذ<sup>۵</sup> احکام عقل و نسخ فتاوی نفس و آسایش رعیت و آبادی مملکت، تا در میانہ خواسته کردگار چیست<sup>۶</sup>؟

## پایان

---

(۱) ج: بود. (۲) ج: هدایای نیکولار براطور. (۳) ب: اذای.  
(۴) ج: متفق (۵) ب: نفاذ. (۶) پایان نسخه ب: حرره اقل الفقراء درویش یوسف فی قرية لشته نشاء من محال دارالمرزگیلان فی يوم الخميس خمسة عشر ۱۵ من شهر محرم الحرام ثلثمائة وعشرين بعدالائف من الهجرة النبویه صلواة الله و سلامه علیه ۱۳۲۰.  
پایان نسخه ج: قد تمت هذه الرسالة النفیسه فی لیلة السبت السابع والعشرين من شهر رجب المرجب و هو لیلة المبعث کتبه العبد علی بن عبدالرسول غفر لهما سنة ۱۳۱۷.

## فهرست نامهای خاص

افغان : ۱۵ ، ۳۳ ، ۵۳	آب شاه : ۵۸
افغانستان : ۷۶ ، ۵۳	آدم : ۶۲
اقبال الدوله : ۷۲	آدم (بنی) : ۶۶
اللمهیار خان درجزی : ۲۰-۲۳	آذربایجان : ۴
الوند : ۲۵	آسیا : ۲۲
امامقلی میرزا عمادالدوله : ۲۴	آشتیانی : ۶۰
امین صره ر . علی	آصف الدوله : ۵۸
امین لشکر ر . قهرمان	آقا ( مستوفی الممالک ) : ۱۳۸-۶۳ -
انزلی (مرداب) : ۵۴	۱۴ ، ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۵ - ۳۷ ،
انگلیس : ۳۴ ، ۵۳ ، ۶۹	۴۱ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۶ ، ۶۳ ،
ایران : ۱-۴۲-۷-۱۰، ۱۱، ۱۵-۲۰	۶۶ ، ۶۴
۲۲ ، ۲۳ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۳۹ - ۴۱	آقا سردار : ۲۷
۵۴ ، ۵۶ ، ۵۸ - ۶۲ ، ۶۶ - ۷۵	ابابکر ( کتاب ) : ۶۴
ایرانی : ۱ ، ۱۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۲ -	این شهر آشوب : ۶۶
۳۴ ، ۴۰ - ۴۲ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۱	ابوالحسن خان ( میرزا ) : ۲۴
۵۳ ، ۵۹ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵	احمد ( میرزا ) دماغ کج : ۱۴
باب : ۱۸	ارس : ۷۶
بابا : ۸ ، ۶	اروپا : ۱۶
بایمه : ۳۱	استرآباد : ۲۸
بخارا : ۲۲	اسدالله (آقا) مقوم دیوان : ۲۹
بسطام : ۲۳	اسمعیل ( حاج آقا ) : ۶۱
بغداد : ۶۹	اسمعیل خان خزانه دار نظام : ۳۲
بلخ : ۲۹	اصفهان : ۲۰ ، ۴۵ ، ۴۹
بندر جز : ۵۴	اصفهان : ۲۴
بنی لام : ۲۵	اعتضادالدوله : ۳۵
بیستون : ۲۵	اعتضادالسلطنه : ۵۹ ، ۶۳ ر . علیقلی
پاشا ( خان امین الملک ) : ۳۲	اهتمام السلطنه : ۱۸
پرتو اصفهانی : ۹	افشار : ۵۱
پشت کوه : ۲۵	افشار بیک : ۴۴

- پطرز بورغ : ۱۶  
تاتار : ۱۵  
تراکمه : ۲۰  
تربت : ۶۰  
ترسا : ۲۶ - ۲۷  
ترشیز : ۶۰  
ترك : ۱۵  
ترکستان : ۲۲  
ترکمان : ۲۱ - ۲۴ ، ۲۹  
تشیع : ۱۰  
تل عاشقان : ۴۸  
جلیلونند : ۲۵  
جناب : ۳۱  
جوشقان : ۵۷  
جهانگیر خان ارمنی آجودان باشی : ۲۶  
چهرمی (ملای) : ۹  
چمچال : ۲۵  
حجاز : ۶۰  
حرمله : ۶۴ ، ۶۷  
حسان : ۲۹  
حسن ( پدر آقا ) : ۳  
حسن دیوانه ( میرزا ) : ۶  
حسین آباد : ۶۶  
حسین ( میرزا ) باقرخان : ۲۴  
حسین خان ایلخاننی ( امیر ) : ۲۱ ، ۲۳  
حمزه. میرزا : ۲۰-۲۱  
حیدرقلی خان سهام الدوله : ۲۱ ، ۲۳  
خاتم ( حضرت ) : ۶۶  
خراسان : ۲۱ - ۲۳ ، ۴۹  
خراسانی : ۲۴  
خمسه : ۲۰  
دار الخلافه : ۲۱ ، ۴۸ ، ۷۶
- دارالصداره : ۶۰  
دارالفنون : ۵۹  
داودی ( جوشن ) : ۶۵  
دبیرالملک : ۴۷ ، ۶۴  
درجز : ۲۱ - ۲۳  
دروس : ۵۸  
درویش یوسف : ۷۶  
دوست علیخان معیرالممالک : ۵۸  
دوشان تپه : ۲  
دولاب : ۱۳  
دولو : ۵۹  
ذالسکفل : ۶۶  
ذوالفقار : ۹  
رستم : ۶۵  
روزنامه دولت علیه ایران : ۴۵  
روزنامه مشرقی : ۶۹  
روس : ۲۰ ، ۲۳ ، ۴۳ ، ۵۳ ، ۷۶  
روم : ۱۵  
ری : ۶۳  
زردشتی : ۳۷  
زکی ( میرزا ) : ۲۰  
زورا ( روزنامه ) : ۲۰ ، ۵۳ ، ۶۹  
زهاب : ۲۵  
ساری اصلان : ۶۳  
سپهدار وزیر عدلیه : ۲۷  
سپهسالار : ۴۷  
سردار کل : ۳۱ ، ۳۲  
سعدالدوله ( حاجی ) : ۴  
سعید خان ( میرزا ) وزیر امور خارجه : ۵۷  
سکوند : ۲۵  
سلطان خانم : ۵۹  
سمرقند : ۲۲

- سهام الدوله : ۲۱ ، ۲۳  
سیدالشهداء : ۵۸  
سید درجہ ہندی ۶-۱۳۰۷  
شاهرود : ۲۳  
شرح حالت ابابکر ( کتاب ) : ۶۴  
شریف خان ( حاج ) مستشار الدوله : ۶۰  
شط العرب : ۲۵  
شفیع ( حاج میرزا ) شیرازی : ۱۴  
شمر : ۵۹  
شمیران : ۴۶  
شیخیه : ۱۰  
شیرین و فرهاد : ۶۰  
صاحب الامر : ۹  
صفویہ : ۳۳  
ضحاك : ۶۹  
طور : ۲۹  
طہماسب میرزا مؤید الدوله : ۴-۵  
ظہیر الدوله : ۵۹-۶۰  
عباس معاون الملك قوام الدوله : ۶۵  
عبدالمعظیم ( حضرت ) : ۶  
عبدالکریم ہراتی ( حاجی ) : ۵۱  
عتبات عالیات : ۶۹  
عثمانی : ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۶۸، ۶۹  
عجم : ۶۵، ۵  
عراق : ۲۸  
عراق عجم : ۲۵  
عراق عرب : ۲۵، ۶۸-۶۹  
عراقی : ۲۷  
عراقین : ۲۴  
عرب : ۶۵  
عربستان : ۶۸  
عربی : ۶۰  
عزۃ الدوله : ۳۵  
عزیز خان سردار کل : ۳۱-۳۲  
علاء الدوله : ۲۶  
علم کالیانی : ۴  
علی : ۹  
علی بن عبدالرسول : ۷۶  
علی چپ ( کوچہ ) : ۴۲  
علیقنی میرزا اعتضاد السلطنہ : ۴۵ ر .  
اعتضاد السلطنہ  
علی کنی ( حاج ملا ) : ۹  
علی ( آقا ) گرجی امین صرہ : ۴۲-۴۳  
عماد الدوله ر . امامعلی میرزا  
عندلیب الدوله ر . نظارہ خانم  
عیسوی : ۲۴  
عیسی ( میرزا ) : ۲۴، ۲۷-۵۱، ۵۷  
فارس : ۱۵  
فارسی : ۲۴  
فرانسہ : ۳۴ ، ۴۳ ، ۵۴  
فراہان : ۶۴  
فرح زاد : ۴۸  
فردوس ( باغ ) : ۵۸  
فرنکی : ۳۳ ، ۷۴  
فرهاد میرزا : ۴ ، ۶۰  
فقہ مویدی : ۴  
فیروز میرزا نصرۃ الدوله وزیر جنگ :  
۴۰-۳۸، ۳۲، ۲۶، ۴  
فیلی : ۲۵  
قاجار : ۵۹  
قائم ( حضرت ) : ۶۵  
قبلہ : ۶  
قراگوزلو : ۴۴  
قزوین : ۲۰

- قصر شیرین : ۲۵  
قفقاز : ۲۰  
قنبر علی خان سعدالدوله : ۴  
قوام الدوله : ۶۵، ۶۰ ر . محمد  
قوشید خان : ۲۹  
قوة کاذبه : ۳۵ - ۳۷، ۳۹، ۵۲، ۵۳  
۶۶، ۶۴  
قهرمان (میرزا) امین لشکر : ۳۲  
کامل مبرد : ۵۱  
کرج : ۶۵  
کردستان : ۶۸، ۴  
کرمان : ۳۷  
کریم شیره ای : ۱۲  
کلات : ۲۱  
کلهر : ۲۴  
کیومرث میرزا : ۲۳ - ۲۴  
گنگک : ۷۴  
گیلان : ۷۶، ۵۸، ۲۰  
لسان الملك : ۶۴  
لشته نشا : ۷۶  
مازندران : ۲۴  
مازندرانی : ۲۴  
ماوراء النهر : ۲۲  
مبدأ ( کتاب ) : ۴۱  
مجدالدوله : ۲۰  
مجلس شوری : ۶۲ - ۶۵  
مجلس عام : ۶۱  
مجال سبمه : ۲۰  
محمد باقر جمارانی (سید) : ۹  
محمد تقی خان افشار رئیس توپخانه : ۴۴  
محمد حسین (میرزا) فراهانی دبیر الملك : ۶۴  
محمد حسین خان قاجار : ۴۵  
محمد رضا ( حاجی میرزا ) : ۲۱، ۲۲، ۲۴  
محمد شاه : ۷۶  
محمد ( میرزا ) قوام الدوله : ۲۰، ۶۰  
محمد ناصر خان ظهیر الدوله : ۹۰  
محمود خان ناصر الملك قرا گوزلو : ۴۳  
محیط شرقی : ۱۹  
مرو : ۲۰، ۲۹، ۶۰  
مستشار الدوله : ۶۰  
مسیح (میرزا) : ۲۴  
مشهد : ۲۰، ۲۱  
مشیر الدوله ر . یحیی  
معاد (کتاب) : ۴۱  
معاون الملك : ۳۲، ۶۴ - ۶۵  
معمد الملك ر . یحیی  
معز الدوله : ۳۱  
میر الممالک : ۵۸  
مغول : ۱۵  
مقوم دیوان : ۲۹  
مکه : ۷۶  
موسی : ۲۹  
موسی (آقا) : ۲۹  
موسی ( میرزا ) : ۴۷، ۶۳  
موید الدوله ر . طهماسب  
میرشکار : ۷۵، ۷۶  
نادر : ۳۳  
ناصر الدین شاه قاجار : ۲  
نبی خان ( میرزا ) : ۳۵  
نصر الله (میرزا) خدا : ۷۰  
نصر الله گرکانی (حاج) : ۱۴  
نصرة الدوله ر . فیروز  
نصیر الدوله : ۵۸  
نطنز : ۵۷

هدایت (میرزا) وزیر دفتر و وزیر لشکر:	نظاره خانم عندایب الدوله : ۴۴
۴۱،۴۰،۳۸	نظام الدوله : ۵۸
هرات : ۷۶ ، ۳۴	نور محمد خان ۲۹
هرون : ۲۹	نیکولا : ۷۶
هند : ۷۲	وحشی : ۶۰
هندوستان : ۷۲،۳۳	وزیر امور خارجه : ۷۱،۵۷
هندی : ۷۲ ، ۶۹	وزیر دفتر ر . هدایت
یحیی خان معتمدالمملک مشیرالدوله : ۳۵	وزیر علوم : ۶۷،۵۹،۴۶،۴۵
یزد : ۲۰	وزیر لشکر : ۳۸
یمن : ۷۴	وزیر مالیه : ۵۵،۴۹
یوسف آباد : ۷۰ ، ۴۴	وکیل المملک : ۳۷،۲۳
یوسف (میرزا) صدر اعظم : ۳۲ ، ۲۸	ولیمهد : ۱۰،۵
۵۱ ، ۴۴	ولی نوری ( میرزا ) : ۱۴
	ونک : ۶

\*\*\*

در متن کتاب چند غلط از نظر گذشته است که از خوانندگان درخواست  
میرود پیش از خواندن درست کنند :

صحیفه	سطر	درست	نادرست
۴	۵	علم سوز	عالم سوز
۳۳	۱۵	اسبن	اسبی
۴۵	۸	خدمست	خدمت

۵  
۲  
(دولت)

